بسم الله الرحمن الرحیم

در جلسات قبل مباحثی مربوط به زندگی امیرمومنان علی ابن ابی طالب علیه السلام و برترین امام ما شیعیان، از سوی اساتید بزرگوار بیان شد.

این جلسه باب زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام مفتوح می شود و برخی از مباحث لازم در زندگی این حضرت، مورد اشاره قرار می گیرد، اگرچه اگر بخواهیم مباحث را به طور کامل بیان کنیم، مدتهای زیادی به طول می انجامد اما برای اینکه شما دانش پژوهان محترم بتوانید از این مباحث، کمال استفاده را نمائید، علاوه بر اینکه به این جلسات گوش می دهید، به کتابهای لازم در این باره نیز مراجعه بفرمائید.

* **تالیفات درباره امام زندگی امام حسن**

زندگی امام حسن علیه السلام از سوی بسیاری، مورد تالیف قرار گرفته است. در این جلسه، برخی از تالیفات مشهور و مهم، در زمینه زندگی امام حسن علیه السلام را مورد اشاره قرار می دهیم.

شیخ راضی آل یاسین از علمای بغداد و کاظمین که شهرت زیادی در علم تاریخ دارد، شخصیتی که علامه عسکری هم خیلی به ایشان توجه داشت و او نیز برای کتابهای علامه عسکری، نظیر کتاب عبدالله ابن سبا، تقریظ و مقدمه نوشت و از علامه تشکر کرد.

یکی از کتابهای مهم شیخ راضی آل یاسین، کتاب *صلح امام حسن* می باشد که ایشان در آن کتاب، بخش مفصلی را به زندگی امام حسن، و علاوه بر آن به بحث شخصیت شناسی بنی امیه، از جمله معاویه، اختصاص داده است. این کتاب، بسیار قابل سفارش است، مخصوصاً اینکه ترجمه این کتاب توسط مقام معظم رهبری در دهه سی انجام گرفته و بعدها نیز مورد استقبال زیادی قرار گرفته است.

بعد از این کتاب، کتابهایی که جدیداً آمده اند به صورت موضوعی نوشته شده اند، اما یک کتابی، توسط جناب آقای احمد زمانی، به نام کتاب *حقایق پنهان* نوشته شده است. این کتاب، بخش ازدواجهای مکرر امام حسن علیه السلام را مورد نقد و بررسی( به صورت) عالی قرار داده است و دومین بحث که در زندگی امام حسن علیه السلام مورد مناقشه است؛ بحث صلح امام سن علیه اسلام است و اینکه چه علتی داشت که با وجود اینکه امام علی علیه السلام، در آخرین لحظات عمر خود تاکید بر مبارزه با معاویه را داشت، امام حسن علیه السلام شش ماه پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، مجبور به صلح میشود. صلح امام حسن علیه السلام، به دلیل اینکه بازتاب وسیعی داشته، نه تنها در گفتمان شیعی، بلکه در میان همه مورخین اهل سنت و شیعه و مستشرقین، مثل مادلونک مورد بررسی قرار گرفته است.

* **محبت شدید پیامبر به امام حسن**

امام حسن مجتبی علیه السلام، اولین فرزند حضرت امیرالمومنین و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهما السلام است.

لازم به ذکر است که پیامبر، در چندین فراز از سخنان خود به امیرمومنان فرمود: علی جان، فرزندان هر کسی به پدرشان مربوطند و نسبشان به پدرشان می رسد، جز فرزندان تو که فرزند من هستند ومن پدر آنها هستم. در طول تاریخ، دو فرزند امیرالمومنین، یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، همیشه به یابن رسول الله مشهور بودند و این مسئله، بزرگترین حساسیت را در بین دشمنان اهل بیت علیهما السلم ایجاد کرده بود که چرا به این دو بزرگوار، یابن رسول الله می گویند. این سیره خود پیامبر بود که از روزهای اول تولد این دو بزرگوار، به مردم بارها سفارش می کرد: که اینها فرزندان من هستند و آنها را یابن رسول الله بخوانید. در گزارشی که صحیح مسلم، آورده است؛ پیامبر امام حسن را در میان مردم مدینه آورد، و دست او را بلند کرد و فرمود: هذا حسن ابن علی ( ایشان حسن ابن علی هستند) فعرفوه( بشناسیدش، چرا که هر که این را بشناسد او در بهشت است و محبین او هم در بهشت خواهند بود. آنقدر در مورد امام حسن علیه السلام، حضرت رسول الله الاعظم محبت می کند که شخصیتی مثل اقرع ابن حابس هم شکایت می کند. در صحیح مسلم دارد که پیامبر، لب و دندان و صورت امام حسن علیه السلام را می بوسید و او را در آغوش خود می فشرد، نه یک بار بلکه دهها بار. اقرع ابن حابس اشاره کرد که آقا جان؛ شاید برای شخصیتی مثل شما، در این حد و اندازه، درست نباشد که یک کودک را این قدر، مورد محبت قرار می دهی، من 9 فرزند داشتم، ولی یکی از آنها را نبوسیده ام. پیغمبر چنان ناراحت شد که صورتش برافروخته شد. اقرع ابن حابس فهمید که حرف اشتباهی زده است و به خاطر همین بلند شد و مجلس را ترک کرد و پیامبر اکرم بلافاصله فرمودند: من لا یَرحَم لا یُرحم یعنی هرکس رحمت و محبت نداشته باشد، مورد رحم الهی قرار نخواهد گرفت.

درطول تاریخ، همه شاهدند که پیامبر، نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام، محبت شدید دارد و حاضر نیست که یک لحظه آنها را ترک کند. مورخین آورده اند که وقتی پیامبر شنید که امام حسن به دنیا آمده اند، خودشان را به سرعت، به منزل امیرمومنان رساندند و وقتی قنداقه امام حسن را در آغوش خود گرفتند فرمودند: این کودک را حسن بنامید. علت اینکه چرا حسن بنامیم، مورد سوال قرار گرفت چون همه دوست داشتند اسمی که مورد رغبت خودشان بود، قرار دهند ولی پیامبر تاکید کرد که نام حسن، قرار بدهید و اینکه نام حسن در میان اعراب، شایع نبود و اسم معروفی نبود واسم تازه ای بود.

پیامبر فرمود: دو فرزند هارون، (برادر موسی در قوم یهود)؛ نامشانشبّر و شبیر بود. این دو کلمه به زبان عبری هستند و شبّر به معنای نیکو و شبیر به معنای نیکوی کوچکتر می باشد و وقتی این کلمات به عربی ترجمه شود، می شود حسن و حسین. دو فرزند امیرمومنان، جایگاه فرزندان هارون را دارند و به خاطر همین، باید حسن و حسین نامیده شوند. شاید برایمن و شما سوال پیش آید که: چرا جایگاه فرزندان هارون را دارند؟ ولی به این جمله دقت بفرمائید: پیامبر، روزی که به جنگ تبوکمی رفت، فرمود: علی جان تو در مدینه بمان و جانشین من در مدینه باش، چون؛ " انت منّی بمنزلة هارون من موسی " تو جایگاه هارون را داری نسبت به موسی. وقتی موسی به کوه طور رفت، جانشین و وصی موسی، هارون بود. من به جنگ تبوک میروم وچون مرحله خیلی دوری است، جایگاه من هم همان است. من دارم به جایی می روم که وظیفه ام است و تو جانشین من خواهی بود الا انّهُ لا نبی بعدی فقط علی جان؛ تو پیغمبر نیستی وگرنه وصایت را داری و تمام فضایل و مناقبی که هارون داشت، تو هم خواهی داشت و تو جانشین و وصی من خواهی بود. بعد از اینکه پیامبراین جمله را فرمود( بعد از هارون، چه کسی جانشین هارون بود؟ دو فرزند هارون) نکته ای را دقت بفرمائید، که اهل سنت، بعضی اوقات به ما ایراد می گیرند. سنی ها میگویند: اگر باید امیرمومنان جای هارون باشد، هارون در زمان حیات موسی از دنیا رفت و اصلا در دنیا نماند که جانشین حضرت موسی شود و چگونه شما شیعیان ادعا دارید که امیرمومنان جایگاه وصایت را دارد و بعد از پیامبر زنده مانده بود و معلوم است که این یک قیاس مع الفارق است.

ما در جواب می گوئیم: این حرف کاملاً اشتباه است. مرحوم میرحامد حسین هندی، صاحب عبقات الانوار، هزار صفحه در شرح این حدیث( حدیث منزلت) مطلب نوشته اند که این کتاب به زبان فارسی هم نوشته شده است. در آن کتاب، صد صفحه از نظر ادبیات زبان عرب، صحبت کرده است؛ که در اینجا که پیامبر می گوید: " انت منّی بمنزلة هارون من موسی الا " و یک استثنا بیشتر ندارد و فقط نبی بودن امیرمومنان، استثنا شده است، به این معناست که تمام شئونات را خواهد داشت. اما اینکه عمر هارون، وفا نکرد، آن یک امریست که نیازی نیست که مستثنی منه، همه شرایط را مثل آن داشته باشد، بلکه موسی وهارون، در فضائل و مناقب یکی بودند، یعنی اگر هارون هم زنده می بود، جانشین موسی می شد. به خاطر همین هم، موسی ابن عمران به جانشین خودش سفارش کرد: یوشع؛ تو موقتاً جانشین من هستی تا فرزندان هارون بزرگ شوند و پس از اینکه آنها بزرگ شدند، جانشینان من در قوم یهود خواهند شد و همین گونه هم شد. پیامبر هم فرمود: حسن و حسین دو فرزند هستند برای من مثل فرزندان هارون که بعد ازموسی ابن عمران، جانشینان او شدند.

این یک نکته جالب و قابل تامل است که چرا حسن و حسین نامیده شدند. پیامبر در موارد بسیاری زمینه سازی می کرد، برای اینکه در میان امت خودش اختلافی به وجود نیاید. یعنی آن کسانی که حقیقت جو بودند به راحتی می توانستند همه مباحث را دقیق بفهمند.

* **آیاتی از قرآن در شان امام حسن**

دو سه آیه کلیدی در قرآن در شان امام حسن علیه السلام است که به آنها اشاره می کنیم:

1. آیه مباهله: فتح مکه اتفاق افتاده بود و همه از سرتاسر جزیرة العرب خدمت پیامبر می آمدند و مسلمان می شدند و این اقبال سراسری، بازتابی را در میان یهودیان و مسیحیان در پی داشت. هشتاد و چهار نفر از اسقفها و کشیشان نجران که در یمن است، به مدینه آمدند و به محضر پیامبر شرفیاب شدند. وقتی که سیطره و عظمت پیامبر را دیدند به حسادت افتادند. سه روز با پیامبر مباحثه کردند. هشتاد آیه از سوره شریفه آل عمران در این بخش نازل شده است.

به این نکته توجه کنید که هشتاد آیه از سوره آل عمران، برای تعامل و سخن با مسیحیان نازل شده است. این را دقت کنید که دین اسلام، دین خشونت نیست. برای فتح مکه که فتح الفتوح پیامبر بود، یک آیه نازل نشد، اما برای گفتگوی با مسیحیان، هشتاد آیه نازل شد. این نشان می دهد که اساس محور دین اسلام بر اساس تعامل و صحبت با بقیه انسانهاست.

همانطوری که در دهمین آیه از سوره توبه آمده که:« وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ اسْتَجارَكَ‏ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ» (6)ای پیامبر: اگر یکی از مشرکین از تو اجازه خواست که قرآن را بشنود، به او اجازه

بده، قرآن را به او یاد بده و بعد از اینکه به او یاد دادی أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ او را به جای امنی برسان یعنی از او نخواه که بلافاصله تو را تصدیق کند. بگذار که او فکر کند و این گونه، اساس دین اسلام بر اساس تعامل و گفتگو است.

هشتاد و چهار، اسقف و کشیش آمدند، سه روز مباحثه کردند. به زعم خودشان قانع نشدند. یکی از آنها که فرد جسوری بود گفت: در دین مسیحیت یک قانون هست و آن این است که اگر من و شما بر اساس یک سخنی نتوانیم به یک نتیجه برسیم، همدیگر را نفرین می کنیم و آن کسی که صاحب حق است در اینجا قطعاً پیروز خواهد شد و طرفی که دروغ می گفته و طرفی که بهتان و تهمت می زده و ادعای بی جا می کرده، آن شخص قطعاً عذاب می شود. پیامبر اجازه خواست و گفت که جبرئیل باید به من اجازه بدهد. جبرئیل نازل شد:« فَمَنْ حَاجَّكَ‏ فيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبينَ» آل عمران (61) زمانیکه اینها علم و یقین پیدا کردند که تو حقی و از تو چنین خواسته ای دارند که بیایند و تو را نفرین کنند که خدا تو را نابود کند، بگو بیایید در یک جایگاهی که همدیگر را نفرین کنیم ( و تنها هم نرو) و به آنها بگو شما فرزندانتان را بیاورید و ما هم فرزندانمان را می آوریم زنانتان را بیاورید، ما هم زنانمان را می آوریم و خودمان هم می آییم و شما هم خودتان بیایید و آنجا لعنت بر دروغگویان می کنیم.

روز موعود فرا رسید. پیامبر سه روز روزه گرفت. بعد از سه روز تمام آن هشتاد و چهار اسقف آمدند در بیابانی، آماده راز و نیاز و مناجات و در حالتهای خودشان، آمادگی دارند. پیامبر هم در حال آمدن به بیابانی است که درخارج مدینه است و قرار است که مباهله کنند. الان هم اگر شما به مدینه مشرف شوید، یک مسجدی در مدینه هست به نام مسجد مباهله و همان جایی است که مباهله در آن اتفاق افتاده است. پیامبر اکرم در یک طرف ایستاد. مسیحیان دیدند که پیامبر، به همراه دو کودک حضور یافته ( حسن و حسین) و این بچه ها مثل قرص ماه می درخشند. پشت سر پیامبر را نگاه کردند و دیدند که یک جوان ایستاده است و دیدند در کنار پیامبر، دختری در حال آمدن می باشد. کشیش مسیحی سوال کرد که اینها چه کسانی هستند که اطراف شما را گرفته اند؟ به او گفتند: آن دختر تنها دختر پیامبر، و آن جوان داماد پیامبر و آن دو کودکنوادگان پیامبر هستند. یکی از پیرترین کشیشها گفت: به خدا قسم؛ این شخصیتی که من امروز می بینم، به همراه این کودکان معصوم واین شخصیتهایی که از چهره های نورانی اینها می توان به شخصیت والای آنها پی برد؛ اگر ما را نفرین کنند به یکسال نخواهد کشید که تمام مسیحیان نابود خواهد شد.اطرافیان خود را موعظه کرد و گفت: از این عناد و تجاهل خود دست بردارید و آنها هم قانع شدند و پذیرفتند و حاضر شدند که با پیامبر مصالحه کنند و به پیامبر گفتند: اجازه بده که ما بر دین خود بمانیم، و سالانه به شما جزیه و مالیات بدهیم و تحت قیمومیت و سیطره و سلطنت شما قرار بگیریم

1. آیه تطهیر: در سالهای آخر عمر پیامبر همه انسان‌هایی که خدمت رسول خدا می‌آمدند تلاش می‌کردند تا اندازه‌ای مورد ستایش و پسند پیامبر قرار بگیرند و این را برای خود افتخار می‌دانستند. همیشه می‌گفتند پیامبر در حق ما ای گونه گفت. اما وقتی ما کتب و منابع و کتاب‌های تاریخ را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که پیامبران برتری ستایشها را در حق اهل‌بیت خودش انجام داده است. یکی از برترین این ستایشها که از زبان خدای متعال است و در سیره پیامبر خیلی شدید نشان داده شده است،بحثی هست به نام عصمت اهل بیت علیهم‌السلام که در علم کلام به آن پرداخته می‌شود، ولی ثمرة آن در کتاب‌های تاریخی ظهور و بروز پیدا می‌کند. حکایت این گونه است: پیامبر در منزل شخصی به نام ام سلمه نشسته است و در حال گفتگو با او می‌باشد که دراین‌ حال فاطمه زهرا دختر بزرگوارشان وارد منزل می‌شود در حالی که مقداری غذا به همراه ایشان بود و پیامبر عرض کردند: امروز برای شما غذایی آماده کرده ام که شما این غذا را میل بفرمایید. پیامبر نگاهی به دخترشان کردند و و از او سراغ امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام را گرفتند. حضرت صدیقه طاهره رفتند و امیر مؤمنان را به این محفل آوردند. بعد پیامبر سراغ حسن و حسین را گرفتند. صدیقه طاهره حسن و حسین را نیز داخل این منزل آوردند. پیامبر اکرم این چهار بزرگوارا را که خودشان پنجمین نفر آن‌ها می‌شدند، دور خود جمع نمودند و حالت رقتی به ایشان دست داد، سپس عبایی را بر سر این پنج نفر انداختند، و بعد این آیه نازل می‌شود آیه 33 سوره احزاب « اِنّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبِ عَنُکُم الرجسَ اَهل البیت و یطهرکم تطهیرا» این بخشی از آیه 33 است که خدای متعال با چهار تأکید می‌فرماید: که من قطعاً اراده کرده‌ام که همه شما اهل بیت را از پلیدی‌ها پاک گردانم و شما را بر طهارت الهی استوار گردانم. پیامبر وقتی این آیه را شنید چنان‌ رقت کرد و اشکش جاری شد و دست خود را از زیر عبا بیرون آورد و آیه را تلاوت کرد، همه فهمیدند آیه‌ای نازل شده و بعد فرمود:اللهم ان هؤلاء اهل بیتی خدایا این‌ها اهل بیت من هستند؛ فاذهب عنهم الرجس این‌ها را از همه پلیدی‌ها پاک کن و بر طهارت خودت استوار بدار. ام‌سلمه وقتی این حادثه را دید با وجود این که همسر پیامبر بود و زن خوبی هم بود ولی وقتی خواست به طرف این عبا بیاید ای شاید این آیه در شان او هم باشد، پیامبر می‌فرماید: تَنَهّی عقب برو و تو در این جایگاه نیستی که بخواهی در زیر این عبا قرار بگیری این فضیلت، مختص ما پنج تن و اصحاب کسا است. الان هم بین ما معروف است پنج تن آل عبا بود. ما از قدیم‌الایامسنت مفصلی در خواندن حدیث کساو روضه و توسل به پنج تن داریم. این جریان اتفاق افتاد.پیامبر اکرم به همراه چهار نفر دیگر مورد خطاب خدا قرار گرفت، خدا فرمود: من همة شما را از پلیدی‌ها پاک کردم، یعنی عصمت کامل. این تنها آیه خیلی صریح بر عصمت اهل بیت می‌باشد که تقریباً تمام مفسرین و تمام متکلمین آن‌هایی که عصمت اهل بیت را پذیرفتند به این آیه استناد کردند و این آیه را محور همه مباحثشان قرار دادند.

مثل شیخ مفید که در کتاب کلامی خودشان تصحیح الاعتقادات، آیه تطهیر را محوری‌ترین آیه در بحث عصمت چنج تن می دانند. این اتفاق به همین جا خلاصه نشد.پیامبراز فردای آن روزوقتی می‌خواستند برای نماز صبح به مسجد بیایند در حالی که مردم در مقابل مسجد جمع کرده و منتظر حضور پیامبر بودند پیامبر قبل از اینکه وارد مسجد شوند در کنار خانه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌آمدند و دستان خود را دو طرف در می‌گذاشتند و صدا می‌زدند الصلوة الصلوه السلام‌علیکم یا اهل بیت نبوت نماز نماز؛ سلام بر شما ای اهل بیت نبوت؛ پیامبراکرم این کار را نه یک دو روز بلکه در برخی منابع ذکر شده است که تا شش ماه و در برخی منابع تا نه ماه وقتی برای نماز صبح می‌آمدند ابتدا به اهل بیت سلام می‌کردند بین اهل بیتی که پیامبر می‌فرمایند نشان از همان اهل بیتی دارد که خدا در قرآن فرمود:انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت. در این آیه امام حسن مجتبی علیه‌السلام هم شریک است و او هم بر عصمت مطلق الهی استوار است. جالب این است که در سال‌های بعد در روزگاری که امام حسن علیه‌السلام دچار بحرانی‌ترین روزهای خودشان هستند،آن روزی که مجبور می‌شوند با معاویه صلح کنند، وقتی که از جانب مردم مورد شکایت و توبیخ قرار می‌گیرندو سرزنش می‌شوند امام می‌ایستند و شیعیان را صدا می‌زنند،و می‌فرمایند کدامیک از شما این آیه در حقش نازل شده است:« انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» کدامیک از شما مهاجر و انصار و صحابه می‌توانید ادعا کنید که این آیه در شان شما نازل شده است؟ هیچ کدام ، بعد حضرت فرمودند: این شئونات و فضایل ماست و ما بی‌گدار به آب نمی‌زنیم،ما کاری را بی‌جهت انجام نمی‌دهیم.

این از فضایل و مناقب امام حسن مجتبی علیه‌السلام در دوره حضور پیامبر می‌باشد. سخن در این زمینه بسیاراست و من عرایض خود را خلاصه می‌کنم. پس از رحلت پیامبر، امام حسن به همراه پدر خودشان در انزوای سیاسی و اجتماعی قرار گرفت. کسان دیگری وارد بر اریکه حکومت شدند و جانشینان پیامبر را خانه‌نشین کردند که این کار باعث شد امام حسن 25 سال به حاشیه بروندو ما در صفحات تاریخ اثر چندانی در این 25 سال از زندگانی امام حسنعلیه السلام نداریم.

با اینکه ایشان شخصیت جلیل القدر و عالم به علوم مختلف هستند اما متأسفانه در این دوره هیچ گونه سراغ نداریم که کسی به محضر امام حسن علیه‌السلام آماده باشد و از ایشان سوالی کرده باشد. چه زمینه فقهی، چه سوال اعتقادی.موارد خیلی کم و نادر است و شاید به انگشتان دست هم نمی‌رسد و این اوج مظلومیت امیرالمؤمنین امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را در این دوره نشان می‌دهد. با این که این دو بزرگوار یادگاران پیامبر بودند، اما رغبت چندانی از سوی مسلمانان و خلفا به آنها نشد و در محجوریت قرار گرفتند.

* رحلت پیامبر

زندگی امام حسن مجتبی علیه‌السلام بعد از پیامبر اکرم دچار فراز و نشیب‌های بسیاری شد.پیامبر از دنیا رفت و امیرمؤمنان بنا به گفته خودشان، به دلیل حفظ جان خود و خاندانشان مجبور شدند در گوشه‌ای از انزوا به سر ببرند.این انزوا تنها انزوای اجتماعی و سیاسی نبود، بلکه حتی در انزوای علمی قرار گرفتند. یک نکته قابل توجه است؛ نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنین به یادگار مانده است. فقط دو درصد سخنان امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه مربوط به آن 25 سال خانه‌نشینی می‌باشد و نود و هشت درصد آن مربوط به آن چهارساله شش ماه است که ایشان حاکمیت داشتند. این امر نشان می‌دهد که در این 25 سال هیچ کس با امیرالمؤمنین مراوده نداشته و ایشان نتوانستند هیچ میراث علمی از خود به جای بگذارند و این اوج مظلومیت امام می‌باشد و به همان اندازه فرزندان بزرگوار ایشان یعنی امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نیز تحت فشار قرار گرفتند و نتوانستند آن میراث عظیم علم نبوت را برای مردم به یادگار بگذارند. فقط در برخی گزارشات آمد است که اعتراضاتی از سوی امام حسن علیه السلام به خلفا شده است.در برخی گزارشاتی که در منابع متاخر تر آمده، این گونه بیان شده است که:امام حسن علیه‌السلام وارد مسجد شد و ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و فرمود: اِنزل عن منبر ابی از منبر پدرم پایین بیا. ابوبکر هم که جایگاه امام حسن علیه‌السلام را می‌دانست و می‌دانست که نمی‌تواند به ایشان پرخاش کند، آمد با امام صحبت کرد و به ایشان محبت کرد طوری که، هم مشروعیت خودش را حفظ کند و هم امام حسن علیه السلام را قانع کند که دیگر این مباحث را ادامه ندهد.

* ایام خانه نشینی امیرالمومنین

دو سه نکته در ایام 25 سال خانه‌نشینی امام علی علیه‌السلام هست که باید به آن اشاره کنم:

1. در هیچ‌یک از جنگ‌هایی که در این دوره شده است؛ از جنگ‌های رده، که ارتدادهایی شکل گرفت و برای که این ارتدادها را نابود کنند، توسط خالدبن‌ولید لشکرکشی‌هایی صورت گرفت. در ارتدادها و جنگ‌های رده و در فتوحات ایران و در فتوحات شام و مصر و روم و در فتوحاتی که در شرق جهان اسلام و در شرق ایران، که همه این‌ها در زمان انزوای امیرالمؤمنین اتفاق افتاده اما با این ‌وجود، امیرالمؤمنین در هیچ یک از این جنگ‌ها شرکت نداشته است. مرد اول جنگ‌های پیامبر یعنی امیرالمؤمنین در هیچ یک از این جنگ‌ها شرکت نمی‌کند و این بزرگ‌ترین اعتراض است و فرزندان ایشان نیز به تبعیت از ایشان در هیچ یک از جنگ‌ها شرکت نمی‌کنند.تنها یک گزارش داریم که آن هم در کتاب انساب الاشراف بلاذری آمده است. این کتاب از کتب مرجع درباره زندگی بزرگان صدر اسلام می‌باشد. بلاذری در آن کتاب می‌نویسد که: امام حسن مجتبی و امام حسین علیهم السلام در فتوحات طبرستان حاضر بودند. در برخی از منابع از فتوحات آذربایجان نام برده اند یعنی آن روزی که اشعث بن قیس فرماندهی لشکر مسلمانان برای فتح آذربایجان در شمال ایران را داشت،امام حسن و امام حسین علیه‌السلام نیز در آن لشکر بودند.

اما این گزارش دارای اشکالاتی است که به آنها اشاره می‌کنیم:

1. این گزارش را تنها بلاذری آورده است و هیچکدام از منابع متقدم تراز بلاذری به این گزارش اشاره نکرده اند.
2. اگر چنین چیزی واقعیت داشت تمام اهل سنت و تمام مورخین و محدثین اهل سنت که سعی داشتند بگویند امام علی علیه‌السلام با خلفا مشکلی نداشته است، و همچنین امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نیز به عنوان دو فرزند پیامبر با ابوبکر و عمر مشکلی نداشتند، حتماً این گزارش را می‌آوردند. شکی نداشته باشید که این گزارش، جعلی و ساختگی است برای اینکه به خلفا مشروعیت ببخشند.
3. اگر امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در فتوحات شرکت داشتند، چرا هیچ گزارشی از اینکه، در این فتوحات چه اتفاقی از جانب این‌ها افتاد؟ فقط آمده که اینها شرکت کرده اند. در این فتوحاتی که درباره اشعث بن قیس، این قدر گزارش موجود است؛ که چقدر غنیمت گرفته بود و دستور گرفت که غنیمتها را چه کند، که مباحث آن مفصل است. با این وجود هیچ ردپایی از امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در این گزارشات وجود ندارد. اگر واقعاً امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در این جنگ شرکت داشتند باید در گزارشات متفاوت مورخین اثری از حضور آن‌ها در سپاه مسلمانان، در جنگاوری، در تقسیم غنایم و در اینکه چه کسانی باید بمانند و چه کسانی باید به مدینه برگردند، باشد. در حالی که هیچ گزارشی از موارد فوق نیست و این نشان می‌دهد که این گزارش تاریخی جعلی است و با هدف مشروعیت بخشیدن به خلفا آورده شده است.

امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در هیچ یک از فتوحات شرکت نکردند همان طوری که پدر بزرگوارشان امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز در هیچ کس فتوحات شرکت نداشتند.

* دوران حکومت امیرالمومنین

اما همین امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام زمانی که عثمان کشته می‌شود و امیر مؤمنان روی کار می‌آید در این زمان به‌ شدت مسلمانان را برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحریک می‌کنند.

اولاً نقش بسیاری در سازماندهی کردن لشکر برای امیرالمؤمنین دارند.امیرالمؤمنین در بدو حکومت خود مشکلات بسیاری داشتند زیرا خیلی افراد امیر مؤمنان را نمی‌پذیرفتند. امام علی علیه‌السلام برای حل مشکلات خود از بازوان خویش استفاده می‌کند که یکی از مهم‌ترین بازوان ایشان امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بودند.طلحه و زبیر، به بهانه انجام عمره از مدینه خارج شدند، و به مکه رفتند و بعد از مکه بصره را پایگاه خود قرار داده و شورش نمودند. حاکم امام علی را از بصره بیرون کرده و برخی از سربازان آنجا را کشتند و حکومت بصره را به دست خود گرفتند. امیرالمؤمنین با شنیدن وقایع بصره حرکت کرد و دستور داد هرکس که می‌تواند برای جنگ بیاید. هفتصد نفر بیشتر نیامدند. وقتی حضرت، وارد عراق شدند دیدند که با یک لشکر 700 نفره نمی‌توانند در مقابل لشکر بیست هزار نفره طلحه، زبیر و عایشه کاری بکنند. لذا قاصدی را به کوفه فرستادند واز ابوموسی اشعری حاکم کوفه و مردم کوفه خواستند که به کمک امیرالمؤمنین بیایند. اما متأسفانه ابوموسی اشعری که از طرف عثمان فرماندار کوفه بود و امام علی علیه‌السلام به اصرار مالک او را ابقا کرده بود، به مسجد آمد و سخنرانی کرد و گفت: مردم؛ در این فتنهنه قاتل باشید نه مقتول یعنی به جنگ نروید که نه قاتل باشید نه مقتول،که هر دو در آتشند،به خانه هاو زیر اندازه‌های خود بچسبید و از خانه خود بیرون نیایید که فتنه بزرگی است. قاصد، به نزد امیرالمؤمنین برگشت و گفت: هیچ کس در این جنگ شرکت نکرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا امام حسن علیه‌السلام را به همراه دو نفر به کوفه فرستاد. این‌ها وارد کوفه شدند. ابتدا ابوموسی اشعری را کنار زدند. سپس امام حسن علیه‌السلام وارد مسجد کوفه شدند و خطبه قرّائی خوانند و در بین فرمایشات خود بر آیاتی که در فضیلت ایشان وارد شده بود، اشاره کردند.همچنین تک تک روایات پیامبر که در شان امیر مؤمنان و خودشان گفته شده بود، را بیان کردند. سخنان امام حسن علیه‌السلام آن قدر قرّاء و آتشین بود که دوازده هزار نفر به کمک امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آیند و همین امر باعث می‌شود که ایشان در این جنگ پیروز شوند. دوازده هزار نفر از همین کوفه.نگویید که کوفه بی‌وفا بودند. کوفه ساختار متشتتی داشت.دوره ‌هایی که اهل بیت علیهم‌السلام، به همراه اصحاب خود می‌رفتند و می توانستند کوفه را منسجم کنند،می‌توانستند انقلاب کنند. مثل همین که در جنگ جمل، دوازده هزار نفر از کوفیان به کمک امیرالمؤمنین آمدند و امیرالمؤمنین در این جنگ‌ پیروز شد.

همان طور که مختار نیز در همین کوفه توانست از قاتلین امام حسین علیه السلام انتقام بگیرد. اما کوفیان در دوره‌هایی بسیار ضعیف و متشتت بودند، و علتش هم مشخص است که در جای خودش بحث خواهیم کرد.

امام حسن علیه‌السلام خطبه آتشینی خواند. ایشان در جنگ جمل نیز فرماندهی دارند. چون جنگ جمل چند روز طول کشید برخی از مدت‌ را در طرف راست لشکر و برخی از مدت در طرف چپ لشکر شمشیر زد،مردم را تحریک کرد و از مردم می‌خواهد که از امام علی علیه‌السلام و از امامت و حکومت ایشان دفاع کنند واین نشان می‌دهد که امام حسن علیه‌السلام خود را کاملاً وقف امیر مؤمنان کرده است.

بعد از جنگ جمل و پیروزی در جنگ جمل امام حسن علیه‌السلام یار دیرین پدرشان هستند و در کنار ایشان در کوفه می‌مانند. امام علی علیه‌السلام بعد از اینکه از مدینه به کوفه و سپس به بصره آمدند، پس از پیروزی در جنگ جمل، به منطقه‌ای به نام کوفه آمدند و آنجا را پایگاه حکومت خویش قرار دادند. دیگر ایشان به مدینه باز نگشتند. در این دوره نیز امام حسن علیه السلام از پدر جدا نشدند.

* جنگ صفین

جنگ طولانی صفین شروع شد و معاویه به همراه لشکری از شام برای شکست امیرالمؤمنین علیه السلام، و به دست آوردن حکومت ممالک اسلامی به سمت کوفه حرکت نمود. این جنگ طاقت‌فرسا هشت ماه طول کشید. در تمام این هشت ماه امام حسن علیه‌السلام در کنار پدر بزرگوارشان بودند.

در دوره‌های متفاوت، صحبت کردند، مناظره کردند، جنگیدند که مباحث آن در کتب تاریخی موجود است و این نشان می‌دهد که ایشان یک فرد شجاع و بسیار قوی هستند. رد پای حرکت‌های امام حسن علیه السلام در کل کتاب‌های تاریخی موجود است. در جنگ نهروان که با خوارج بود نیز امام حسن علیه‌السلام حضور دارند. در هیچ جایی پدر بزرگوارشان را تنها نگذاشتند. به مشکلات امام علی علیه السلام وارد می‌شوند و سعی می‌کنند که مشکلات پدر را حل می نمایند.

* شهادت امام علی و بیعت یکپارچه مردم با امام حسن

بعد از اینکه امام علی علیه‌السلام توسط یکی از خوارج به نام ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه در صبح روز نوزدهم ماه رمضان، در مسجد کوفه به شهادت می‌رسند، شوک عظیمی به مسلمانان وارد می‌شود. چون معاویه، خبر داده بود که من دوباره برای جنگ می‌آیم. از این طرف هم امام علی علیه‌السلام مردم را تحریک می‌کرد که وارد لشکرگاه جنگ شوید و نوعی ناهمگونی میان مسلمانان افتاده بود، و ناگهان شنیدند که امام علی علیه‌السلام به شهادت رسیده است و کار خیلی سخت شد. امام علی علیه‌السلام پیش از شهادت خود تأکید کرده بودند امام حسن علیه‌السلام خلیفه و جانشین بعد از من می باشد.

با همه این اوضاع، امام حسن علیه‌السلام بعد از شهادت پدر خود خطبه ای خواندند و در منزل نشستند و از مردم خواستند که بیایند و بیعت کنند. بعدها به مسجد آمدند و سخنرانی کردند و بیعت عمومی انجام گرفت و و تمام مهاجر و همه انصار بدون اختلاف حتی یک نفر با امام بیعت نمودند و امام بدون هیچ اختلافی، برای اینکه رهبری مسلمین را در دست بگیرد برگزیده ‌شد.

* **تحرکات معاویه**

حرکت، برای نابودی معاویه، ادامه پیدا می‌کند. معاویه در این دوره بسیار تلاش نمود که حکومت را به دست بیاورد و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند؛ تلاش‌هایی مثل ترور. در این زمان خیلی از جاسوس‌های معاویه به کوفه و ساباط و مدائن فرستاده شدند که اتحاد مردم را به هم بریزند. در این دوره معاویه به صورت مخفیانه میلیون‌ها درهم به دست یاران درجه یک و رهبران قبایل و به سردمداران کوفه می‌فرستد که آن‌ها را از امام حسن علیه‌السلام جدا کند. از طراز اول ترین جنگجویان استفاده می‌کند، و با پول آن‌ها را می‌خرد. مثل بُسر ابن ارتاط، و این‌ها را در استخدام لشگر خود درمی‌آورد و حتی تلاش می‌کند از خاندان بنی هاشم که خاندان خود امام حسن علیه‌السلام است، عده‌ای را در شام دور خودش با پول جمع کند. می‌خواهد بخشی از این‌ها( بنی هاشم) را دور خود جمع کند تا نوعی نامشروعیت، به امام حسن علیه‌السلام ببخشد و بگوید که ایشان حتی در میان اقوام خویش نیز هیچ محبوبیتی ندارد.

با همه این اوضاع و احوال، امام تأکید دارند که ما باید با معاویه بجنگیم. امام علیه‌السلام برای این هم شش ماه تلاش نمودند. می‌بینند که در کوفه لشکر کم است، خودشان با وجود اینکه نباید از کوفه و پایتخت حکومت خارج شوند و باید افرادی را به شهرهای مختلف بفرستند و مردم را دعوت به شرکت در جنگ کنند، به ساباط و سپس مدائن می‌آیند که مردم را برای جنگ با معاویه تحریک و تشویق نماید و بگوید که یک باطل است و برای نابودی اسلام آمده است. معاویه خیلی شخصیت خطرناکی بود.

در کتاب الامامة و السیاسه ابن قتیبه می‌نویسد: مغیره روزی وارد خانه خود شد و شروع به لعنت کردن نمود.پسرش پرسید که پدر چه شده است؟ گفت از نزد کافرترین انسان‌ها آمده‌ام. پرسید چه کسی را می گویی؟ از کلمات پدر متوجه شد که منظور او معاویه است. تعجب کرد و گفت: شما که عمری با هم رفیق بودید و تو این قدر به معاویه خدمت کرده ای. گفت: من امشب فهمیدم که معاویه چقدر انسان کافری است.

امشب به معاویه گفتم که بیا از این کشتار خاندان پیامبر و بنی‌هاشم دست بکش، تو خیلی‌ها را کشتی و خیلی ها را نابود کردی. تو خیلی دسیسه کردی و همه ممالک و حکومت‌ها را به دست آوردی.

معاویه در جواب گفت: ببین ابوبکر حکومت کرد و از دنیا رفت، عمر حکومت کرد و از دنیا رفت، عثمان حکومت کرد و نابود شد و اسمی از هیچ یک از این سه نفر باقی نماند. سپس شروع به توهین به پیامبر نمود و گفت: چرا باید اسم این مرد هر روز بر بالای ماذنه آورده شود. لا والله الا دفناً دفناً به خدا قسم من نمی نشینم تا اینکه این اسم را دفن کنم. مغیره خیلی تعجب کرد که این کلمات از حلقوم کسی که قرار است خلیفه و جانشین پیامبر باشد و می‌خواهد ممالک اسلامی را به سوی مسلمانی پیش ببرد، خارج می‌شود.

امام می‌دانست که خطر معاویه خیلی بالاست و به خاطر همین تأکید داشت که باید با معاویه جنگید و به همین خاطر تمام تلاش خود را نمود.

* **مجروح شدن امام در ساباط**

امام چون به صورت شخصی به ساباط رفته بودند و عده کمی به همراه ایشان بودند،توسط یکی از خوارج زخمی شدند. یکی از خوارج خود را به امام نزدیک کرد و با خنجر ضربه‌ای به ران امام زد و پای امام خونین شد و ایشان از اسب به زمین افتادند. صحابه آن شخص را کشتند و امام را برای درمان به مدائن آوردند. در مدائن هم اتفاقات بسیاری افتاد. صحبت بر سر اینکه آیا با معاویه بجنگیم یا نه؟ معاویه همه ما را نابود می‌کند.

معاویه چون شنیده بود که امام حسن علیه السلام زخمی شده دو نفر را به مدائن فرستاد و آن دو به محضر امام رسیدند و گفتند: تو به نفع معاویه کنار برو و هر کاری که بخواهی معاویه انجام می‌دهد.

امام پیشنهاد آن دو را نپذیرفت و آن دو نفر از کوشک مدائن که محل دارالأماره مدائن بود بیرون آمدند و به دروغ گفتند که: امام پذیرفته است که صلح کند و به نفع معاویه کنار برود. این دو شروع به شایعه‌ پراکنی کردند و امام که در بستر افتاده بود در این شرایط لحظات سختی را سپری می کرد. عده‌ای از شیعیان وارد محل اقامت امام شدند و به ایشان توهین کردند و گفتند: شما باعث مذلت ما شدید. شما ما را ذلیل و خوار کردید. امام هر چه با این‌ها صحبت کرد و برای آن‌ها توضیح داد نتوانست این‌ها را قانع کند. تا جایی که امام، بحث از حجیت و امامت خویش را مطرح کردند و فرمودند اگر پیامبر صلح می‌کرد، شما صلح می‌کردید. چطور شد که پیامبر صلح حدیبیه را انجام داد و با بت‌پرستان مکه، موقتاً صلح نمود. امروز من هم به این نتیجه رسیده ام. البته این سخن امام بعد از این است که تمام شیرازه لشکر امام در هم پاشید و معاویه، سران لشکر امام حسن علیه السلام را خرید. مثلاً فرمانده لشکر امام حسن علیه السلام که عبیدالله بن‌عباس و پسرعموی امام حسن علیه السلام بود، به دو دلیل فرمانده شد: 1- فرد زیرک و سرشناسی بود 2- همسر عبیدالله و دو فرزندش به دستور معاویه و توسط بسر ابن ارتات در یمن کشته شده بودند. امام می‌دانست که پسرعمویش عبیدالله بن عباس کینه زیادی از معاویه دارد و به راحتی حاضر نیست بپذیرد که با معاویه صلح کنیم ولی معاویه ، شبانه یک میلیون درهم برای عبیدالله ابن عباس فرستاد و توانست او را قانع کند که به طرف معاویه بیاید و او شبانه از لشکر امام حسن علیه السلام فرار کرد و به لشکر معاویه رفت و وقتی این خبر در لشکر امام حسن علیه السلام پیچید همه را متعجب کرد. سعد ابن قیس تلاش خود را کرد که این لشکر را جمع کند ولی امام دید که شیرازه این لشکراز هم پاشیده است و دیگر نمی‌توان لشکر را جمع کرد. علت صلح امام حسن در همین جا مشخص می‌شود. امام دید که با یک لشکر آشفته و درهم ریخته اگر جنگ را شروع کند قطعاً شکست می‌خورد، و وقتی که شکست بخورد معاویه تمام شیعیان ناب امیرالمؤمنین را نابود می‌کند. امام نمی‌خواست شیعیان نابی مثل حجربن عدی، رشید حجری، عمربن حَمق خزاعی، کشته شوند. امام می‌خواست این‌ها باشند و مکتب تشیع را همیشه گسترش دهند. به همین دلیل به این نتیجه رسید که موقتاً کنار برود و کار را بسپارد تا معاویه دلیلی برای کشتن یاران امیرالمؤمنین پیدا نکند و همه این‌ها در ممالک مختلف پخش شوند. از همین زمان هجرت شیعیان از کوفه مدینه و دیگر مناطق اسلامی به ممالک دیگر نظیر ایران و شام و مصر آغاز شد. در این عصر بود که شیعه کار خود را به صورت زیرزمینی و آرام و بی ‌سر و صدا، دنبال نمود.

سخن بر سر فضایل و مناقب امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) بود، که گذشت و بخشی از سیره عملی، رفتاری، سیاسی و اجتماعی حضرت امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) بیان شد و در این جلسه به تکمیل مباحث جلسه قبل می‌پردازیم.

صلح امام حسن(علیه‌السلام) بر طبق حرکت منافقانه و زیرزمینی معاویه برای کودتا برضد امام حسن(علیه‌السلام) شکل گرفت. و پول‌های کلانی به سردمداران لشکر امام حسن(علیه‌السلام) رساند، بود و دروغها و تهمت‌های بسیاری را بر ضد امام حسن (علیه‌السلام) به راه انداخت. در اثر این کارها شیرازه سپاه امام حسن(علیه‌السلام) به هم ریخت.علاوه‌بر این با نوعی تفرق و اختلاف که از گذشته در لشکر وجود داشت باعث شد که امام به این نتیجه برسد که اگر در این جنگ شکست بخورد، کل شیعیان نابود خواهند شد. به همین دلیل اگرچه که کنار رفتن به نفع معاویه، نوعی ذلت بود، با این‌حال امام پذیرفت و به نفع معاویه کنار رفت.

* صلحنامه امام حسن(علیه‌السلام)

معاویه یک برگه سفید را به نزد امام حسن(علیه‌السلام) فرستاد و گفت: هرچه در آن بنویسید من قبول می‌کنم و براساس آن حکومت را ادامه می‌دهم. در صلحنامه امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) این‌گونه آمده است: امام(علیه‌السلام) فرمود را بعد از خودت کسی را جانشین خود قرار ندهی. این اولین نکته است و خیلی مهم است چون امام می‌داند، معاویه از بنی‌امیه است و بنی‌امیه وقتی برگرده حکومت سوار شوند، دیگر حکومت را رها نمی‌کنند و می‌خواهند نسل به نسل حکومت کنند. دوم اینکه؛ حضرت تأکید کردند که باید بر اساس قرآن و سنت رسول‌الله الاعظم حکومت کنی و نوعی عدالت اجتماعی سیاسی داشته باشی. سوم اینکه امام(علیه‌السلام) تأکید کرد که نباید به پدرم علی مرتضی(علیه‌السلام) توهین کنی و ایشان را دشنام ‌دهی و مردم را بر ضد ایشان تحریک کنی و بخواهی از امام علی(علیه‌السلام) انتقام بگیری. چهارم اینکه امام تأکید کردند که؛ به شیعیان و محبین ما اهل بیت(علیهم‌السلام) و علویان و شیعه علی کاری نداشته باشی و آن‌ها از امتیازات اجتماعی محروم نکنی. و در نهایت در برخی از گزارشات مثل اخبار الطُوال دینوری آمده است، و مشخص نیست که این گزارش چه قدر درست باشد؛ شرط شد که سالانه خراج و مالیاتی که از دارابجرد، که امروزه شهر فسا و در استان فارس می‌باشد، می آید؛ باید سالانه مبلغ صد هزار درهم به امام حسن(علیه‌السلام) بدهند که ایشان، در مصارفی که مورد نظرشان است مصرف نمایند.

این خبر فقط در اخبار الطوال دینوری آمده و در دیگر منابع ذکر نشده است. به همین دلیل صحت و پذیرش این خبر یقینی نمی‌باشد. امام بر اساس این شرایط حاضر شد حکومت را به معاویه واگذار کند و خودش کنار برود.

* پیمان شکنی معاویه

اما وقتی معاویه بر حکومت استوار شد و فرمانداران انتخابی معاویه به شهرهای مختلف آمدند از مردم برای معاویه بیعت گرفتند، مردم را تحت قیمومت و سرپرستی معاویه قرار دادند و نظامیان را در شهرها مستقر کردند، معاویه به شهر مدینه که محل زندگی امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) بود وارد شد و صلح‌نامه را پاره کرد و زیر پای خود ریخت و گفت: هیچ چیز برای من ارزش نداشت جز اینکه حکومت را به دست بیاورم. من بر شما حکومت کنم و تلاش من برای این نبود که شما نماز بخوانید، زکات بدهید و روزه بگیرید، اصلاً برای من مهم نیست که شما این کارها را بکنید؛ آن فقط حکومت و شما را می‌خواستم. و این اولین منطقه‌ای بود که معاویه شدیدترین حملات خویش را بر ضد به علویان شروع کرد. آرام‌آرام دستور داد هر کجا یک شخص علوی باشد، نه این که از شخصیت‌های مهم شیعه باشد بلکه حتی افراد ضعیف و ناتوان که شیعه امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) باشد، باید نابود شود. آرام‌آرام و به بهانه های مختلف، شیعیان را در شهرهای مختلف قتل‌عام می‌کرد. نمونه آن عمر بن حمق خزاعی است که او را کشتند و برای اولین بار سر او را بریدند و به نیزه ها زدند. حجربن عدی را به همراه هفده نفر کشتند. خیلی از افراد دیگر که بسیارند که وقتی خبر شهادت اینها به سرتاسر ممالک اسلامی رسید، دوست و دشمن گریه کردند و ناراحتی خود را به معاویه نشان دادند اما او اصرار داشت که اینها باید کشته شوند.

دوم اینکه از سنت امام علی(علیه‌السلام) تبعیت نکرد. و هر چه از گفته‌های امام علی(علیه‌السلام) اعم از سنت و فضایل که در بین مردم مرسوم بود را نابود کرد. هر چه که مربوط به سنت امام علی(علیه‌السلام) بود را بدعت دانست و گفت هر کس به این سنتها عمل کند او را نابود خواهم کرد.

* جریان عثمانیه

این ممنوعیت نقل احادیث امام علی(علیه‌السلام) و فرزندان ایشان(علیهم‌السلام) و اعتقاد به عدم حجیت آنها، بعدها تبدیل به یک جریان حدیثی و کلامی شد. یعنی این جریان سیاسی، یک جریان مذهبی به نام عثمانیه را تولید نمود. عثمانیه اولین فرقه در میان ممالک اسلامی است که بعد از قتل عثمان آغاز شد و در دوران معاویه به اوج خود رسید که فقط و فقط به این فکر می‌کرد که امام علی(علیه‌السلام) را لعن کند، سنت ایشان را نابود کند، فرزندان و شیعیان ایشان را از بین ببرد و هر چه می‌تواند نسبت به دشمنان امام علی(علیه‌السلام) خدمت کند.

عثمانیه در زمان معاویه شروع به جعل حدیث به نفع معاویه، یزید و خاندان بنی امیه، خاندان ابوبکر و عمر نمود. هدف آن‌ها مشروعیت بخشیدن به بنی امیه و خلفا بود. همچنین احادیثی را بر ضد اهل بیت(علیهم‌السلام) جعل نمودند.

* تهمتهای عثمانیه به امام حسن علیه السلام

یک نمونه از جعلیات آنها بر ضد اهل بیت (علیهم‌السلام) ، داستان همسران متعدد امام حسن(علیه‌السلام) می باشد.

در منابعی نظیر اخبار الطوال دینوری و دیگر منابع و بیشتر در کتاب قوت القلوب ابوقارون مکی که یکی از صوفیان می باشد، وارد شده است.در کتاب قوت القلوب آمده است که امام حسن(علیه‌السلام) ، دویست و پنجاه تا سیصد زن داشته است. و همیشه امام علی(علیه‌السلام) می‌گفته است که به امام حسن(علیه‌السلام) زن ندهید که او مِطلاق است و هر زنی که می‌گیرد زود طلاق می‌دهد.

اشکال این حرف این است که اگر کسی 250 زن داشته باشد باید اسم این زنان مشخص باشد در حالی که در تمام زندگی امام حسن(علیه‌السلام) نام هفت زن بیشتر در تاریخ ذکر نشده است که برخی از این زنان مرده‌اند و امام حسن (علیه‌السلام) همسر دیگری اختیار کرده است. علاوه بر این اگر ایشان دویست و پنجاه زن داشته باشند باید تعداد زیادی فرزند داشته باشند.

فتحعلی شاه قاجار صد و هفتاد و هشت زن داشت و از این زنان، 250 پسر و 268 دختر داشت و سر سفره فتحعلی شاه دو هزار نفر می‌نشستند.

اگر امام حسن(علیه‌السلام) 250 زن داشته باشد، چرا نام فرزندان ایشان در تاریخ ذکر نشده است و به قول شیخ مفید: ما فقط پانزده فرزند از امام حسن در تاریخ سراغ داریم و قبل از شیخ مفید مورخی مثل یعقوبی می‌گوید: امام حسن(علیه‌السلام) هشت فرزند دارند.

این‌ها جعلیاتیبود که عثمانیه با هدف تنقیص امام حسن(علیه‌السلام) در تاریخ وارد نمودند. هدف آن‌ها این بود که حد امام حسن (علیه‌السلام) را پایین بیاورند و بگویند: امام حسن(علیه‌السلام) انسان شهوت باره ای است.

حال چرا این کار را کردند؟ به دلیل اینکه عثمان این مشکل را داشت، عثمان، زیاد زن می گرفت. عثمان از بنی‌امیه بود و اولین کسی که از بنی‌امیه و قبل از معاویه حکومت را به دست گرفت عثمان بود. کشته شدن ذلیلانه عثمان و ماندن جنازه او بر روی زمین باعث ایجاد این عقده را برای عثمانی‌ها و بنی‌امیه شده بود که چرا عثمان اولین فردی که خلیفه آنهاست آن‌قدر حقیر شد. اولاً چون عثمان زیاد زن می گرفت و بنی امیه او را مذمت می کردند این مسئله را به امام حسن(علیه‌السلام) نسبت دادند تا ننگی بر دامن بنی‌هاشم بگذارند. دوم اینکه عثمان لکنت زبان داشت و به سختی صحبت می‌کرد.

روز اولی که خلیفه شد بالای منبر رفت و گفت: امام فعال خیرٌ مِن اِمامٍ قَوّال نگاهی به جمعیت کرد و از ترس این که به لکنت نیفتد گفت: امامی که برای شما کار کند بهتر از امامی است که برای شما حرف بزند، نفرات قبلی حرف زده‌اند، من دیگر برای شما حرف نمی‌زنم. بنی‌امیه این لکنت عثمان را برای امام حسن(علیه‌السلام) جعل نمودند. در بعضی از کتب تاریخی گفته شده که امام حسن(علیه‌السلام) لکنت زبان داشته اند در حالی که ما وقتی به خطبه‌ها و صحبت‌های امام حسن (علیه‌السلام) نگاه می‌کنیم در هیچ گزارشی نقل نشده که امام حسن (علیه‌السلام) لکنت داشته باشند. بنی‌امیه دو عیب را که عثمان داشت برای امام حسن(علیه‌السلام) جعل نمودند.

* شناخت بیشتر امویان

نکته دومی که باید در تاریخ سیدالشهدا گفته شود ولی لازم است در اینجا گفته شود؛ اگر کسی بخواهد بنی‌امیه و عثمانیه را به خوبی بشناسد، باید به کتابی به نام معالم الاسلام الاموی نوشته آیت‌الله سید کمال حیدری که ترجمه آن هم به زودی منتشر خواهد شد، مراجعه نمایند.

معالم الاسلام الاموی یعنی نشانه های اسلام اموی و مهم‌ترین نشانه بنی‌امیه ضدیت با امام علی(علیه‌السلام) بود. ببینید که چکار کردند. زمانی که عثمان کشته شد چه اتفاقی برای او افتاد؟ زمانی که خانه او را محاصره کردند، دو سه روز نگذاشتند که آب و غذا به او برسد. بعد هم با شمشیر او را به قتل رساندند و جنازه او را در منطقه ای به نام حُش کوکب که منطقه زباله دانی در مدینه بود انداختند. هیچ کس جرأت نمی‌کرد که او را دفن کند. آن‌قدر او جنایت و خیانت کرده بود که شدت کینه مردم از او باعث شد که جنازه او را در زباله دانی بیاندازند و بعد از دو سه روز، افراد ناشناسی به صورت مخفیانه او را دفن کردند.

معاویه زمانی که به حکومت رسید، قبرستان بقیع را توسعه داد تا محل دفن عثمان در داخل قبرستان بقیع قرار گیرد.

منع مردم از رسیدن آب و غذا به عثمان و کشته شدن حقیرانه عثمان و برخورد آنگونه با جنازه او باعث ایجاد عقده در بنی‌امیه شده بود. به همین دلیل وقتی امام حسین(علیه‌السلام) به کربلا آمد، عبیدالله بن زیاد بهعمر سعد نامه نوشت: حُل بین الحسین و بین الماء کَما فُعِلَ بالتّقی الزکی به امام حسین (علیه‌السلام) فاصله بیندازد و نگذار که او آب بخورد همان گونه که عثمان این‌گونه کشته شد.

در دوره‌ای که مردم می‌خواستند عثمان را بکشد امام حسن و امام حسین علیهماالسلام خیلی تلاش کردند که عثمان این‌گونه کشته نشود. امام علی علیه السلام معتقد بود اگر خلیفه کشی باب شود، هر روز یک خلیفه را می‌کشند. نباید خلیفه کشی بابشود. با اینکه امام حسن و امام حسین(علیه‌السلام) این همه ازعثمان دفاع کردند. وقتی عثمان کشته شد امام علی(علیه‌السلام) فرمود: من از کشته شدن عثمان، نه خوشحال هستم و نه ناراحت. چون عثمان کارهایی کرده بود که این برخورد حقش بود، اما نباید خلیفه کشی باب شود.

با همه این اوضاع و احوال در کربلا آب را بر امام حسین(علیه‌السلام) بستند چون عثمان، در روزهای آخر عمرش تشنه و گرسنه مرده بود. بعد جنازه امام حسین(علیه‌السلام) را پامال اسب‌ها کردند. مگر کسی که می‌میرد، پس از مردن درد می‌کشد. این کار به این خاطر بود که افتادن جنازه عثمان در حش کوکب که زباله دانی مدینه بود، تبدیل به یک ننگ برای بنی امیه شده بود. به همین خاطر وقتی برای دفن جنازه امام حسین(علیه‌السلام) آمدند دیدند که جنازه ایشان را پامال اسب‌ها کرده‌اند که قبری برای ایشان مشخص نباشد. در حالی که در قتل عثمان است علویان علاوه بر اینکه هیچ اقدامی بر ضد عثمان ننمودند بلکه تمام تلاش خود را به کار بردند که عثمان کشته نشود.چون علویان یک خاندان فضیلت مآب بودند و مردم به آنها احترام می‌گذاشتند این مسئله برای بنی‌امیه و عثمانی تبدیل به یک عقده شده بود.

* بازگشت امام حسن علیه السلام به مدینه

امام عزیز ما امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) بعد از این معاویه به حکومت رسید، به مدینه آمدند و ده سال غریبانه در مدینه زندگی کردند. معاویه وقتی دید امام حسن(علیه‌السلام) در حال بازگشت به مدینه هستند نامه‌ای به ایشان نوشت و گفت: من حاکم ممالک اسلامی شده‌ ام و به تو دستور می‌دهم، که لشکری را جمع کنی و به جنگ خوارج بروی. امام در پاسخ و نامه نوشت: اگر لشکری پیدا می‌کردم به جنگ تو می‌آمدم ای معاویه؛ تو اُولی هستی از هر کسی که من بخواهم با او بجنگنم. در این ده سال امام(علیه‌السلام) در اوج غربت بود. معاویه هم که در این فکر بود که یزید را جانشین خود کند، می‌دید که با وجود امام حسن (علیه‌السلام) نمی‌تواند به این هدف خود برسد و امام حسن(علیه‌السلام) شخصیتی است که مردم او را برای حکومت می‌پذیرند. مغیره علیه اللعنة که پیر شده بود، بود و معاویه می‌خواست او را از کوفه برکنار کند. تا از این قضیه مطلع شد به شام و نزد یزید که جوان و بود آمد و گفت: چقدر برازنده تو است که جانشین پدرت شوی.برو و به پدرت معاویه بگو: زمینه‌سازی کن که من می‌خواهم جانشین تو شوم.

یزید که حدود 24 سال داشت به نزد معاویه رفت و گفت که من می‌خواهم جانشین تو شوم. معاویه گفت: این حرف خودت نیست چطور شد که به این نتیجه رسیدی؟ یزید گفت:مغیره به من گفت. معاویه مغیره را احضار نمود و به او گفت: ای پیر سیاست! چه شده که دوباره سراغ یزید رفته‌ای و این سخن را در دهان او انداخته‌ای؛ دنبال چه هستی؟

مغیره گفت: من شأن شما را بزرگ می‌بینم و دوست دارم که پسر شما جانشین شما شود. معاویه گفت: چه می‌خواهی؟

مغیره گفت: شنیده‌ام که شما می‌خواهید مرا برکنار کنید؛ تنها کسی که می‌تواند برای جانشینی یزید زمینه‌سازی کند خود من هستم. من با مکر و حیله ی خودم می‌توانم مردم را قانع کنم. معاویه گفت: برگرد به حکومت خود در کوفه و فرماندار کوفه باش و عراق را به دست بگیر و زمینه سازی حکومت یزید را انجام بده.

* توطئه قتل امام حسن

اولین کاری که برای زمینه‌سازی جانشینی یزید، پیشنهاد دادند، قتل امام حسن(علیه‌السلام) بود.چون ایشان شخصیت بزرگی بود. اول از طریق یکی از دختران صحابه به نام سعیدبن‌عاص که از امویان بود اقدام کردند و او قبول نکرد که به امام حسن (علیه‌السلام) سم بدهد و موفق به این کار نشد. اگر در برخی از منابع هم نقل شده باشد احتمال این دارد که کس دیگری هم سم داده باشد و دوم ‌دختر اشعث بن‌قیس کندی همین جعده، که زن امام حسن (علیه‌السلام) بوده است. این خاندان خاندان رذالت و پستی هستند. خود اشعث در قتل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شرکت داشت از خوارج بود. پسرش محمد اشعث مسلم بن عقیل را کشت در کربلا امام حسین(علیه‌السلام) را کشتند و دختر او جعده امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) را به شهادت رساند. اشعث بن‌قیس شجرة ملعونه خبیثه هستند. دختر او جعده را وسوسه کردند که اگر امام حسن(علیه‌السلام) را بکشی تو را به عقد یزید در می آوریم و صدهاهزار درهم پول به تو می دهیم. در یک روزی که امام حسن(علیه‌السلام) روزه دار بود و قصد افطار کردن داشت، در کوزة آب ایشان، سمّ بسیار قوی ریخت و آن سم به بدن امام اثر کرد. با اینکه آن زهر باعث مسمومیت و شهادت امام حسن(علیه‌السلام) شد اما ایشان حاضر نشدند که آن زن را قصاص کنند و اجازه داد تا برود و او را بخشید.این زن رفت و یزید حاضر نشد که با او ازدواج کند و به او گفت: تویی که شوهری مثل امام حسن را به قتل رساندی به من رحم می کنی! آن زن رفت و با شخص دیگری ازدواج کرد و بچه دار شد ولی همه مردم به او و فرزندانش می گفتند: این زن همان زنی است که شوهری مثل امام حسن علیه السلام را کشت و این ننگ همیشه بر دامن آن‌ها بود.

* وصیتنامه امام حسن

امام در وصیت‌نامه‌اش به امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم؛ برای دفن من به مشکلات بسیاری بر خواهید خورد بنی‌امیه مقاومت‌هایی خواهند نمود اما اگر نگذاشتند که مرا در کنار جدم رسول الله دفن کنید، من را در کنار قبر مادرم دفن کنید. احتمالاً منظور ایشان کنار قبر فاطمه بنت اسد در بقیع بوده است. چون قبر مادرشان فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها مخفی بود و کسی از محل آن خبر نداشت. الان هم قبر ایشان در کنار قبر فاطمه بنت اسد می باشد. وقتی بدن مطهر امام را برای دفن آوردند، بنی‌امیه آمدند و مقاومت‌های نمودند. عایشه و بنی‌مروان نگذاشتند که ایشان در کنار قبر رسول‌الله دفن شود. ابن عباس جلو آمد و جمله‌ای گفت. گفت: عایشه: تجملتِ تَبغلتِ و ان عشت تفیلت/ لَکَ الثُّمنُ مِنَ التّسع و فی الکل تصرفتِ عایشه؛ تو یک روز سوار شدی و جنگ جمل را به راه انداختی. امروز هم سوار قاطر شدی آمدی جلوی تابوت پسر رسول‌الله را می‌گیری، و این کارها را می‌کنی، یک روز هم می‌خواهی سوار فیل شوی و بلای دیگری به سر مسلمانان بیاوری. سهم تو در این خانه‌ای که امروز ادعا می‌کنی که خانة من است و نمی‌گذارم امام حسن علیه السلام دفن شود، یک‌هشتم از یک نهم است. چون پیامبر نه زن داشت، و مردی که فرزند داشته باشد یک هشتم از اموالش به همسرش می‌رسد، اگر خانه پیامبر بین نه زن او تقسیم شود مگر سهم تو چقدر می‌شود که تو الان ادعای تمام خانه پیامبر را داری و نمی‌گذاری فرزندان پیامبر در اینجا دفن شوند.

بدن امام حسن مجتبی علیه‌السلام را به بقیع ‌آوردند و غریبانه دفن کردند. امام حسین علیه‌السلام وقتی جنازه امام حسن علیه‌السلام را در خاک گذاشتند فرمودند: غارت زده آن کسی نیست که مالش را به غارت ببرند، غارت زده منم که برادری مثل تو را به خاک می‌سپارم.

* خصال امام حسن علیه السلام

سخنان و گفته‌های حکیمانه امام مجتبی علیه السلام، در میان محدثین، به فراوانی موجود است. امام بسیار اهل خضوع و خشوع بود، وقتی وضو می‌گرفت همه می‌دیدند که امام سرخ می‌شد و گریه می‌کرد و می‌فرمود: وعده‌ای که خدا با بنده حقیری مثل من گذاشته است، رسیده است و من باید نماز بخوانم. نسبت به مردم بسیار مهربان بود. هر کسی از دوست و دشمن، از هر جایی نا امید می‌شدند، درِ خانه امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌آمدند و از ایشان مدد می‌گرفتند. بارها و بارها دشمنانی که تصور می‌کردند که اگر بروند و به امام حسن علیه‌السلام فحش و ناسزا بدهند، ایشان مقابله به مثل می کنند، می دیدند که امام حسن علیه‌السلام محبت می‌کند و می‌گوید: ای غریبه اگر گرسنه‌ای به تو غذا دهم اگر لباس نداری تو را بپوشانم. خیلی از این افراد نسبت به امام حسن علیه‌السلام ارادت ویژه‌ پیدا کردند.

* فرزندان امام حسن علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرزندان رشیدی داشتند که برخی از آن‌ها در کربلا شهید شدند. سه فرزند از امام حسن علیه‌السلام به نام‌های ابابکر، قاسم و عبدالله در کربلا شهید شدند. یکی از فرزندان ایشان به نام حسن مثنی در کربلا مجروح شد و زنده ماند. ایشان فرزند بزرگ امام حسن علیه‌السلام بود و نسل زیادی از ایشان از امام حسن مجتبی علیه السلام باقی ماند. یکی دیگر از فرزندان ایشان شخصی به نام زیدبن حسن بود که در مدینه ماند و به کربلا نیامد. این دو بزرگوار نسل زیادی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام را به جای گذاشتند.

ان‌شاءالله تعالی به همین زودی نصیب و قسمتمان شود که به مدینه منوره مشرف شویم و حرم ایشان را زیارت کنیم و ان‌شاءالله همه ما از عاشقان و شیفتگان و خدمتگزاران آن حضرت باشیم و در دنیا و آخرت با ایشان محشور باشیم.

این جلسه به زندگی و شرح حال حضرت ابی عبدلله الحسینعلیه السلام  می پردازیم. در مورد سید الشهدا علیه السلام این نکته قابل تذکر است که کتابهای زیادی در طول تاریخ اسلام نوشته شده است تا جایی که حد و حصر و تعداد آن کتابها بر همه مخفی است.

علاقه بسیاری از مسلمانها به امام حسین علیه السلام  در طول تاریخ کاملاً مشهود بوده است و عالمان اهل سنت، زیدیه، اسماعیلیه، فِرَق غالیان، فرقه های مختلف مذاهب اسلامی، کتابهای بسیاری در مورد امام حسین علیه السلام  نوشته اند و امام حسین علیه السلام  مورد توجه حتی غربیها و شرقیها قرار گرفته است.

**معرفی چند کتاب برجسته درباره زندگی امام حسین علیه السلام**

قبل از اینکه زندگی حضرت را مورد بحث قرار بدهیم، به چند کتاب برجسته در مورد زندگی امام حسین علیه السلام اشاره کنیم تا کسانی که می خواهند کار مفصل و دقیقی در مورد زندگی امامعلیه السلام انجام بدهند، این کتابها را مطالعه کنند. تقریبا آخرین کتابها و برجسته ترین کتابها هستند.

1. اولین کتاب، کتاب **دانشنامه امام حسینعلیه السلام**، کاری از مؤسسه دارالحدیث است ،دوازده جلد در مورد زندگانی امام حسین علیه السلام است که فقط جنبه توصیفی دارد، یعنی از شخصیت امام حسین علیه السلام شروع کرده است و تا شهادت امام حسین علیه السلام را مورد بررسی قرار داده است و حادثه های بعد از شهادت را هم بررسی کرده است. در این کتاب به صورت توصیفی هر چه که در منابع معتبر بوده است را کنار هم چیده است. بنده شخصا که خیلی از کتابهای تاریخ امام حسین علیه السلام را مطالعه کرده بودم، هنوز با برخی از گزارشهایی که در لابه لای کتابهای دیگر هم آمده است، آشنا نبودم. این کتاب هنرش این است که سعی کرده است تمام منابع اسلامی را مراجعه کند و هر چه مطلب در مورد امام حسین علیه السلام به صورت پراکنده، در هر جا بوده است، حتی در کتب فقهی و کلامی ، جمع آوری کنند. این دوازده جلد شاید کمی سنگین باشد و مطالب زیادی داشته باشد. نویسندگانش متوجه این قضیه شده اند و یک کتاب خلاصه از آن دوازده جلد را به نام شهادت نامه منتشر کرده اند و این کتاب تقریباً برای کسانی که می خواهند، یک دوره حادثه عاشورا را مطالعه کنند، خوب است.

کتاب **دانشنامه ی امام حسینعلیه السلام** نوشته آقای محمد محمدی ری شهری و همکاران سی نفره اش و ناشر آن دارالحدیث است.

1. دومین کتابی که باید اشاره کنم کتابی است که استاد عزیزمان آقای رسول جعفریان نوشته است با عنوان **تأملی بر نهضت عاشورا**. کتاب 300 یا 400 صفحه بیشتر نیست اما سعی کرده است مهمترین مباحث مربوط به امام حسینعلیه السلام را در آن جمع کند. دو بخش آن مربوط به همه حوادث عاشورا است و دو سه بخش آن هم به اربعین امام حسینعلیه السلام و نوع عزاداری برای امام حسینعلیه السلام و به مقتلهای مربوط به امام حسینعلیه السلام پرداخته است. کتاب خیلی خوبی است. تأملی بر نهضت عاشورا نوشته رسول جعفریان و ناشر آن هم انصاریان در قم است.
2. کتاب دیگری که باید اشاره کنم که در مورد زندگی امام حسین علیه السلام مفید است کتاب **امام حسین علیه السلام و نهضت کربلا** نوشته دکتر زرگری نژاد است. آقای دکتر زرگری نژاد استاد دانشگاه تهران و مدیر گروه تاریخ است و بیست سال در حوزه تاریخ اسلام کار کرده است. این کتاب که یکی از آخرین کتابهای ایشان هست از کتابهای خیلی فاخر در مورد امام حسینعلیه السلام است مخصوصا فصل اولش به کتاب مقتل ابی مخنف که معتبرترین مقتل امام حسینعلیه السلام است که از گذشته های دور بوده و بعد مفقود شده است و بخشی از گزارشهای این کتاب در کتابهای دیگر به صورت پراکنده موجود بوده، پرداخته است. حُسن کتاب آقای زرگری نژاد این است که به نوعی سعی کرده است بسیاری از سؤالات را پاسخ بگوید. سؤالاتی را که برای مورخین خیلی ابهام داشته است. مثالی می زنیم؛ هنوز که هنوز است، کسی نتوانسته کشف کند که چه شد، که مسلم بن عقیل در کوفه شکست خورد؟!

هیجده هزار نفر انسانهای مؤمن و شیعه، با مسلم بن عقیل بیعت کنند، بعد یک دفعه در یک شب تنها بشود. در آن روزی که عبیدالله وارد کوفه شد، اینان آمدند، دارالاماره کوفه را محاصره کردند. تعدادشان هم خیلی زیاد بود. عبیدالله فکر کرد که دارد، کشته می شود. در اینجا چه اتفاقی می افتد که ، عبیدالله از در پشتی دارالاماره شروع می کند، به ارتباط گرفتن با سران طوایف و آرام آرام اینها را از دور مسلم جدا می کند. این کار چطور امکان دارد. آن هم در یک شب. آن هم آدمهایی که بسیار مهم و خیلی از اینها بعدها در کربلا آمدند و در رکاب امام حسینعلیه السلام شهید شدند.

برای ما سؤال است در حادثه ای که مسلم شهید می شود؛ عابِسِ بنِ ابی شَبیب کجا بوده است؟! حبیب بن مظاهر کجا بوده است؟! اینها از سران طوایف هستند. سلیمان بن صُرَد خُزاعی کجا بوده است؟! مُصَیِّبِ بن نَجَبه کجا بوده است؟! اینها را نمی دانیم.

آقای دکتر زرگری نژاد در کتابهایش سعی کرده است به این سؤالات و از این دست سؤالات پاسخ دهد. کتابش را امام حسین علیه السلام و نهضت کربلا نامیده است و غلامحسین زرگری نژاد عنوان مؤلفش است و ناشر آن (سَمت) می باشد. کتابهای دیگری هم در مورد زندگی امام حسین علیه السلام نوشته شده است که شاید به مرور به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

**دوران زندگی امام حسینعلیه السلام**

وارد زندگی سیدالشهداعلیه السلام بشویم. امام حسینعلیه السلام در زندگی خودش ابهام زیاد دارد. ما حرفهایی در زندگی امام حسینعلیه السلام می بینیم که نمی دانیم چگونه تحلیلش کنیم. و این برای ما ثابت شده است که انسانهای خیلی بزرگ در حادثه های زندگی خودشان خوارق عادات و چیزهای شگفت انگیز از آنها زیاد صادر شده است. این یک چیزی است که ما همیشه دیده ایم.

پیامبر**صلی الله علیه وآله** خودمان وقتی می خواهد به دنیا بیاید، در همان شب بیش از ده معجزه اتفاق می افتد. چهارده عدد از گنگره های کاخ کسری فرو می ریزد. دریاچه ساوه خشک می شود. آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، آتشکده زرتشتیان خاموش می شود. یهودیان آن شب خواب می بینند:**طَلَعَ النَّجمُ مُحَمَّدٍ**(ستاره محمد**صلی الله علیه وآله** طلوع کرد) و انوشیروان در عالم خواب می بیند که شترهایی از طرف جزیرة العرب به سرزمین ایران می آیند و از دجله و فرات گذشتند. اینها را داریم می بینیم. این حوادث خارق العادة در زندگی خیلی از بزرگان بوده است. این از خوارق عادات است. سیدالشهدا علیه السلام  هم در زندگی خودشان از این دست اتفاقات، فراوان دارد.

**تولد امام حسینعلیه السلام**

امام حسینعلیه السلام  شش ماه بعد از برادرش امام حسن علیه السلام  به دنیا آمد. وقتی به دنیا می آید از شیر مادرشان فاطمه زهرا علیها السلام  نمی خورد. گزارشهای تاریخی وجود دارد که ایشان از شیر استفاده نمی کرد و پیغمبر**صلی الله علیه وآله** وارد منزل شد و وقتی این حادثه را مشاهده کرد، آمد و انگشت خودشان را در دهان امام حسینعلیه السلام  قرار دادند و امام حسینعلیه السلام از انگشتان پیامبر**صلی الله علیه وآله** به طور معجزه آسا، ارتزاق کردند.

در همین دوران کودکی، امام حسینعلیه السلام را می بینیم که مورد توجه بسیاری از انسانهای همان دوره قرارگرفته اند. این گزارش مشهور است و در خیلی از کتابها آمده است که امام حسینعلیه السلام  در همان کودکی در کوچه های مدینه که راه می رفت، پیامبر مشاهده کرد، یکی از بچه هایی که با امام حسینعلیه السلام در کوچه بازی می کند، خاک کف پای امام حسینعلیه السلام  را برمی دارد و به چشمانش می گزارد. اسم آن آدم مشخص نیست که کیست؟ بعضیها گفته اند این حبیب بن مظاهر بوده است. معلوم هم نیست ولی به هر حال می بینید، یک اتفاقات شگفت انگیزی از بدو تولد امام حسینعلیه السلام  رخ می دهد.

آقا ابی عبدلله الحسینعلیه السلام  در سوم شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمد. پدر ایشان امیرمؤمنان علیه السلام و مادر ایشان فاطمه زهراعلیها السلام است. وقتی پیامبر**صلی الله علیه وآله** امام حسینعلیه السلام  را در آغوش می گیرد. نامش را حسین می نامد، همان گونه که نام برادرش را حسن نامید و این دو به فرزندان هارون شباهت دارند. بعد از این که یک هفته گذشت، پیامبر اکرم**صلی الله علیه وآله** موهای سر امام حسینعلیه السلام  را حَلق می کند و می تراشد و به اندازه اش نقره وزن می کند و در راه خدا صدقه می دهد.

**نزول آیاتی از قرآن در شأن امام حسینعلیه السلام**

در مورد امام حسینعلیه السلام  آیات زیادی نازل شده است. آیاتی که به فضیلت امام حسینعلیه السلام  اشاره می کند، مثل آیات مباهله، تطهیر و آیات آخر سوره فجر و برخی آیات دیگر که اگر بخواهیم اشاره کنیم، مفصل است. ما یک کتابی داریم به نام **الحسین فی القرآن**؛ آیاتی که در مورد امام حسینعلیه السلام  نازل شده است، را جمع آوری کرده است. بیش از صد آیه، یا نزولش برای امام حسینعلیه السلام  بوده یا اگر برای امام حسینعلیه السلام  نازل هم نشده است، در تأویل، ائمه ماعلیهم السلام  آن را برای امام حسینعلیه السلام  به صورت مصداقی آورده اند.

آخرین آیه را یک اشاره ای بکنیم؛ امام صادقعلیه السلام  فرمود: **إقرَؤُا سُورَةُ الفَجرِ فِی الفَرائِضِ وَ النَّوافِلِ**.(سوره فجر را در نماز واجب و مستحب بخوانید.) **فَإنَّها سُورَةُ الحُسَینِ**.( این سوره برای امام حسینعلیه السلام  است.) برای راوی سؤال پیش آمد؛ کجای این سوره به امام حسینعلیه السلام  ربط پیدا می کند؟ حضرت فرمودند: در انتهای سوره آیات**« یَا أیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةِ \* إرجِعِی اِلی رَبِّکَ رَاضِیَةَ المَّرضِیَّةِ \* فَأدخُلِی فِی عِبادِی \* وَادخُلِی جَنَّتِی »** (ای نفس مطمئنه، ای نفسی که از تمام این مصیبتها و آزمایشها سربلند بیرون آمدی و به امداد الهی و به ایمان خودت متکی هستی و برای هیچ انسانی بماهو انسان ارزش قائل نیستی، فقط خدا را می شناسی و بس. برگرد بسوی پروردگارت در حالی که راضی و مرضی هستی. هم خدا از تو راضی هست و هم تو از خدا راضی هستی. در میان بندگان من وارد شو و در میان بهشت من). امام صادقعلیه السلام  فرمود؛ این آیات در شأن امام حسینعلیه السلام  است.

**کودکی امام حسینعلیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله**

وارد زندگی سیدالشهدا علیه السلام در کودکی بشویم. دوران حیات پیامبر**صلی الله علیه وآله** ، از بهترین روزهای زندگی امام حسینعلیه السلام  بود. چون پیامبر اکرم**صلی الله علیه وآله** نسبت به امام حسینعلیه السلام  خیلی ارادت داشت. از همان بدو تولد، وقتی او را در آغوش گرفت، اشک از چشمانش جاری شد. این کار سابقه نداشته است. ما در هیچ گزارشی نداریم که پیامبر**صلی الله علیه وآله** وقتی بچه ای را در بغل می گرفت، گریه کند. اما در اینجا داریم، بخاطر همین اطرافیان تعجب کردند و از پیامبر پرسیدند: یا رسول الله**صلی الله علیه وآله**چرا گریه می کنید؟ حضرت**صلی الله علیه وآله** فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و در مورد به دنیا آمدن حسین به من تبریک گفت و بشارت داد. گفت: که فرزندت حسین به دست امّتت کشته می شود. بعد هم یک مقدار تربت آورد و گفت: این از تربت قتلگاه امام حسینعلیه السلام  است.**(مَصرَعُ الحُسین)**. این تربت قتلگاه امام حسینعلیه السلام  است و تربت سرخ رنگی بود. ام سلمه می گوید: این تربت را در دستان پیامبر**صلی الله علیه وآله** دیدم. حتی این را نگه داشتم تا روزی که امام حسینعلیه السلام  در کربلا شهید شد، این تربت را دیدم که رنگ خون گرفته است، فهمیدم امام حسینعلیه السلام شهید شده است.

**گزارش رسول خداصلی الله علیه وآله از شهادت امام حسینعلیه السلام**

این حادثه برای امام حسینعلیه السلام  یک ویژگی دارد و آن این است که پیامبر اکرم**صلی الله علیه وآله** از عظمت شهادت امام حسینعلیه السلام گزارش می دهد و می گوید: اتفاق شگفتی بعد از قتل امام حسینعلیه السلام  خواهد افتاد. بسیاری از امت من در این قضیه امتحان پس می دهند و روایت دارد که خود ایشان، امیر مؤمنانعلیه السلام، فاطمه زهراعلیها السلام و امام حسنعلیه السلام ، برای امام حسینعلیه السلام گریه کرده اند و در رثای امام حسینعلیه السلام و محبین و عزاداران سید الشهداعلیه السلام تا قیام قیامت، جملاتی را گفته اند. این از ویژگیهای امام حسینعلیه السلام  است.

**به حاشیه رفتن امام حسینعلیه السلام بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله**

امام حسینعلیه السلام تا وقتی که پیامبر**صلی الله علیه وآله** زنده بود، خیلی مورد توجه و احترام بود. بعد از اینکه پیامبر**صلی الله علیه وآله** از دنیا رفت، ایشان هم مانند پدرشان امیرمؤمنانعلیه السلام 25 سال خانه نشین شد. 25 سال به حاشیه رفتند و در جامعه اسلامی جایگاه آنچنانی نداشتند. نه تنها نداشتند، اینان که مخزن علم الهی بودند، حتی مورد سؤال هم قرار نمی گرفتند. همه اذعان داشتند که اینها معدن علم رسول الله**صلی الله علیه وآله** هستند و سیره نبوی و سنت نبوی و معارف قرآن همه در سینه این بزرگواران است. ولی ببینید چه جوّی ایجاد شده است که در این سالها هیچ کس سراغ امام حسینعلیه السلام نیامده و از حضرت سؤالی در این زمینه ها نکرده است.

**حرکت امام حسینعلیه السلام  در به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام**

اما بعد از اینکه این 25 سال گذشت و امام حسینعلیه السلام با به خلافت رسیدن پدرشان امیرمؤمنانعلیه السلام حرکت خود را آغاز کرد. نقش زیادی در حادثه های خلافت امیرمؤمنانعلیه السلام دارد. در بحث بیعت با امام علیعلیه السلام شرکت داشته است. زمانی که اینهایی که داشتند، خطبه می خواندند و فضائل امام علیعلیه السلام را می گفتند، امام حسینعلیه السلام در کنار امیرمؤمنان علیه السلام بوده است. اینها را گزارشهای تاریخی دارد. خطبه شقشقیه را در نهج البلاغه نگاه کنید، سومین خطبه است. در آنجا امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: که اینها آمدند چنان هجوم آوردند به من و چنان مرا کشیدند برای اینکه من امیر آنها بشوم و من اصرار داشتم که دیگر نمی توانم، امیر شما باشم. من وزیر شما باشم، بهتر از این است که امیر شما باشم. من فتنه هایی را می بینم که دلها برایش تاب نمی آورند**(حَتّی شُقَّ إطوَایَ و وُطِئَ الحَسَنان)** جمعیت چنان به من فشار آورد و در منزل من ریختند که یقه من پاره شد و حسن و حسین به دلیل اینکه از من داشتند، مراقبت می کردند، زیر دست و پا ماندند.

**امام حسینعلیه السلام در همه حوادث کنار امیرمؤمنانعلیه السلام**

در کنار امیرمؤمنانعلیه السلام در همه حوادث بوده است. در حرکت امیرمؤمنانعلیه السلام برای رفتن به جنگ جمل، امام حسینعلیه السلام همراهشان بوده است. در جنگ جمل جنگهای مفصلی از امام حسینعلیه السلام گزارش شده است. در این مسیر امام حسینعلیه السلام پدرش را تنها نگذاشت. بعد در هشت ماه جنگ طاقت فرسای صفین، امام حسینعلیه السلام شرکت داشته است. حتی امام حسینعلیه السلام در آن مسیری که وارد منطقه صفین شدند. امیرمؤمنان علی بن ابیطابعلیه السلام دید، معاویه آب را بسته است. به چه کسی دستور داد، آب را باز کند؟ به امام حسینعلیه السلام . امام حسینعلیه السلام به همراه یک عده ای از سواران رفتند و آب را باز کردند و لشکر معاویه را عقب زدند. حضور امام حسینعلیه السلام در جنگ صفین مؤثراست.

عجیب این است که امیرمؤمنانعلیه السلام در بازگشت از صفین به کربلا می رسد. صحابه امیرالمؤمنینعلیه السلام آنجا شاهدند. امیرمؤمنانعلیه السلام به آنها رو می کند و می گوید: (ههُنَا مُنَاهُ رُکّابِنَا) اینجا محلی است که عشاقی کشته می شوند و اینجا محل کشته هایشان و محل خیمه گاهشان است. مقتل و قتلگاه اینان همینجاست.

پیشگویی در مورد شهادت امام حسینعلیه السلام از سوی خیلی از صحابه امیرالمؤمنینعلیه السلام صورت گرفته است. اگر کسی می خواهد، این پیشگوییها را ببیند به کتاب **دانشنامه امام حسینعلیه السلام** جلد اول مراجعه کند.

سیدالشهدا علیه السلام  در نهروان هم شرکت کرد و بعد از آن هم وقتی که امیرالمؤمنینعلیه السلام در کوفه به شهادت رسید، در کنار امیرالمؤمنینعلیه السلام در کوفه حضور دارد.

امیرمؤمنانعلیه السلام وقتی به شهادت می رسد، وصیتهایشان را به امام حسنعلیه السلام  می کنند و بعد از امام حسنعلیه السلام ، به امام حسینعلیه السلام وصیت می کنند و می فرمایند: بعد از من حسن بن علی و بعد از او، حسین فرزندم جانشین او خواهد بود. ان شاء الله بقیه مباحث در جلسات بعد ارائه خواهد شد.

زندگی امام حسینعلیه السلام بعد از پدر بزرگوارشان امیرمؤمنانعلیه السلام دچار مشکلات بیشتری شد. آن روزی که مردم کوفه پیمان شکستند و امام حسنعلیه السلام را یاری نکردند و امام حسنعلیه السلام مجبور به صلح با معاویه شد، امام حسینعلیه السلام هم در این قضیه صلح کردند و به همراه برادرشان به مدینه برگشتند.

**عدم مخالفت امام حسینعلیه السلام با صلح امام حسنعلیه السلام**

بعضی از منابع تاریخی اصرار دارند که نشان بدهند، امام حسینعلیه السلام با صلح مخالف بوده است. حتی نکات خیلی تندی را گزارش کرده اند؛ می گویند که امام حسینعلیه السلام پیش امام حسنعلیه السلام آمده و امام حسنعلیه السلام را مذمت کرده است و تشویق به جنگ نموده است و یک روحیه تند و خشنی از امام حسینعلیه السلام به نمایش گذاشته اند. اما نگاه کنید ما یک مبنایی در تشیّع داریم که از صدر اسلام شیعه بر این قائل بوده است و آن مطلب این است که تمام امامان ما علیهم السلام  در تمام فضائل با هم مساوی هستند. یک بابی را مرحوم کلینی در کتاب حدیثی مهم خودش کافی آورده است با عنوان **(بابُ أنَّ الائمَّةَ فِی العِلمِ وَ الشُّجاعَةِ وَ الحِلمِ سِواهٌ).** آنجا روایتهایی دارد که ائمه علیهم السلام فرموده اند:« ما در تمام فضائل، در علم و شجاعت و تدبیر، با هم مساوی هستیم».

**نشان دادن چهره خشن از امام حسینعلیه السلام در منابع**

این نکته را دقت بفرمایید؛ خیلی از منابع (غیر شیعه) می خواهند چهره خشنی از امام حسینعلیه السلام  نشان بدهند. این امر، به دلیل دفاع از بنی امیه است. تدوین تاریخ اسلام، در دوره بنی امیه انجام شده است. مدون تاریخ اسلام و سنت پیامبر دو سه نفر بیشتر نیستند؛ یکی ابن شهاب زُهری است که قاضی القضات سلیمان بن عبدالملک اُموی بوده است. یکی هم عروة بن زُبیر است که دشمن خونی امام علیعلیه السلام است. اینان اصلا هیچ گزارشی که نوعی مدح و فضیلت برای ائمه ما علیهم السلام باشد، نمی توانند بیاورند. حداقل کاری که می کنند آن است که پیام واقعی را نرساند. مثلا اخبار الطوال دینوری؛ تأکید دارد امام حسینعلیه السلام  در قضیه صلح با امام حسنعلیه السلام مخالف بوده است.

**اولاً** مبنای کلامی شیعه این را به اثبات نمی رساند. **ثانیاً** ما در روایتهای خودمان داریم که عده ای از شیعیان کوفه از امام حسینعلیه السلام خواستند که شما قیام کنید، ما در رکاب شما با معاویه می جنگیم. امام علیه السلام آنها را توبیخ کردند و فرمودند: امامت و پیشوایی و ریاست فعلی ما به دست امام حسنعلیه السلام است و هر چه او بگوید، باید سمعاً و طاعةً بپذیریم.

باور نکنید که کتابهای تاریخی نسبت به ائمه ما علیهم السلام بی طرف باشند. چون کتابهای تاریخی و حدیثی بخش عمده اش در دوره بنی امیه تدوین شده است و ما می بینیم که از محدثین و فقهاء و متکلمین و بسیاری از سران آن دوره، مُرید بنی امیه هستند، چون حکومت دست بنی امیه است.

برای درک بهتر این مطلب، شما می توانید دو سه تا کتاب بخوانید. یکی از بهترین کتابها در این زمینه **(تَدوِینُ السُّنَة النَّبَوِیّة)** نوشته آقای سید محمدرضا جلالی حسینی. کتاب به زبان عربی است اما بسیار قوی نوشته شده است. و دومین کتاب **(زبیریان و تدوین سنت)**، نوشته استاد محمدرضا هدایت پناه و ناشر آن پژوهشگاه حوزه و دانشگاه است. آنجا نگاه کنید نقش عروة بن زبیر در خراب کردن چهره اهل بیت مخصوصا امام حسنعلیه السلام و امام حسینعلیه السلام چقدر پررنگ است.

**عدم اختلاف بین امام حسنعلیه السلام و امام حسینعلیه السلام**

امام حسنعلیه السلام و امام حسینعلیه السلام دو برادر هستند که در تمام فضائل با هم شریکند و هیچ گونه اختلافی بین آنها نیست و دلیلش این است که بعد از اینکه امام حسنعلیه السلام ده سال امامت کرد و به شهادت رسید و امام حسینعلیه السلام به امامت رسید و ده سال امامت کرد، در این مدت حضرت قیام نکرد با اینکه کوفیان سه بار به امام حسینعلیه السلام نامه نوشتند و از ایشان خواستند که قیام کند. امامعلیه السلام فرمود: به دلیل صلحی که ما با معاویه کرده ایم، دست به قیام نمی زنم و پیمان نمی شکنم و هیچ دلیلی نمی بینم که در این دوره قیام کنیم. باید در خانه هایتان بنشینید و به فرش زمین خانه هایتان بچسبید، کنایه از اینکه کاری علیه حکومت انجام نمی دهید. بعد خود امام حسینعلیه السلام به معاویه نامه می نویسد و می فرماید: به خدا کسی در این دنیا از تو اولی تر ندارم که با او بجنگم و در پیشگاه خدا باید پاسخ بدهم، که چرا با تو نجنگیدم. امام حسینعلیه السلام با صلح امام حسنعلیه السلام موافقت کرد و هر دو به مدینه بازگشتند.

**دوران امامت امام حسینعلیه السلام**

دوران سختی را امام حسینعلیه السلام گذراند. این دوران، دوران حکومت بنی امیه است. دوران کشتن شیعیان است. در همین دوره بسیاری از بزرگان، صاحب نظران، متفکران و اندیشمندان شیعه را در بلاد مختلف کشتند. امام حسینعلیه السلام چند نامه در توبیخ معاویه دارد. اما چرا قیام نمی کند، علت روشن است.

**اولاً**معاویه اقتدارش زیاد است. تمام رُقبای خودش را نابود کرده است و اگر تصمیم به کشتن یک نفر بگیرد و یا به قتل عام گروهی، دست بزند، برای او کاری ندارد. ما در دوران معاویه یک شورش نمی توانیم پیدا کنیم. کسی جرأت و توان این را ندارد که بجنگد. تنها یک شورش گسترده داشتیم و غیر از آن دیگر هیچ شورش آنچنانی نداریم، کسی نمی تواند در ممالک دست به شورش بزند.

**ثانیاً** امام حسینعلیه السلام باید اجازه بدهد، چهره حقیقی معاویه روشن بشود. معاویه ظاهرش این است که نماز می خواند، روزه می گیرد، به همه مسلمانها احترام می گذارد. پول می دهد. خدمت می کند. ظاهرش را اینجوری حفظ کرده است.

اگر امام بیاید شروع کند به انقلاب کردن. متهم می شود به اینکه دارد، وحدت بین مسلمانها را بهم می زند و از خلیفه به این خوبی اطاعت نمی کند. ولی امامعلیه السلام چه کرد؟ امامعلیه السلام گذاشت معاویه هر نوع جنایتی را انجام بدهد، تا چهره حقیقیش روشن شود و با کشتن یاران امامعلیه السلام زمینه برای قیام آماده شود.

وقتی حُجر بن عدی کشته می شود، حتی عایشه به معاویه نامه می نویسد. حتی کسانی مانند عبدالله بن عمر، وقتی معاویه به مدینه می آید، او را تحویل نمی گیرند. به چه دلیل؟ می گویند: چطور به خودت جرأت دادی، حُجر را بکشی؟! این کارها دارد زمینه را آماده می کند که مخالفت قطعی ، از سوی همه مسلملان به معاویه نشان داده شود و تیر خلاص را به تابوت بنی امیه بزنند.

**مطرح کردن یزید به عنوان جانشین معاویه**

وقتی معاویه یزید را به عنوان جانشین خودش مطرح کرد، در حالی که در صلح امام حسنعلیه السلام تأکید کرده بود که من جانشین نخواهم داشت و مسلمانها باید بنشینند، مشورت کنند و یک جانشین برای من انتخاب کنند. تمام مدینه و مکه بهم ریخت. چرا یزید را جانشین خودت کردی؟ یزیدی که مشروب خوار است، سگ باز است، اصلا هیچ اطلاعی از اسلام ندارد. مادرش مسیحی بوده است. چطور به خودت اجازه دادی کسی مثل یزید را جانشین خودت کنی و پادشاه تمام ممالک قرار دهی؟! او با این کار دارد زمینه را آماده می کند.

**اقدامات اولیه امام حسینعلیه السلام برای قیام**

سید الشهدا علیه السلام رفت به سمت اینکه قیام خود را آغاز کند؛ در روزی که معاویه مُرد و یزید جانشین او شد. این اولین انقلابی است که امام حسینعلیه السلام می خواهد با تمام قدرت رقم بزند. شبانه نامه ای به ولید فرماندار مدینه آمد. خبر بهلاکت رسیدن معاویه را برای فرماندار مدینه آورد و گفت: از **سه نفر بیعت** بگیر: **1- امام حسینعلیه السلام 2-عبدالله بن عمر 3- عبدالله بن زبیر و 4-عبدالرحمن ابی بکر**. در برخی منابع عبدالرحمن ابی بکر نیامده است. اگر عبدالرحمن ابی بکر را هم اضافه کنیم، **چهار نفر** می شود. هر سه بچه های خلیفه های قبل. پسر ابی بکر، پسر عمر، پسر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و پسر زبیر.

**اولین اقدام فرماندار مدینهبعد از مرگ معاویه**

ولید اولین کاری که کرد، دنبال امام حسینعلیه السلام و عبدالله بن زبیر فرستاد. شبانه اینان را به دارالاماره کشاند و قضیه مرگ معاویه را به آنها گفت. سپس به امام حسینعلیه السلام گفت: که بیا بیعت کن. امامعلیه السلام فرمود: که من باید فکر کنم. ولید اصرار کرد که تو باید بیعت کنی. امامعلیه السلام فرمود: بیعت مخفی من هیچ فایده ای ندارد. باید رسمی بیعت کنم که به نفع شما باشد، پس صبر کن. فرماندار مدینه قانع شد و امام را رها کرد. امام که آمد از دارالاماره خارج بشود، مروان جلوی ایشان را گرفت. گفت: باید بیعت کنی. به فرماندار مدینه هم گفت: که اگر امام حسینعلیه السلام از اینجا خارج شود، دیگر به او دست پیدا نخواهی کرد. امامعلیه السلام رویش را به سمت فرماندار مدینه برگرداند و فرمود: ایها الامیر**(إنّا أهلُ بَیتِ النُّبُوةِ و مَعدَنِ الرِّسالةِ و یَزیدُ رجلٌ فاسقٌ شاربُ الخَمرِ والِلٌ بِالفِطرةِ و مِثلِی لا یُبایِعُ مِثلَهُ)** امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و یزید، مرد شراب خواری است که علنا فسق می کند و مثل من هیچ وقت با مثل یزید بیعت نخواهد کرد.

قاعده این بود که امیر مدینه، امام حسینعلیه السلام را همانجا به قتل برساند. امامعلیه السلام سریع فریاد زد و عده ای از بنی هاشم که همراه امامعلیه السلام آمده بودند و پشت دروازه دارالاماره ایستاده بودند، فریاد امامعلیه السلام را که شنیدند، می خواستند به داخل دارالاماره هجوم بیاورند، امیر مدینه از کارش منصرف شد و گذاشت امامعلیه السلام از دارالاماره خارج بشود. در هنگام خروج امام حسینعلیه السلام از دارالاماره، عبدالله بن زبیر وارد دارالاماره شد. از امام علیه السلام پرسید: که قضیه چیست و چه خبر است؟ امامعلیه السلام فرمود: معاویه مرده است. عبدالله بن زبیر همان شب از مدینه فرار کرد و به مکه رفت. امامعلیه السلام فردای آن روز، همه بنی هاشم را خبر کرد و فرمود: سفری در پیش دارم و به سمت مکه می روم، هر کس که می خواهد، مرا همراهی کند، بیاید. بخش زیادی از بنی هاشم به همراه امام حسینعلیه السلام به طرف مکه حرکت کردند.

امامعلیه السلام شب 28 ماه رجب حرکت کردند و به سمت مکه رفتند و سوم شعبان به مکه رسید و در مکه خطبه آتشینی خواندند. خطبه ای که آقای حسن رحیم پور ازغدی در یکی از سخنرانیهایش خیلی خوب به آن پرداخته است، که این سخنرانی با عنوان عقل سرخ چاپ شده است.

امام حسینعلیه السلام در منا خطبه آتشینی دارد:که ای مسلمانها شما را چه می شود؟ مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و باطل اینگونه دارد جولان میدهد. امامعلیه السلام چنان احساسات مسلمانها را تحریک کرد و روی نقاط ضعف مسلمانها دست گذاشت و وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانها را گزارش کرد که جمعیت مسلمانها و حاجیانی که به مکه آمده بودند، همه معطوف امام حسینعلیه السلام شدند.

**اقدامات یزید بعد از خروج امام حسینعلیه السلام از مدینه**

خبر به یزید رسید که قضیه از این قرار است. اولین کاری که یزید کرد، فرماندار مدینه را برکنار کرد. دومین کاری که کرد، گروهی را به صورت مخفیانه به مکه فرستاد، تا امام حسینعلیه السلام را به قتل برسانند.

امامعلیه السلام همه حرفهایشان را برای مردم زد و آماده سازی کرد که برای چه دارد انقلاب می کند. برای چه دارد این مسیر را می رود. فرمود: **(خُطَّ المُوتُ عَلی وُلدِ آدَمِ کَمَخَطَطِ القَلادَةِ)** مرگ مثل یک قلاده است، مثل یک گردنبندی که در گردن یک دختر است، همیشه دنبال ماست و امامعلیه السلام نشان داد که از مرگ نمی هراسد ولی وقتی فهمید اینها می خواهند امام را در مکه بکشند، حرکت خودش را آغاز کرد و رفت به طرف اینکه از مکه خارج شود.

**نبستن احرام برای انجام اعمال حج**

نکته آخری که در این جلسه باید عرض کنم در این مورد است که بعضیها می گویند امام حج خود را بدل به عمره کرد، چون می دانید امامعلیه السلام **(یوم الترویه)** روز هشتم ذی الحجة از مکه خارج شد. همه داشتند به طرف عرفات می رفتند ، امامعلیه السلام خارج شد و به سمت کوفه رفت. احرامی نبست که به عرفه و مشعر و منا برود، بلکه، از همانجایی که حاجیان مُحرم می شدند، امامعلیه السلام به طرف کوفه حرکت کرد و می گویند که حج خود را بدل به عمره کرد در حالی که این اشتباه است.

سه روایت از امام صادقعلیه السلام داریم که امام حسینعلیه السلام از ابتدا نیت عمره داشتند و احرامی برای حج نبسته بودند و امامعلیه السلام می دانستند که این مشکلات پیش خواهد آمد، از ابتدا تصمیم به حج نداشتند و فقط یک عمره مفرده انجام داده بودند. از اول قصد انجام عمره داشتند و امامعلیه السلام به غیر از عمره تصمیمی نداشتند و به طرف کوفه حرکت کردند.

ان شاءالله در جلسه بعد به ادامه حرکت سیدالشهدا علیه السلام در حادثه عاشورا، اشاره خواهیم کرد.

* **توطئه ترور امام حسینعلیه السلام در مکه**

بعد از اینکه سیدالشهداعلیه السلاممتوجه شد، عده ای می خواهند به صورت مخفیانه، ایشان را در مکه بکشند، تصمیم گرفت که از مکه خارج شود. وقتی عده ای سؤال کردند که چرا شما به عرفات نمی آیید؟ امام فرمود: من اگر یک وجب دورتر از مکه باشم، بهتر از این است که نزدیکتر باشم. چرا؟ چون دشمن حرمت این خانه را حفظ نخواهد کرد و این محل امن الهی را نا امن خواهد کرد و حرمت کعبه شکسته خواهد شد، به خاطر همین امام فرمود: که من باید اینجا را ترک کنم. در طول اقامتشان در مکه، که تقریبا بیش از چهار ماه شد، نامه های کوفیان مرتب برای حضرت می آمد. نامه هایی که محتوای آن این بود که امام را به انقلاب بر ضد یزید دعوت کرده بودند و اینکه ما امامی نداریم، امام و پیشوای ما باش و حکومت تشکیل بده و خلافت را به دست بگیر و بیا و همه ما را از این رنج و محنت نجات بده.

* **فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه**

امام در ماه مبارک رمضان مسلم بن عقیل را فرستاد تا ببیند آیا مردم کوفه بر حرفشان استوار هستند تا از همه آنها بیعت بگیرد. مسلم بن عقیل از مکه به مدینه رفت و از مدینه به طرف کوفه رفت. در مسیر هم با مشکلاتی برخورد کرد و در میان راه در یکی از بیابانها گم شد و دو راهنمایی که داشت در اثر تشنگی مردند. خودش هم به یک روستایی رسید و از آنجا نامه ای برای امام حسینعلیه السلام نوشت که اگر اجازه بدهید به کوفه نرویم. من فکر می کنم بد یُمن باشد، چون ما در این بیابان بی آب و علف گیر کرده ایم. امام فرمود: باید به مسیرت ادامه بدهی. نکته جالب این است که وقتی مسلم بن عقیل می خواهد از امام حسینعلیه السلام جدا شود، به او می فرماید: برادرم برو و آنها را آزمایش کن. آخرین جمله امام این است: که ان شاءالله خدا من و شما را از شهدای راه حق قرار دهد. این مطلب نشان می دهد که امام دارد آرام آرام زمینه سازی می کند، برای اینکه شاید در این مسیر شهید راه خدا شویم.

* **ورود مسلم بن عقیل به کوفه**

مسلم وارد کوفه می شود. در مرحله اول خانه مختار می رود. بلافاصله مختار دستگیر می شود، به خاطر اینکه به مسلم جا داده است. در انقلاب عاشورا مختار در زندان بوده است. مسلم بن عقیل در کوفه با سران طوایف شیعه ملاقات می کند و با آنها صحبت می کند و از آنها بیعت می گیرد. محتوای نامه ها را به امام حسینعلیه السلام ابلاغ می کند و تا زمانی که مسلم به امام حسینعلیه السلام نگفته بود بیا، امامعلیه السلام نمی آمد. مسلم نامه نهایی را زد و گفت: عَجِّلِ القُدُومِ اِلَینَا( به سرعت خودت را به ما برسان که زمینه آماده است.) بعدها وقتی مسلم شهید می شود، گریه می کند و از عمر سعد خواهش می کند و می گوید: نامه ای به پسر عمویم ابی عبدالله الحسینعلیه السلام بنویس و بگو که به کوفه نیاید.

* **حرکت امام حسینعلیه السلام به طرف کوفه**

امام با دریافت نامه های مسلم بن عقیل، عزم خود را جزم می کند که به سمت کوفه حرکت کند. در میان راه عده ای از کوفیان امام را می بینند. از امام خواهش می کنندکه به کوفه نرود، چرا که کوفه اوضاع نابسامان و آشفته ای دارد ولی اماماصرار دارد که من باید این مسیر را ادامه دهم.

* **دریافت خبر شهادت مسلم بن عقیل**

امامعلیه السلام می آید تا یکی از کاروانسراها به نام منطقه زَباله، در آن منطقه، خبر شهادت مسلم بن عقیل را دریافت می کند و می فهمد هانی بن عروة و مسلم بن عقیل به شهادت رسیده اند. امام یاران خود را جمع می کند و به برادران مسلم بن عقیل می فرماید: شما برگردید، شهادت برادرتان برای شما بس است. آنها اصرار دارند که همراه امام حسینعلیه السلام بیایند. بعد امام حسینعلیه السلام رو به اصحابشان می نماید و می فرماید: آیا موافقید برویم یا نه؟ از آنها سؤال می کند که مسیرمان را ادامه بدهیم یا نه؟ آنهایی که در این منطقه کنار امام حسینعلیه السلام جمع بودند، اذعان می کنند که به سمت کوفه برویم، چون شما بهتر از مسلم بن عقیل هستید و اگر شما بروید، مردم دورتان جمع می شوند. امام تصمیم می گیرد، به طرف کوفه حرکت کند. بخشی از کسانی که در این مسیر همراه امام حسینعلیه السلام بودند، از اینجا از امام حسینعلیه السلام جدا می شوند. کسی که از زَباله به این طرف با امام حسینعلیه السلام بوده است، دیگر از ایشان جدا نشده است.

* **برخورد امام حسینعلیه السلام با لشکر حر بن یزید ریاحی**

امام راه خودش را ادامه می دهد. می آید که بیاید به سمت کوفه، با هزارنفر از کوفیان، لشکری که حُرّ بن یزید ریاحی آن را ریاست می کند، ملاقات می کند. حُرّ می گوید: من از طرف عبیدالله موظفم که جلوی شما را بگیرم و نگذارم به کوفه بروید. امام اصراردارد که باید به کوفه برود. حر می گوید: که من با شما می جنگم. امام با تندی با حرّ صحبت می کند و حرّ می گوید: من نه دستور جنگ با شما را دارم و نه دستور دارم که بگذارم شما به کوفه بروید. پس یک کاری بکنیم. نه شما به کوفه برو و نه اجازه داری به مکه و مدینه برگردی و نه اینکه اینجا بمانی. بلکه یک مسیری غیر از اینها را انتخاب کن. مسیر انحرافی را شروع می کند و به بیابان هایی می رود که در نهایت به کربلا ختم شد.

امامنماز ظهرش را خواند. بعد از نماز خطبه ای دارد بسیار مهم است این خطبه. این اولین ملاقات با کوفیان است. هزارنفر از کوفه آمدند ولی برای جنگ با امام حسینعلیه السلام آمده اند. امام دارد اینها را ارشاد می کند. امام، اول از وضعیت مسلمانها و یک سری مشکلات صحبتهایی به این مضامین انجام می دهد و بعد از آن می فرماید: که ای کوفیان شما نامه نوشتید و مرا دعوت کردید به کوفه بیایم و بعد هم خورجین نامه ها را می آورد و به آنها نشان می دهد و می فرماید: هَذِهِ کُتُبُ وُجُوهُ اَهلِ المِصرِ.( این نامه های بزرگان کوفه است.) می ریزد جلوی اینها نگاه کنند. می فرماید: من آمدم. به همراه همسرانم آمدم، به همراه اهل و عیالم آمدم. چرا؟ چون در مقابل ظلم بایستیم. (نفسی مع انفسکم) من جانم را کف دستم گرفته ام به راه خدا، شما هم اینگونه باشید و ( اهلی مع اهلیکم ) خانواده ام را آورده ام. شما هم اگر خانواده تان در خطر قرار می گیرد و خانواده شما شاید صدمه ببیند و شاید بریزند خانه شما را آتش بزنند، خانواده ام را آورده ام که در تمام شرایط با خانواده شما مساوی باشد. ( فلکم فیَّ اسوه ) من در تمام شرایط با شما مساوی هستم و الگوی شما می باشم.

چرا امام حسینعلیه السلام اهل و عیالش را به کربلا برد؟ **یکی از** مهمترین دلایل این بود امام حسینعلیه السلام دید اگر در کوفه بخواهد انقلابش را شروع کند، زن و بچه یارانش در کوفه در خطرند. امام زن و بچه خودش را می آورد تا در این مسیر در همه شرایط با هم مساوی بشوند. **دلیل دوم** این است که بعد از انقلاب عاشورا وقتی خون امام حسینعلیه السلام به زمین ریخته می شود، باید یک عده ای پیام امام حسینعلیه السلام را به جهانیان برسانند وگرنه دشمن خون امام حسینعلیه السلام را پایمال می کند و به دروغ متوسل می شود. مگر کم دروغ گفتند. گفتند امام حسینعلیه السلام شهید نشده است به آسمانها رفته است. امام حسینعلیه السلامفرار کرده است. آنقدر دروغ جعل کردند تا این تب و تابی که بعد از عاشورا در میان همه انسانها افتاده بود را خاموش کنند. اما این خطبه های آتشین زینب کبریعلیها السلام در کوفه و شام بود که کاخ یزید را بر سرش خراب کرد و همه جا مسلمانها را تحریک کرد و انقلاب به پا کرد. اگر امام حسینعلیه السلام  زن و بچه اش را نمی آورد که کربلا در کربلا مانده بود و دشمن همه چیز را تحریف می کرد.

امام صادقعلیه السلام سالهای بعد، شاید بیش از پنجاه سال یا شصت سال بعد، صحبتهایی دارد و لعنت می کند کسانی را که می گویند امام حسینعلیه السلام در کربلا کشته نشده است. هنوز در دوره امام صادقعلیه السلام این شایعات را مطرح می کردند که امام حسینعلیه السلام کشته نشده است و می گفتند که چه کسی گفته یزید امام حسینعلیه السلام را کشته است. این جایگاه زن و بچه امام حسینعلیه السلام را در قیام عاشورا نشان می دهد. امامعلیه السلام به کوفیان فرمود: اگر من زن و بچه هایم را آورده ام با تمام زن و بچه شما در خطرند. هر دو در تمام شرایط با هم مساویند. بعد فرمودند: اگر مرا یاری کردید خدا را شکر و وظیفه مان را درست انجام داده ایم، اگر یاری نکردید این دفعه اولی نیست که شما این کار را می کنید، همین کار را در حق پدرم علی کردید و همین کار را در حق برادرم حسن بن علی( علیهما السلام) کردید.

* **ورود امام حسینعلیه السلام  به سرزمین کربلا**

امامعلیه السلام مسیر خودش را ادامه داد. همین جور در بیابانها می رود تا اینکه از کسی سؤال کرد، نام این منطقه چیست؟ گفتند: نینوا. اسم دیگری دارد؟ غاضریه. اسم دیگری هم دارد؟ کربلا. تا گفتند کربلا، ابی عبدالله الحسینعلیه السلام آرام آرام فرمود:( الهم إنی اعوذ بک من الکرب و البلا) خدایا به تو پناه می برم از سختی و بلا. امامعلیه السلام در منطقه کربلا ماندند. از طرف عبیدالله نامه ای آمد که هر جایی که نامه من به تو رسید امام حسینعلیه السلام  را متوقف کن. آنجا مسلخ امام حسینعلیه السلام است. آنجا دیگر آخرین منزلگاه امام حسینعلیه السلام است. در همین منطقه امام حسینعلیه السلام را محاصره کردند. بعد دستور داد هر کسی که در کوفه هست باید برای جنگ با امام حسینعلیه السلام مسلح شود. عبیدالله گفت: اگر مردی را در کوفه ببینم که سالم باشد و می تواند بجنگد و در کوفه باشد، او را خواهم کشت. همه باید به طرف کربلا خارج شوند. به خاطر همین، دسته های هزار نفری به طرف کربلا خرج می شدند ولی وقتی به کربلا می رسیدند، سیصد یا چهار صد نفر بیشتر نمی ماندند. این گزارش را بلاذری در انساب الاشراف آورده است. می نویسد: همه فرار می کردند، چون نمی خواستند در قتل امام حسینعلیه السلام شرکت داشته باشند ولی آنقدر هم شجاعت نداشتند که به کربلا بیایند و از امام حسینعلیه السلام دفاع کنند. فقط عده ای از کوفیان خودشان را مخفیانه به امام حسینعلیه السلام رساندند. عده کمی بودند اما خودشان را به امام حسینعلیه السلام رساندند. مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن اوسجه، عابس بن ابی شبیب و عبدالرحمن انصاری. اینان خود را مخفیانه به کربلا رساندند. امام در منطقه کربلا محاصره شد. دسته هایی از لشکر می آمدند و ملحق می شدند و هر روز تعداد لشکریان دشمن زیادتر می شد.

امام در این روزها بیانات زیادی ایراد نموده اند و احتجاجاتی کرده اند. برخی ها خودشان را امام حسینعلیه السلام رسانده اند. حتی حبیب بن مظاهر حرکت کرد و رفت به طایفه خودش بنی اسد، که در همان منطقه غاضریه زندگی می کردند. وارد طایفه بنی اسد شد و چهارصد نفر مرد جنگی را آورد که به امام حسینعلیه السلام ملحق کند. لشکر عمر سعد شبانه جلوی این چهارصد نفر را گرفت و این چهارصد نفر مجبور شدند برگردند و حبیب بن مظاهر باز دست خالی پیش امام حسینعلیه السلام برگشت. تلاش می کردند که برای امام حسینعلیه السلام یار بیاورند اما متأسفانه کسی به آن صورت نیامد.

* **بستن آب به روی امام حسینعلیه السلام  و اهل بیتش**

روز هفتم محرم عبیدالله نامه ای به عمر سعد در کربلا نوشت. به او گفت: (حُل بین الحسین و بین الماء) بین امام حسینعلیه السلام و آب فاصله بینداز. همانجوری که عثمان در خانه خودش تشنه کشته شده است. این امر برای بنی امیه ننگ بود که عثمان که اولین خلیفه از بنی امیه بود، اینگونه پست و حقیر و خوار مرده بود. همیشه آنها را شماتت می کردند. اینها این عقده در دلشان مانده بود. می گفتند: ما باید همین بلا را سر علویان بیاوریم. چون از زمان جاهلیت، بنی امیه رقیب جدی خودشان را بنی هاشم می دانستند. این ملعونها سه روز آب را بر امام حسینعلیه السلام بستند که با لب تشنه شهید شود. امامعلیه السلام در چند مرحله یارانش را فرستاد و از فرات آب آورند.

* **وقایع روز تاسوعا**

امام به این نتیجه رسید که دیگر نمی تواند دشمن را قانع کند. هر چند باری که حضرت خطبه و سخنی می فرمود، بازتاب آنچنانی نداشت. تا اینکه روز نهم، روز تاسوعا، دستور آمد که باید امام حسینعلیه السلام کشته شود و همراه دستور، شمر به کربلا آمد. در نامه آمده بود که اگر عمر سعد، حاضر نشد امام حسینعلیه السلام را بکشد، شمر رهبری و فرماندهی لشکر را خواهد گرفت. عمر سعد گفت: نه، من همین امروز امام حسینعلیه السلام را می کشم. عصر روز تاسوعاست. عمر سعد فریاد زد: اینها برای شما یک لقمه هستند. در کمترین زمان می توانیم همه آنها را بکشیم. تعداد لشکر عمرسعد چند نفرند؟ بنابر یک گزارشی که از امام سجادعلیه السلام است، سی هزار نفر معرفی شدند. سی هزار نفر جمع شدند و امام حسینعلیه السلام را کشتند. گر چه برخی ها کمتر یا بیشتر هم گفته اند.

* **تعداد یاران امام حسینعلیه السلام در کربلا**

امام حسینعلیه السلام چند تا یار دارد؟ هفتاد و دو نفر گفته اند. بیشتر منابع تاریخی از ابن سعد در طبقات، انساب الاشراف بلاذری، ارشاد شیخ مفید و خیلی از منابع دیگر می گویند: هفتاد و دو نفر یار داشته است ولی وقتی ما شهدا را می شماریم، می بینیم صد و چهل پنجاه نفر می شود. علتش این است که برخی از شهدای کربلا قبل از عاشورا شهید شده اند. مثلا پیک نامه بر امام حسینعلیه السلام بوده، در بصره شهید شده است. چند تا شهید در کوفه داریم. خیلی ها قبل از عاشورا و برخی ها بعد از حادثه عاشورا شهید شده اند. وقتی اسرا را به کوفه آوردند، آنجا چند تا شهید داریم که به دفاع از امام حسینعلیه السلام  قیام کردند و کشته شدند. برخی از شهدا هم هستند که یک نفر است اما چند تا اسم گفته شده است. مثلا عبیدالله بن عمیر کلبی بعضی جاها عبدالله عمیر کلبی است، بعضی جاها وهب است که حادثه شهادتشان خیلی به هم نزدیک است که مورخینی مانند، آقای رسول جعفریان و آقای زرگری نژاد قائلند که این هر سه تا اسم یک نفر هستند ولی برخی این سه تا را که سه تا گرفتند، تعداد زیاد شده است.

* **علت نامگذاری روز نهم محرم به تاسوعا**

چرا تاسوعا را تاسوعا می گویند؟ در روز تاسوعا چه حادثه شگفتی رخ داد؟ تاسوعا یعنی نهمین روز. حادثه شگفتش این بود؛ به قول امام صادقعلیه السلام : (تاسوعا یوم حُصِرَ فیه الحسین) تاسوعا روزی بود که امام حسینعلیه السلام  مورد محاصره قرارگرفت و همه راهها را به آنجا بستند و می خواستند برای کشتن امام حسینعلیه السلام  حرکت کنند و این کار را به سرانجام برسانند، امام حسینعلیه السلام حضرت عباسعلیه السلام را جلوی لشکر فرستاد و از آنها خواست که یک شب دیگر مهلت بدهند. چون امام حسینعلیه السلام به قرائت قرآن و دعا و استغفار علاقه دارد و در این شب آخر می خواهد به این اعمال بپردازد. دشمن نمی پذیرفت. مخصوصا شمر اصرار داشت که باید این اتفاق بیفتد و امام حسینعلیه السلام کشته شود اما برخی از سران لشکر مانند حمید بن مسلم و در برخی منابع ذکر شده که عمر بن حجاج گفتند: که اگر اینها را کفار از ما خواسته بودند، کسانی که کافرند اگر در یک جنگی از ما خواسته بودند که یک شب به آنها مهلت بدهیم، مهلت می دادیم. اینان که مسلمان هستند چرا به ایشان اجازه ندهیم، یک شب به آنها مهلت بدهیم و عمر سعد پذیرفت شد که یک شب دیگر مهلت بدهد.

* **آوردن امان نامه برای حضرت عباسعلیه السلام**

کوفیان آن شب بود که برای اولین بار اباالفضل العباسعلیه السلام  را دیدند. مادر عباس از کوفیان است. از قبیله بنی کلاب است و تا آن روز اباالفضل العباسعلیه السلام  را ندیده بودند. چون امیرالمؤمنینعلیه السلام  ، وقتی ام البنینعلیها السلام  را به ازدواج خودش درآورده بود، در مدینه زندگی می کردند و اینجا بود که اباالفضلعلیه السلام  را دیدند. به خاطر همین، همان شب که شب عاشورا می شود، یکی از فامیلهای نزدیک اباالفضل العباسعلیه السلام  می رود از عبیدالله امان نامه می گیرد و به همراه شمر، پشت خیمه های امام حسینعلیه السلام  می آیند و از اباالفضل العباسعلیه السلام  می خواهند که امام حسینعلیه السلام را تنها بگذارد و بیاید که اباالفضل العباسعلیه السلام  وقتی این جمله را می شنود و وقتی که می شنود امان نامه برایش آورده اند، صدا می زند: لعنت خدا بر تو و بر امان عبیدالله. من از امان خدا و رسولش**صلی الله علیه و آله**بیرون بیایم و به زیر امان ابن مرجانه بروم.

* **سخنان صحابه در شب عاشورا**

شب عاشورا همه مشغول عبادت و مناجات بودند.امام حسینعلیه السلام  یارانش را جمع کرد. فرمود: این شب، شب آخری است که من هستم. از شما خواهش می کنم دست زن و بچه هایتان را بگیرید و بروید. در اینجا فقط تنها جایی است که اباالفضل العباسعلیه السلام  صحبت کرده است. چه اتفاقی افتاد که اباالفضل بلند شد و در حضور امام حسینعلیه السلام  سخنرانی کرد. امامعلیه السلام رو کرد به عباس بن علی و فرمود: برادرم، تو هم دست زن و بچه و برادرانت را بگیر و از کربلا برو. دشمن مرا می خواهد. اگر مرا بکشد با شما کاری ندارد. می گوید: ( اَوَّلُ مَن قَامَ عَباسُ بنُ عَلیٍ) اولین کسی که بلند شد، عباس بن علی بود. یک جمله گفت): لِمَ نَفعَلُ ذَلِکَ) چرا این کار را بکنیم.( لِنَبقَی بَعدَکَ) آیا بعد از تو بخواهیم زنده بمانیم، خدا آن روز را نیاورد که ما بعد از تو بخواهیم زندگی کنیم. سعید بن عبدالله حنفی بلند شد و گفت: حسین جان اگر هفتاد مرتبه کشته شوم و دوباره زنده شوم باز در برابر دشمن تو می ایستم و تا کشته نشوم دست از تو بر نمی دارم. مسلم بن عوسجه گفت: به در یا بزنی به دریا می رویم، به صحرا بروی به صحرا می رویم، ما در همه شرایط مطیع امر تو هستیم. صحابه امام حسینعلیه السلام  آنقدر خطبه های جانانه برای آن شب دارند و احدی آن شب امام حسینعلیه السلام  را تنها نگذاشت.

امام علیه السلام  در آن شب دید که همه حالت مناجات و دعا دارند. شب آخر عمرشان است.( لهم دَویٌّ کَدَویِّ النَّحل) دشمن هم این را گزارش کرده است. دشمن هم می گوید: مانند کندوان عسل که همه در حال کار و تلاشند، اینجا هم امام حسینعلیه السلام  و یارانش همه در حال دعا و مناجاتند. در آن شب، عباس بن علی از فرات آب آورد و بعد هم آنها سیراب شدند و غسل کردند و در همان شب دارد که حتی امام حسینعلیه السلام پشت خیمه ها را کند و مقداری آب درآورد ولی برای روز عاشورا دوباره عطش شدید گرفتند.

السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک

* حوادث عاشورا

حوادث عاشورا بعد از نماز صبح آغاز شد. امام پس از خواندن نماز صبح، لشگر خود را که شامل 40 نفر سواره نظام و 30 نفر پیاده نظام بود، به دو قسمت چپ و راست تقسیم کردند؛ فرماندهی یک گروه را به حبیب ابن مظاهر و گروه دیگر را به زهیر سپردند و ابالفضل العباس را علمدار لشگر قرار دادند.

دشمن نیز لشگر خود را به چپ و راست تقسیم کرد و چهار هزار نفر را بر فرات گذاشتند، تا کسی به فرات نزدیک نشود و آب نخورد، چون مهمترین لحظه برای آب خوردن لحظه جنگ است که انسان به آب، نیاز شدیدی دارد0 حتی زمانی که در روز عاشورا در میانه جنگ امام حسین علیه السلام به فرات رسید و خواست مقداری آب بنوشد، دشمن فریاد زد: ای حسین به خیمه های تو حمله شده و تو داری آب میخوری؟ امام آب را بر روی آب ریخت و به سوی خیمه ها شتافت. تشنه نبودن در لحظه جنگ بسیار مهم است تا انسان بتواند با تمام توان بجنگد.

صبح روز عاشورا دو لشگر در مقابل هم قرار گرفتند. عمر سعد اولین تیر را در کمان گذاشت و به سمت لشگر امام حسین نشانه گرفت. زهیر بن قین پیش آمد. زهیر در کوفه زندگی می کرد و گرایش های اموی و علاقمندی به معاویه و یزید داشت، اما ناگاه متحول می شود. به نقل از "کتاب الارشاد شیخ مفید"، تحول او نیز به این شکل اتفاق افتاد ؛ زمانی در مسیری امام حسین علیه السلام، وی را دید و به او گفت: به یاد داری در زمان فتوحات ایران، سلمان فارسی به تو گفت: اگر روزی فرزند رسول الله از تو طلب یاری کرد خیلی زود خود را به او برسان، زیرا بزرگ ترین رستگاری را در رکاب او خواهی یافت.

زهیر به محض یاد آوری حادثه ی 30-40 سال پیش و جمله سلمان فارسی که بسیار به او ارادت داشت، افتاد، از بنی امیه دست کشید و همسر و برادران و دوستان خودش را کرد و به سمت امام حسین علیه السلام آمد.

صبح عاشورا، زهیر در مقابل لشگر عمرسعد ایستاد و صدا زد: این من نبودم که برای حسین علیه السلام نامه نوشتم، بلکه شما کوفیان نامه نوشتید و همه می دانید که گرایش های من عثمانی بود. من شیعه عثمان هستم اما به این دلیل امروز به دفاع از حسین بن علی آمده ام که شما حرمت جد او رسول الله را نگاه نداشتید. حسین فرزند رسول الله است و کار شما به جایی رسیده که می خواهید او را بکشید! اگر شقاوت شما به جایی رسیده که بخواهید حسین را بکشید! ازاین پس ما یک امت می شویم و شما یک امت. این پیش بینی زهیر، کاملا صحیح است؛ زیرا پس از حادثه عاشورا شیعه و سنی کاملا از هم منفک و جدا شدند، یعنی تا قبل از عاشورا، تشیع مضمحل در تسنن است و نمیتواند خود را نشان دهد و حتی حجی که شیعیان انجام می دهند، شبیه اهل تسنن است و در تمام مناسک، شبیه به آنان عمل می کند، ولی پس از حادثه عاشورا، کشته شدن امام حسین علیه السلام، چنان بهتی را در جوامع اسلامی ایجاد کرد که تشیع خود را از اهل تسنن جدا نمود و اکثر مورخین، اعم از مستشرقین و اهل تسنن و تمام جریان شناسان حادثه عاشورا قائلند که بعد از حادثه عاشورا بود که تشییع، شاکله جدی خود را پیدا کرد و به عنوان یک مکتب در عرصه سیاسی و اجتماعی و اعتقادی، فقهی و کلامی مطرح و مشخص شد. این پیش بینی زهیر، بسیار دقیق بود. وقتی زهیر بازگشت، امام حسین علیه السلام بسیار از او تقدیر کرد.

* **خطبه خواندن امام حسین علیه السلام**

سپس امام به سمت لشگر عمر سعد آمد و خطبه ای مفصل را شروع کرد و فرمودند: « اَتعلمون انی ابن رسول الله» آیا نمی دانید من پسر رسول الله هستم؟ نمی دانید من پسر علی مرتضی هستم؟ نمی دانید عموی من حمزه سید الشهداست؟ نمیدانید عموی من جعفر طیار است؟ نمی دانید فاطمه زهرا مادر من است؟ خدیجه کبری مادر من است... تک تک جملات امام ، قلب دشمن را پاره می کرد و تمام حوادث صدر اسلام را به خاطرشان می آورد و سپس با جمله ای تیر خلاص را بر دشمن زد و فرمود: آیا نشنیدید که پیامبر فرمود: حسن و حسین، سید جوانان اهل بهشت هستند؟ الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة. اگرنشنیدید، بروید و از جابربن عبدالله انصاری و زید بن ارقم و دیگر صحابه که در کوفه زندگی می کنند، بپرسید که آیا نشنیده اند که پیامبر در حق من این گونه فرمود. ابن قتیبه در امامة و السیاسة و بلاذری در انساب و اشراف آورده است؛ همان لحظه 34 نفر از لشگر عمر سعد فرار کرده و به سپاه امام حسین علیه السلام می پیوندند و توبه می کنند و در رکاب امام حسین می جنگندند و شهید می شوند و این اثر خطبه آتشین امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا است.

* **شروع جنگ، توسط عمرسعد**

دشمن نگران و هراسان شد و اولین تیر را عمر سعد به سمت سپاه امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و به اطرافیانش گفت: یادتان باشد پیش امیر، (عبیدالله) شهادت دهید من اولین تیر را نشانه گرفتم و به طمع فرمانداری ری و همدان، ماجرای قتل امام حسین را رقم زد ولی هرگز به آنچه دنبالش بود نرسید و در نهایت به دست مختار کشته شد.

به محض پرتاپ اولین تیر توسط عمر سعد، « ارتم الناس کانها المطر» سپاه کوفه، بارانی از تیر را بر سر یاران امام ریختند و تعداد زیادی از لشگر امام حسین علیه السلام کشته شدند. امام دستور عقب نشینی داد و فرمود: اگر اینگونه حمله کنند، به ساعتی شما را از پا در می آورند، تک تک به میدان روید و بجنگید.

امام حسین علیه السلام برای آنکه بتواند ضربه بیشتری به دشمن وارد کند و حرفها را به گوش آنان برساند و کار را بر دشمن سخت تر کند به یاران پیشنهاد داد تا تک تک به میدان روند. تا زمانی که اصحاب امام حسین علیه السلام زنده بودند، اجازه ندادند کسی از بنی هاشم به میدان نزدیک شود و گفتند: حسین جان تا ما هستیم نمی گذاریم شما یا برادران و پسرانت و نه کسی از خاندانت به طرف دشمن رود و حقیقتا تا آخرین نفس ایستادند. وقتی**عابس بن ابی شبیب شاکری** که به شیر کوفه ( شیر سیاه ) معروف بود، وارد معرکه شد کسی به سمت او نیامد. عابس فریاد زد: چرا می ترسید؟ زره خود را در آورد و گفت: اگر می ترسید که شمشیر شما بر من اثر نکند من عریان می شوم، زره از تن در می آورم تا زودتر بتوانید مرا بکشید! با این حال مدتها جنگید و بسیاری از لشگر عمر سعد را از پا در آورد. تا اینکه عمر سعد دستور داد 200 نفر بر سر او بریزند و با نیزه و شمشیر او را بکشند. عابس در حالی به شهادت رسید که وقتی سر او را از بدنش جدا کردند سه نفر گفتند: سر او در دست ماست؛ یعنی پیکرش را پاره پاره کردند!

عبید الله بن عمیر کلبی، تازه دامادی جوان بود. وقتی به شهادت رسید سر او را به سمت لشگر امام حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادر عبیدالله، سر را از روی خاک برداشت و بوسید و به سمت دشمن پرتاب کرد و گفت: آن چیزی را که در راه خدا دادم هیچ وقت پس نخواهم گرفت و نیزه ای را برداشت و به سمت دشمن حمله کرد. امام حسین علیه السلام از او خواست برگردد و فرمود: « کُتِبَ القَتلُ وَ القِتالُ عَلَینا و علی النساء جر الذیول» جهاد و قتال و جنگ بر ما مردان نوشته شده است و بر زنان اینکه چادر هایشان بر زمین کشیده شود. (بخاطراینکه آن زمان برای پوشیدگی پا جوراب نبوده است، چادر بر زمین کشیده میشد تا زن کاملا محفوظ بماند.) در تاریخ نقل شده که زمانیکه حضرت زهرا سلام الله علیها برای ایراد خطبه فدکیه به مسجد مدینه می رفتند: « ططا ذیولها » ذیل و پایین چادر ایشان روی خاک کشیده می شد، « و أقبلت في لُمة من حفدتها و نساء قومها » با وجود اینکه در میان زنانی از قوم خودش بود، چادرش را این گونه به سر کرده بود. یاران، تک تک به شهادت رسیدند،

* **اقامه نماز و شهادت برخی از یاران امام**

نزدیک ظهر شد. ابوثمامه صائدى گفت: حسین جان وقت اذان است. امام تشکر کرد و فرمود: خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد. حضرت رو به دشمن گفت: برای اینکه نماز بخوانیم، مهلت میخواهیم. شمر ملعون فریاد زد: نماز تو قبول نخواهد شد. حبیب ابن مظاهر پاسخ داد: ای احمق! نماز تو قبول می شود و نماز پسر رسول الله قبول نمی شود؟! این دو درگیر شدند و حبیب ابن مظاهر در این درگیری به شهادت رسید. امام به نماز ایستاد. سعید ابن عبدالله حنفی جلوی امام ایستاد، تا اگر دشمن تیری زد به امام برخورد نکند. دشمن این زمان را بهترین فرصت برای قتل امام حسین علیه السلام دانست و شروع به تیر اندازی کرد. سیزده تیر بر پیکر عبدالله حنفی اصابت کرد و ایشان به شهادت رسید. امام نماز خوف خواندند (یعنی نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواندند) و ادامه جنگ آغاز شد.

* **جنگیدن و شهادت بنی هاشم**

آرام آرام بنی هاشم آمدند. علی اکبر، عبدالله ابن مسلم ابن عقیل و پسران ام البنین یکی یکی آمدند. قمر بنی هاشم از آنها خواست که بروند و برای برادرشان، جانفشانی کنند و آنها در دفاع از امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. امام حسینعلیه السلام سعی می کرد خود را بالای سر شهدا برساند. مسلم ابن عوسجه، حربن یزید ریاحی و علی اکبر جزء شش نفری هستند که لحظه مرگ، امام سر آنها را بر دامن می گیرد.

* **شهادت همه اصحاب و تنها شدن امام**

تا اینکه تمام یاران به شهادت رسیدند و امام تنها شد و دشمن، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا امام را به شهادت برساند. امام، لباس کهنه ای را از خواهرش گرفت و آن لباس یمنی را پاره پاره کرده و بر تن نمود. وقتی حضرت زینب علت را پرسید، امام فرمود:می خواهم این لباس به گونه ای پاره پاره باشد که دشمن رغبتی برای غارت و بردن این لباس ها نداشته باشد. امام در خیمه ها صحبت و وداع نمود و سپس به خیمه امام سجادعلیه السلام آمد و فرزند خود رادر آغوش گرفت و به ایشان فرمود: « اِصبر علی الحق و لو کان مُرّا » پسرم بر حق خودت، صابر و استوار باش، گرچه تلخ باشد. این جمله از آخرین جملات امام حسین علیه السلام است که از امام باقر علیه السلام و در کتاب اصول کافی مرحوم کلینی نقل شده است.

* **جنگیدن امام حسین علیه السلام**

امام، به سمت میدان جنگ رهسپار شد. جنگ نمایانی نمودند و دشمن را در دو سه مرحله، مستاصل نمودند. حماسه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خیلی زیاد است. حُمیدبن مسلم از سران لشگر عمر سعد می گوید: تا به حال جنگجویی به عظمت و شجاعت سید الشهدا ندیده بودم که با وجود مصائب زیاد، آنچنان به سمت دشمن می آمد و می جنگید که همه از مقابل او فرار می کردند و نمی توانستند در برابر امام حسین علیه السلام بایستند. مرحوم شیخ جعفر شوشتری در کتاب خودشان، خصائص الحسینه مطلب مفصلی را در مورد شجاعت امام حسین علیه السلام آورده است و این شجاعت را با شجاعت امیرالمومنین علیه السلام مقایسه کرده و نکات جالبی را بیان نموده است.

* **مجروح شدن امام حسین علیه السلام**

پس از آنکه، کار بر امام بسیار سخت شده و تاب و توان ایشان، از دست رفته بود « فوقف لیستریحَ ساعَةً» ایستاد تا اندکی استراحت کند فردی از سپاه دشمن سنگی بر پیشانی حضرت زد و زمانی که امام دستش را بالا آورد تا خون ها را از چشمانش پاک کند، تیر سه شعبه ای بر قلب مبارک ایشان اصابت کرد و امام روی زمین افتاد.

در منابع، مطلبی به عنوان گودال قتلگاه نداریم، بلکه با عنوان مصرع الحسین "محل افتادن و واژگونی سیدالشهدا بر روی خاک" آمده است. امام هر چه توان داشت به کار برد تا بایستد، ولی نتوانست. امام دید که دشمن می خواهد به سوی خیمه ها حمله کند. فریاد زد: « یا شیعة ابی سفیان » ای پیروان ابوسفیان؛ اگر دین ندارید و از معاد و روز قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاده باشید. فتوت داشته باشید، « کما تَحسَبُون عربا » آنچنان که فکر می کنید عرب هستید! امام به این نکته اشاره می کند که اینها عربیت را مساوی جوانمردی می دانستند. دشمن از طرف خیمه ها بازگشت و کار امام حسین علیه السلام را تمام کرد. اتفاقاتی که در لحظه شهادت سیدالشهدا افتاده در منابع مختلف آمده است. در برخی گزارشات آمده که ضربه نهایی سنان زده و در برخی دیگر آمده که شمر، ضربه نهایی را زده است. سیدالشهدا در محلی که افتاده بود به شهادت رسید.

* **حمله دشمن به خیمه ها و اسارت اهل بیت**

دشمن به خیمه ها حمله کرد و خیمه ها را به آتش کشید و اهل بیت امام حسین علیه السلام به بیابان گریختند و بخشی از فرزندان ایشان به شهادت رسیدند.

طبق نقل بیشتر منابع، یک روز و طبق نقل دیگری دو روز پس از عاشورا، اهل بیت را اسیر کردند و به زندان کوفه بردند و مجلسی را آراستند و فردای آن روز، اهل بیت را در کاخ عبیدالله آوردند و این ملعون ازل و ابد، شروع به تحقیر اهل بیت نمود. در آنجا امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب کبری سلام الله علیها، بسیار عمیق و دقیق صحبت کردند و مردم را آگاه نمودند. سر مقدس سیدالشهدا را بلافاصله به کوفه و برای عبیدالله بردند تا به او بشارت شهادت امام حسین علیه السلام را بدهند و او آن را برای یزید فرستاد تا به کشته شدن امام حسین یقین پیدا کند. کاروان اهل بیت را به شام بردند و هفت روز در آنجا بودند که اتفاقات بسیاری بر آنان گذشت.

* **معجزات بعد از شهادت امام حسین علیه السلام**

نکته قابل تامل و از برجسته ترین اتفاقات عاشورا این است که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام معجزاتی رخ داده است که تمام منابع و مورخین آورده اند. حتی ابن سعد در طبقات که گرایشات تندی نسبت به اهل بیت دارد، نتوانسته کتمان کند و بیان کرده است تا چه رسد به دیگر منابع.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، چهره آسمان دگرگون شد و به سرخی گرایید. از زیر هر سنگی که بر می داشتند، خون می جوشید

ابن سعد در طبقات در هشت صفحه، اتفاقاتی را که در مسیر بردن اسرا به شام به وقوع پیوسته را نقل نموده و می گوید: لشگر یزید شبانه مشغول عیش و نوش بودند و سر مقدس سیدالشهدا در کنار آنها و درصندوقی بود. ناگاه از دل دیوار، دستی بیرون آمد و روی دیوار نوشت:

اَتَرجُوا اُمةً قَتَلَت حُسَینا ............................................ شفاعةَ جَدّهِ یَومَ الحِساب

آیا امتی که حسین را کشتند امید شفاعت پیامبر را دارند؟ سربازان، از ترس پا به فرار گذاشتند. این گزارش را بسیاری از مورخین آورده اند و اگر ذره ای خدشه و احتمال غلو در آن می رفت هیچ گاه ابن سعد در طبقات نمی آورد. زیرا امثال ابن سعد به طور کلی بدبین هستند چه رسد به اینکه این گونه قضایا را نقل کنند ولی آنها هم نتوانستند منکر این قضایا شوند.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، آن قدر، معجزات، اتفاق افتاده است که انسان از شنیدن آنها متحیر می شود.

امام به شهادت رسید و خون پاکش به زمین ریخت ولی درس آزادگی و شهادت و شهامت را به ما آموخت.

مرحوم علامه جعفری کتابی با نام "امام حسین، شهید فرهنگ پیشرو انسانیت" دارند که در تحلیل محتوایی عاشورا بسیار عالی است. استاد می گوید: من حاضر بودم همه زندگی ام را بدهم تا ویکتور هوگو کتابی درباره امام حسین علیه السلام بنویسد. ای کاش قلمی مثل او می آمد و حادثه عاشورا را به تصویر می کشید، آن موقع متوجه می شدید که دنیا چه عکس العملی نشان می داد. علامه می گوید: آرزویم این بود کتابی درباره امام حسین علیه السلام بنویسم. مرحوم علامه جعفری زمانی که به سرطان دچار شد دست به قلم گشت تا از فرصت استفاده کند و کتابی درباره امام حسین علیه السلام بنویسد اما پس از نوشتن 176 صفحه، ایشان از دنیا رفت و کتاب ناتمام ماند. ادامه کتاب ایشان، سخنرانیهای ایشان است که در دهه های محرم در بین مردم ایراد نموده اند. این کتاب برای درک مفهومی حادثه عاشورا بسیار مفید و قابل استفاده است.

به امید اینکه بتوانیم، پیرو واقعی سیدالشهدا قرار بگیریم و بتوانیم بخش زیادی از زندگی خود را صرف پاسداشت مکتب سیدالشهدا نماییم

موضوع : تبیین شخصیت و جایگاه سیاسی و اجتماعی امام سجاد(ع) در میان مسلمانان

* کتب تالیف شده درباره امام سجاد علیه السلام

یکی از بهترین کتابهایی که در ارتباط با این موضوع نوشته شده است، کتاب "زندگانی علی بن الحسین" نوشته دکتر سید جعفر شهیدی است. استاد بزرگوار، دکتر سید جعفر شهیدی به طور مفصل به جایگاه سیاسی و مذهبی امام سجاد علیه السلام در میان مسلمانان اشاره کرده است. این کتاب از قدیمی ترین و برترین کتب درباره زندگی امام چهارم (علیه السلام) و مهمترین آنها می باشد. کتاب دیگری نیز در این موضوع نوشته است مثلا؛ "نقش امام سجاد(ع) در رهبری شیعه " نوشته ی آقای رنجبر که ناشر آن موسسه امام خمینی است، اما این کتاب و کتب فارسی دیگر در این موضوع ، جایگاه برجسته علمی پیدا نکردند. کتب عربی ای که کار قوی روی آن انجام شده است به عنوان کتب مرجع استفاده میشوند، به طور مثال : "مسند الامام السجاد" تألیف دکتر عزیز الله عطاردی. ایشان سعی کرده اند تمام احادیث و گزارشاتی را که درباره امام سجاد (علیه السلام) وجود دارد جمع کند که آن را نشر عطارد در تهران به چاپ رسانیده است.

* نسب امام سجاد علیه السلام

اولین موضوعی که باید درباره امام سجاد (علیه السلام) به آن اشاره کنیم، ایرانی بودن مادر ایشان است. بخش زیادی از مادران ائمه ما عرب نبوده و از بلاد دیگر بودند. مثلا مادر امام جواد (علیه السلام) از آفریقا و نوبیه است یا مادر امام زمان(عجل الله فرجه) رومی است. مادر امام سجاد (علیه السلام) نیز ایرانی است. فتوحات ایران بسیار طول کشید؛ از سال هجدهم هجری شروع شد و تا سال بیست و شش هجری ادامه داشت. جنگهای زیادی در نهاوند، خوزستان و خراسان و... اتفاق افتاد. زمانی که ایران را فتح می کردند در آخرین سنگر ایرانی ها در خراسان، یزدگرد سوم پادشاه ایران، کشته شد و تمام نزدیکانش به اسارت در آمدند. بخش زیادی از منابع، دختر یزدگرد را مادر امام سجاد(علیه السلام) می دانند. حکایت اینگونه است که زمانی که اسیران جنگی را به مدینه وارد کردند، افرادی پیشنهاد میدادند که آنها برای دیگران کنیز و خدمتکار شوند. امام علی (علیه السلام) به مردم رو کرد و فرمود: این خلاف سنت رسول الله است، هرکسی که شریف زاده است باید زمانی که به میان شما می آید نیز به او احترام بگذارید و اینها در میان طایفه ی خودشان انسانهای مورد احترامی بوده اند و ما حق نداریم آنها را به کنیزی وادار کنیم. امام فرمودند: من سهم خود را از بیت المال می بخشم و اینها هرگونه خواستند زندگی کنند، آزاد هستند. همه مسلمانان پذیرفتند که به آنها احترام بگذارند. پس از آن دختران یزدگرد خواستار ازدواج شدند، امام فرمودند: خودتان همسرانتان را انتخاب کنید. مادر امام سجاد(علیه السلام) جوانی را در جمع نشان داده و گفتند: من این مرد را انتخاب می کنم. امام علی (ع) فرمودند: نزدیک برو و او را کاملا مشخص کن. وی به سوی امام حسین رفت و گفت من این جوان را انتخاب کردم. ازدواج امام حسین و شهربانو در همان جا شکل گرفت و انجام شد. در منابعی مانند **دلائل الامامه طبری**حکایت زیبایی وجود دارد؛ می گویند امیرالمؤمنین به زبان فارسی از آن دختر پرسید : نامت چیست؟ او گفت :شاه بانو. امیرالمؤمنین فرمودند: شاه زنان کسی نیست جز دختر محمد(ص)! یعنی اگر قرار باشد شاهی برای زنان باشد، این جایگاه از آن فاطمه ی زهرا(س) است و تو شهر بانویی، یعنی بانوی شهر ما هستی و جایگاه ویژه ای داری ،اما شاه بانو نیستی! و ایشان به شهر بانو مشهور شد. ایشان با امام حسین (ع) ازدواج کرد و در مدینه ماند، ولی پس از به دنیا آوردن پسر بزرگوارش امام سجاد(ع) در وضع حمل از دنیا رفت. با اینکه تمامی فرزندان امام حسین (ع) فاضل هستند اما امام سجاد جایگاه ویژه ای دارد؛ زیرا امامت را به دوش خواهد گرفت. از همان ابتدا این علائم و شواهد بر همگان روشن بود. مباحث طفولیت و نوجوانی امام سجاد را کمتر مطرح می کنیم تا به مسائل بسیار مهمی که درباره امام سجاد بعد از حادثه عاشورا است برسیم. امام سجاد(ع) در حادثه عاشورا 22 ساله بود. خود ایشان می فرمایند: « درحادثه عاشورا من تمامی امور را می دیدم.» امام باقر علیه السلام\_فرزند امام سجاد\_ نیز در حادثه عاشورا خردسالی 4 یا 5 ساله بوده است. یعقوبی مورخ قرن دوم هجری می گوید ،امام باقر فرمودند: « من در حادثه عاشورا 4 سال داشتم و همه چیز را با چشمان خود دیدم». وقتی امام سجاد علیه السلام وارد حادثه عاشورا می شوند بیمارند؛ ولی علت و چگونگی این بیماری مشخص نیست. گزارشاتی که درباره ی بیماری امام سجاد وجود دارد، مربوط به همان دو سه روز آخر است. ایشان تب شدیدی می کنند به صورتی که هیچ توانی در بدنشان ندارند و نحیف بر روی زمین هستند. مورخان آورده اند که در روز عاشورا امام حسین به طور ویژه با امام سجاد وداع کرد. مرحوم کلینی روایتی از امام باقر می آورد که امام حسین قبل از رفتن به میدان و به شهادت رسیدن، چند جمله ای را به پسرش امام سجاد علیه السلام فرموده است: «پسرم برحقّت صبور باش اگرچه تلخ است (اگر حق با تو است صبور باش، تلخی دنیا را بچش، ولی از حق خود منصرف نشو) منحرف نشو از حق خود و استوار باش». طبری در کتابش ذکر کرده است که وقتی خیمه های اباعبدالله را آتش زدند شمر در خیمه ها جوانی را دید و خواست او را بکشد. حُمید بن مسلم به شمر گفت: این جوان نزدیک است که بمیرد. چرا می خواهی او را بکشی؟ او امروز یا فردا میمیرد. آنقدر امام سجاد ضعیف شده و بدن ایشان نحیف شده بود که دشمن تصور نمی کرد ایشان دوام بیآورد و فکر نمی کردند امام تا شام و مدینه و کوفه و... بیایند.امام سجاد در زندان کوفه مستقر شد. در روایتی از امام رضا علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا اثر مرحوم شیخ صدوق آمده است که امام رضا فرمودند: «جدّم امام سجاد به صورت معجزه آسا شبانه از زندان کوفه به کربلا آمدند و پدرشان امام حسین علیه السلام را دفن کردند». شاید هیچ مورخی به این موضوع اشاره نکرده است؛ چون تمام مورخین می گویند: اهل روستایی که طایفه بنی اسد بودند به کربلا آمده و امام حسین را دفن کردند. اما احتمالا این اتفاق معجزه آسا رخ داده و امام سجاد علیه السلام در دفن پدر بزرگوارشان اراده مستقیم داشته اند و این قبیله شاید امام را دیده و نشناخته اند. در کوفه امام سجاد علیه السلام صحبت های آتشینی با عبیدالله دارد. عبیدالله از امام می پرسد تو کیستی؟ امام می فرمایند: من علی بن حسین هستم. عبیدالله می گوید: به من گفتند علی بن حسین را در کربلا کشته اند، خدا او را کشت! امام می فرمایند: من برادر بزرگی داشتم که مردم او را در کربلا کشتند. اشاره دارد که نگو خدا او را در کربلا کشته است بلکه مردم او را کشته اند. جبر نکن. اهل سنت هنوز که هنوز است در گیر و دار جبر هستند، همه چیز را با جبر مشکل ساز کرده اند؛ صدها سال است که گرفتار این موضوع هستند. معاویه و یزید بسیاری از جنایات را با جبر حل می کردند. می گفتند اگر خدا نمی خواست ما حکومت را به دست نمی گرفتیم، معلوم است خدا هم ما را دوست دارد که حکومت را به ما داده است. با این حرف ها سعی می کردند سر مردم را کلاه بگذارند. این نوع جبر سیاسی را معاویه و یزید آوردند و بعدها این جبر سیاسی، جبر اعتقادی شد. دیگر بحث حکومت هم نبود بلکه به رفتارهای عادی هم تعمیم دادند. مردم به وضع موجود راضی بودند و می گفتند خدا ما را اینگونه قرار داده است. مکتب اشاعره، بزرگترین مکتب اهل سنت در کل دنیا در زمان کنونی است؛ مکتب اشعری بر مبنای همین جبری است که بنی امیه پایه گذاری کرده است. وقتی امام گفت مردم او را کشتند عبیدالله عصبانی شد و گفت چرا به من جواب سر بالا می دهی و ایشان را تهدید به قتل کرد. امام سجاد فرمودند: تو مرا به قتل برسانی؟ ما طایفه ای هستیم که عادتمان قتل فی سبیل الله است. کسی را تهدید به قتل می کنی که نسل در نسل طایفه او شهید در راه خدا هستند. عبیدالله می خواست تهدید به قتل را عملی کند که زینب (س) مانع شد و گفت: اگر بخواهی آسیبی به یادگار برادرم بزنی، اول باید مرا بکشی.عبیدالله خجالت کشید که در مجلس خود یک زن را به قتل برساند که این ننگ در همه جا بپیچد که او زن اسیری را کشته است.

چند روز بعد از حادثه کوفه امام سجاد را به شام بردند. ابتدا سه چهار روز، امام را در خرابه جای دادند و پس از ورود به شام به امام سجاد و اهل بیت بسیار بی احترامی کردند. دراین زمینه گزارشات فراوانی است، از جمله: ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده است که: یزید می خواست فخر بفروشد و بیش از پیش سرمستی نشان دهد، تمام سران قبایل را در مسجد شام جمع کرد و خطیب در آنجا شروع به مدح معاویه و یزید کرد.

یکباره در لابه لای این جمعیت انبوه صدایی آمد: وای برتو! . .. چه کسی در حضور یزید به خطیب میگوید وای برتو؟ جمعیت به سمت او بازگشت، و دیدند امام سجاد است که با غل و زنجیر او را آورده اند تا به جمعیت نشان دهند. امام سجاد با صدای بلند میفرمود: وای بر تو ای خطیب! برای رضایت مخلوق، خشم خالق را برای خود می خری؟ رو کرد به یزید و گفت: بگذار من روی این چوبها بروم، می خواهم حرف هایی بزنم! مردم تعجب کردند، جوانی 22 ساله چطور به خود جرأت داده است در مجلسی که رؤسای قبایل، نظامیان، مردم و... حضور دارند اینگونه حرف بزند. مردم به یزید اصرار کردند که اجازه دهد او حرف بزند. آنها لحن حجاز را نشنیده بودند و دوست داشتند لحنِ عربیِ فصیحِ کسی را که از مدینه آمده بشنوند. یزید هم در اجبار قرار گرفت و اجازه داد امام به بالای منبر برود. حضرت ابتدا با نام خدا شروع کرد و به حمد و ثنای الهی پرداخت و با لحن فصیح، آیاتی از قرآن را خواندند. سپس فرمودند:«من عرفنی فقد عرفنی!» هرکس مرا می شناسد که بشناسد. هرکه نمی شناسد، بداند که من فرزند مکه و منا هستم، من پسر زمزم و صفا هستم، من پسر محمد مصطفی(ص) هستم، من پسر علی مرتضی هستم. من پسر خدیجه کبری هستم. من پسر فاطمه زهرا هستم و...

جملات ایشان مثل تیری در قلب یزید بود. زیرا بنی امیه اجازه نداده بودند کسی بفهمد اینها فرزندان رسول الله هستند. امام فرمودند: حمزه عموی ما بوده است که در احد به سید الشهدا ملقب شد، جعفر طیار عموی ما بوده است و... . جملات امام بسیار تکان دهنده بود. زمانی که دیدند مجلس دارد متحول می شود و به هم میریزد ،دستور دادند که اذان بگویند تا مجلس تمام شود. امام با هر جمله مؤذن جمله ای موثر می گفت. تا وقتی به "اشهد انّ محمّدا رسول الله" رسید، با صدایی بلند گفت: یزید این نام جدّ توست یا جدّ من؟ آیا جدّ تو \_ ابوسفیان\_ نبود که آتش جنگ را بر پیامبر می افروخت؟ اگر محمد رسول الله جد من است پس چرا بچه هایش را در کربلا کشتی؟ مجلس آنقدر اشک می ریخت و زجّه می زد که یزید دستور داد امام را از منبر پایین آورده و به قتل برسانند. امام به جلاد گفت تو میدانی من کیستم؟ جلاد گفت من یک رئیس بیشتر ندارم و آن یزید است و به من گفته است تو را بکشم. ایشان را به لبه چاهی که در خانه یزید بود آورد، هنگامی که می خواست سر امام را از تن جدا کند و به داخل چاه بیندازد، به محض آنکه تبر را بلند کرد ،پایش لیز خورد و به داخل چاه افتاد. سربازها به وحشت افتادند و به سوی یزید رفته و قضیه را گفتند. یزید گفت: اصلا او را رها کنید؛ اگر همین قضیه به گوش مردم برسد برای شورش بر ضد ما کافی است. از آن پس امام و اهل بیت را اکرام کردند و از امام خواستند به مدینه بازگردند. امام به سه شرط پذیرفتند؛ اول: سر پدرم را به ما بدهید تا آن را دفن کنیم، دوم: آنچه در کربلا غارت کردند به ما باز گردانید. یزیدگفت: در برابرش هرچه بخواهید به شما پول میدهم. امام فرمودند: ما همان اسباب خود را می خواهیم زیرا در میانشان مقنعه ای بود میراث مادرم فاطمه زهرا(س)که به غارت بردند، و سوم اینکه: به ما جایی دهید تا چند روزی برای پدرم اباعبدالله الحسین(ع) عزاداری کنیم. بعد از چندین روز که امام در شام بودند از آنجا خارج شده و به مدینه بازگشتند.

* **حوادث بعد از عاشورا**

زندگی امام سجاد (علیه السلام) بعد از حادثه عاشورا، فراز و نشیب بسیاری داشت. بعد از اینکه در حادثه ورود امام سجاد (علیه السلام) به شام، اهل بیت توانستند یزید را در خانه خودش شکست دهندو با خطبه‌های قرّاء مردم را از مظلومیت امام حسین (علیه السلام) آگاه کنند، حرکت امام سجّاد (علیه السلام) به مرحلۀ بعد یعنی ورود به مدینه رسید.

* **زیارت اربعین**

مرحوم سید ابن طاووس در کتاب لهوف نقل می‌کند: امام در مسیر برگشت، پیش از ورود به مدینه، به کربلا وارد شد و زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) را انجام داد؛ گرچه خود سید بن طاووس این گفته را در کتاب دیگرش "اقبال" نفی می‌کند و می‌گوید: چنین چیزی امکان ندارد. بعد از ابن طاووس، ابن نمای حلّی هم در کتابش موضوع زیارت کربلا را می‌آورد و می‌گوید: در روز اربعین امام سجاد (علیه السلام) و اهل بیت در کربلا به زیارت امام حسین (علیه السلام) آمدند. این اختلافات درباره اربعین امام حسین (علیه السلام)، تاکنون ادامه دارد. شهید محراب مرحوم آیت الله قاضی طباطبایی در کتاب خودشان، تحقیقی درباره اربعین سید الشهدا، این بحث را در حدود هشتصد صفحه بیان نموده و در پی اثبات این نکته است که، اهل بیت در روز اربعین به کربلا وارد شده‌اند و زیارت کرده‌اند. اما آیا موفق شده یا نه؟ شما باید قضاوت کنید. به نظر من چندان نتوانسته از نظر تاریخی موفق بشود. اگرچه امکانش هست و ایشان هم توانسته امکانش را اثبات کند. اما آیا گزارش‌های تاریخی این را اثبات می‌کند یا نه؟ خیلی نمی‌توانیم این را اثبات کنیم.

* **قیام حَرّه**

امام سجّاد (علیه السلام) به همراه کاروان به مدینه بازگشتند. ایشان در شهر مدینه از خاندان خویش کناره می‌گیرند و به حاشیه مدینه رفته و آنجا زندگی می‌کنند. بلافاصله انقلاب و شورشی توسط عبدالله بن حنظله بر ضد یزید در مدینه راه می‌افتد و آن قدر جوّ مدینه را متشنج می‌کند که لشگری از شام برای سرکوب آن می‌آید. در مورد اینکه دلیل این شورش، دفاع از قیام امام حسین (علیه السلام) بوده یا قیامی مردمی به دلیل بی‌صلاحیت بودن یزید، ابهام وجود دارد و ما نتوانستیم دلیل واضحی از هدف قیام مردم که معروف به قیام حُرّه شد پیدا کنیم. اما امام سجّاد (علیه السلام) در این قضیه کناره گرفته است. تا وقتی لشگر یزید می‌رسد به مدینه، مسلم بن عُقبه قرمانده لشگر می‌گوید: تمام شهر، برای شما لشگریان من حلال است هر بلایی خواستید بر سرشان در بیاورید و فقط خانه امام سجّاد (علیه السلام) را محل امن قرار می‌دهد. عمده مردم به خانۀ امام سجّاد (علیه السلام) در حاشیۀ مدینه پناه می‌آوردند تا اسکان پیدا کنند؛ چون یزید و مسلم بن عُقبه آنجا را محل امن قرار داده‌ بودند.

* **دلیل بیعت امام سجاد(علیه السلام) با یزید**

یک نکته هم اینجا قابل تذکر است و آن گزارش مرحوم کلینی در کتاب کافی است که امام سجّاد(علیه السلام) با یزید بیعت کرده است. یعنی روزی که مسلم بن عقبه وارد مدینه می‌شود امام با یزید بیعت کرده و حکومتش را می‌پذیرد. اما این امر، چگونه قابل تبیین است؟ آیا امام سجّاد (علیه السلام) واقعا با یزید بیعت کرده است یا نه؟

وقتی ما حادثۀ عاشورا را تبیین می‌کنیم، نشان می‌دهد که عاشورا تیر خلاصی بود بر اینکه بنی امیه، آرام آرام رو به زوال برود و شخصیتی مثل یزید، روز به روز به سوی سقوط حرکت کند. زیرا سه سال بعد از حادثه عاشورا، یزید نابود شد و پسرش \_معاویه\_ هم که روی کار آمد، شش ماه بیشتر حکومت نکرد و بی‌رغبت به حکومت کنار کشید و حکومت به دست مروانیان افتاد. مروانیان هم در فضایی حکومت را آغاز کردند که بسیار مشکل داشتند و عمده کار به دست عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک بود. فقط این دو پادشاه مروانی بودند که توانستند بیست سال حکومت کنند. تمامی دوران قبل و بعد از این حادثه‌ها متشنّج بوده است. این به دلیل حادثه ی عاشورا بود؛ هیچ کسی نمی‌تواند در این تردید کند. از طرفی اگر امام سجاد (علیه السلام) هم بعد از این قضیه می‌خواست کشته شود و از بین برود، خونش هدر رفته بود. امام، لزوم تقیه را در این قضیه به صلاح دین دید و پذیرفت که باید با یزید صلح کند و با او بیعت کند. به خاطر همین هم امام سجاد (علیه السلام) توانست ۳۴ سال امامت را برعهده بگیرد.

* **نجات اهل تسنن از منجلاب فکری بنی امیه**

در سالهای امامت امام سجاد (علیه السلام) بنی امیه آرام آرام رو به زوال رفت و نابود ‌شد. در این سال‌ها، امام سجاد (علیه السلام) یکی از بزرگ‌ترین اهداف را به ثمر رساند و آن هم این بود که اهل سنت را از دامن بنی امیه بیرون کشید. تا آن روز، عالمان اهل سنت به خلیفه نگاه مقدسی داشتند و می‌گفتند: هرچه خلیفه بگوید حرف خداست، هر چه خلیفه بگوید، حرف پیغمبر است. و جایگاه ویژه‌ای برای خلیفه در شریعت قائل بودند. امام سجاد (علیه السلام) با رهنمود‌ها و گفته‌ها و همچنین دروسی که در مدینه برای برخی عالمان اهل سنت مانند: سعید بن جُبیر، سعید بن مصیّب و ابن شهاب زُهری داشت، آنقدر آنها را تحت تاثیر قرار داد که برای اولین بار، از حاکمان و پادشاهان بنی امیه کناره گرفتند و آن‌ها را ظالم می‌دانستند. به عنوان نمونه: ابن شهاب زُهری به عنوان شخصیتی که قاضی القضات ممالک اسلامی می‌شود. از سوی سلیمان بن عبدالملک به شام دعوت می‌شود و دعوت وی را می‌پذیرد؛ وقتی وارد شام می‌شود، سعی می‌کند بر اساس گفته‌های سلیمان بن عبدالملک رفتار کند؛ اما در عین حال، امام سجاد (علیه السلام) نامه‌ای به او می‌نویسد و او را به شدت مذمّت می‌کند. امام در آن نامه، وی را به دلیل دنیا گرایی و کمک به ظالم، به شدت مذمّت می نماید. او وقتی نامه را می بیند به جای اینکه بخواهد با امام بد رفتاری کند، نامه را به دیدگان خود گذاشته و شروع به گریه کردن می‌کند. این تاثیر امام سجاد (علیه السلام) را بر او نشان می‌دهد. ابن شهاب زهری، محوری‌ترین عالم اهل تسنندر تدوین سنت است. یعنی احادیث پیامبر که در کتب اهل سنت مرسوم است، همه به زحمت همین ابن شهاب زُهری و چند تن دیگر تدوین شده است.

یک نکته دیگر را درباره تاثیر امام سجاد (علیه السلام) بر عالمان اهل سنت عرض کنم و آن اینکه وقتی امام سجاد (علیه السلام) می‌بیند که ابن شهاب زُهری، در حال رفتن به شام است، او را توبیخ کرده است. ابن شهاب زهری در بدو ورود به شام، در حضور همه نمایندگان طوایف و قبایل شام، نماینده روم و مناطق دیگر، می‌خواهد صحبت کند. سلیمان بن عبدالملک به او می‌گوید: سخنی بگو که همۀ این حضار بتوانند شما را بشناسند. اولین جمله‌ای که می‌گوید این است: امام سجاد (علیه السلام) گفت: عاشورا روزی بود که هر سنگی را برمی داشتند از زیرش خون می‌جوشید. (ابن شهاب زهری) این سخن را در کجا گفت؟ در دربار بنی امیه! در حضور وارثان قاتلین عاشورا! سلیمان عصبانی شد و رو کرد به ابن شهاب و گفت: اگر آمدی در شام چنین حرف‌هایی بزنی همین الان برگرد به مدینه.

از آن به بعد ابن شهاب برای اینکه متهم نشود می‌گفت: (کان علی بن حسین قلیل الکلام) استادم علی بن حسین (علیه السلام) خیلی کم حرف می‌زد، و اکنون هم در منابع اهل سنت این به وفور یافت می‌شود که می‌گویند: امام سجاد (علیه السلام) کم سخن می‌گفته است و کم حدیث دارد در حالی که ابن شهاب زهری برای اینکه پاسخگوی سلیمان بن عبدالملک نباشد چنین حرفی را زده تا توبیخ عبدالملک شامل او نشود. امام تاثیر بسیاری بر عالمان اهل سنت گذاشته است و سعی کرده آنها را از ورطۀ نابودی‌ایی که بنی امیه برایشان مهیا کرده بودند نجات دهد. یک نمونۀ دیگر اینکه: سلیمان بن عبدالملک، به مدینه قاصدی می‌فرستد؛ به فرماندار مدینه می‌گوید: به نزد سعیدبن جبیر می‌روی و به او می‌گویی که خلیفۀ مسلمانان می‌خواهد از دختر تو برای پسرش خواستگاری کند. آماده باش که ما می‌خواهیم به مدینه بیاییم و مراسم ازدواج پسرم را با دختر تو انجام دهیم. سعید بن جُبیر، شبانه به خانۀ یکی از شاگردانش می‌رود و به او می‌گوید تو ازدواج کرده‌ای؟ او هم می‌گوید نه! شبانه می‌آید و دخترش را به ازدواج او در می‌آورد که خلیفه دیگر نتواند دختر او را برای همسری پسرش ببرد. صبح روز بعد وقتی فرماندار مدینه متوجه می‌شود و به سلیمان ابن عبدالملک، گزارش می دهد، خلیفه به حدی عصبانی می‌شود که دستور می‌دهد، یک لباس کوتاهی را به او بپوشانند و او را نیمه عریان کنند و در کوچه‌های مدینه بگردانند؛ فقط به این دلیل که نمی‌خواست دخترش در حکومت بنی امیه پا بگذارد. این حرکت را امام سجاد (علیه السلام) آغاز کرد و اگر آن حضرت آگاهی نمی‌دادند، آن‌ها هیچ وقت به این سمت و سو نمی‌آمدند. فقهای سبعه (هفتگانه) مدینه، که بسیار در بین اهل سنت مشهور و مرهوب هستند، بیشترشان شاگردان امام سجاد (علیه السلام) بودند و اکثرشان از امام سجاد (علیه السلام) بهره‌های زیادی برده بودند. هنر یک امام در این است که نشان می‌دهد راه انحرافی را طی نکنید و سعی کنید راه مستقیم را بپیمایید.

* **صحیفه سجادیه**

امام سجاد (علیه السلام) وقتی که دعا و مناجات می‌خواندند، دو فرزندشان\_ امام باقر (علیه السلام) و زید بن علی\_ کنار پدرشان می‌نشستند و دعاهای پدر را می‌نوشتند. بعد‌ها دو نسخه از این دعا‌ها باقی ماند. یک نسخه به دست امام باقر (علیه السلام) نوشته شده بود و یک نسخه به دست زید بن علی. وقتی فرزند زید\_یحیی\_ برای انقلاب کردن به خراسان می رود، به دلیل ترس از بین رفتن، کتاب را به متوکل بن هارون می‌دهد و متوکل بن هارون آن را خدمت امام صادق (علیه السلام) می‌دهد و می‌گوید: این، کتاب زید بن علی است که دعاهای پدرش را در آن نوشته است. امام کتاب را برمی دارد سپس کتاب پدرش\_ امام باقر (علیه السلام)\_ را می‌آورد و مطابقت می‌دهد. متوکل بن هارون می‌گوید: حتی یک جمله و حتی یک کلمه این‌ دو نسخه با هم متفاوت نبود. این صحیفۀ سجادیه که برای ما شیعیان باقی مانده، کتابی بسیار ارزنده است. پنجاه و چهار دعا دارد که اولین دعا، حمد و ثنای الهی است؛ دومین، صلوات بر پیامبر است و سومین، درود بر چهار ملک مقرب الهی و... یکی از شاهکار‌ترین دعا‌هایش دعای بیستم است که مکارم الاخلاق نام دارد. امام سجاد (علیه السلام) در این دعا یکصد خصیصه اخلاقی را از خدا درخواست می‌کند که بسیار زیباست. حتما بکوشید با صحیفه آشنایی پیدا کنید.

من یک فراز از اولین دعای صحیفه را خدمتتان عرض می‌کنم: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ‏

عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ!»‏خدا

را سپاس می‌گویم که همۀ در‌ها را به روی من بست به جز در رحمت خویش و گفت: تمام در‌ها

را ببندید و فقط از من خواهش کنید. خدایا من چگونه تو را حمد کنم و چگونه طاقت دارم ستایش

چون تویی را داشته باشم.

این دعاهای امام سجاد (علیه السلام) دعاهایی است که حتی بسیار مورد توجه اهل سنت واقع شده است. مرحوم آیت الله بروجردی این کتاب را برای شیخ الازهر مصر می‌فرستد؛ وقتی شیخ سُلیم این کتاب را مطالعه می‌کند می‌گوید: تا امروز آنقدر حسرت و ناراحتی نکشیده بودم به دلیل اینکه با این کتاب آشنا نبودم و همۀ عمر گذشته خود را بر باد رفته می‌دانم چرا که با این کتاب آشنایی نداشتم و از آقای بروجردی تشکر می‌کند که مرا با کتاب صحیفۀ سجادیه آشنا کرده است.

کتاب صحیفه سجادیه، شرح‌های زیادی دارد. بهترین شرح را سید علی خان کبیر نوشته است. در دورۀ صفویه این کتاب نگاشته شده است و متن سنگینی دارد و به زبان عربی نگاشته شده است.

البته شرحهای مختلفی در دوره معاصر هم نوشته شده که می‌توانید برای مطالعه این شروح به نرم افزاری به نام صحیفۀ سجادیه که مرکز تحقیقات حوزۀ علمیه اصفهان تولید کرده مراجعه کنید. آنجا بیش از چهل شرح آورده شده است. شروحی از مولفینی، نظیر شیخ حسین انصاریان و علی اصغر رضوانی و شرحهای دیگر.

* **قیام مختار**

نکتۀ آخر در مورد اتفاقی است که در دورۀ امام سجاد (علیه السلام) افتاد و آن هم قیام مختار بود.

وقتی امام حسین (علیه السلام) در سال ۶۱ هجری شهید شد، سه سال بعد، چهار هزار نفر از مردم کوفه توبه کردند و از اینکه امام حسین(علیه السلام) را یاری نکردند پشیمان شدند، این‌ جماعت شورش کردند و انقلابی را ایجاد کردند ولی در انقلابشان شکست خوردند و همه‌شان کشته شدند. این قیام که به قیام توابین مشهور شد توسط سلیمان بن صُرد خُزاعی شکل گرفت. سه سال بعد در سال ۶۷ هجری قیام مختار اتفاق افتاد. مختار به خون خواهی از امام حسین (علیه السلام) حدود بیست هزار نفر از مردم عراق را دور خود جمع کرد و توانست حکومت عراق را به دست بگیرد و درگیری شدیدی با سپاه شام پیدا کرد و سپاه شام را شکست داد و حتی عبیدالله بن زیاد \_فرماندار کوفه\_ که در زمان ورود امام حسین (علیه السلام) به کوفه، دستور قتل ایشان را صادر کرد، در همین شورش به قتل رساند. عبیدالله را کشت، سر از بدنش جدا کرد و به مدینه خدمت امام سجاد (علیه السلام) فرستاد.

وقتی امام سجاد (علیه السلام) خبردار شد که عبیدالله کشته شده است، حلوا (شیرینی) درست کرد و بین زنان بنی هاشم پخش کرد. جمله‌ای در منابع آمده که: تا زمانی که سر عبیدالله به مدینه نیامده بود، زنان بنی هاشم هیچ یک لباس زینتی نپوشیدند و هیچ کدام دیگر سرمه به چشمانشان نکشیدند و همه‌شان در واقع عزادار بودند. وقتی عبیدالله کشته شد، آن قدر خوشحال شدند که امام سجاد (علیه السلام) حلوا (شیرینی) پخش کردند و این لحظه خیلی برایشان شیرین بود. چندی بعد از قتل عبیدالله بن زیاد، عمر سعد هم کشته شد. در منابع آمده است شمر هم کشته شد، حرمله و خیلی از کسانی که در کربلا نسبت به اهل بیت جنایت کرده بودند نیز در قیام مختار کشته شدند.

آیا امام سجاد (علیه السلام) دستوری به مختار داده بود؟ منابع این را اثبات نمی‌کند. مختار بیشتر با برادر امام حسین(علیه السلام) یعنی محمد بن حنفیه ارتباط داشت و با او رفت و آمد می‌کرد و اگر هم دستوری یافته بود از سوی او گرفته بود. در این زمینه، امام سجاد (علیه السلام) مسکوت بود و نه جمله‌ای در تایید مختار از جانب امام سجاد (علیه السلام) به ما رسیده و نه در تکذیب وی. در‌‌ همان دوره، اختلافات شدیدی در رابطه با این که آیا به قیام مختار بپیوندیم یا نپیوندیم وجود داشت. در منابع، دستوری از جانب امام سجاد (علیه السلام) صادر نشده است. مختار بیش از یک سال حکومت کرد و بعد هم کشته شد، اما بزرگ‌ترین موفقیتی که به دست آورد این بود که قاتلین امام حسین (علیه السلام) را جزا دادو آن‌ها را اعدام کرد.

* **ولادت و دوران طفولیت امام باقر**

تاریخ امام باقر (علیه السلام) از سال 57 هجری قمری آغاز شد. ایشان در آن سال به دنیا آمدند و شخص ایشان فرزند امام سجاد (علیه السلام) و از نظر مادری هم یکی از نوادگان امام حسن مجتبی(علیه السلام) به نام فاطمه مادر ایشان بودند، جملات بسیار زیبایی در شأن این مادر بزرگوار هست که بخشی از آنها در تاریخ ذکر شده، در گزارش تاریخی داریم که حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: مادر من صدیقه ای بود که در آل امام حسن مجتبی (علیه السلام) مانند او یافت نمی شد.

امام باقر (علیه السلام) در سن طفولیت در محضر جد بزرگوارشان ابی عبدالله الحسین و پدر بزرگوار امام سجاد (علیهما السلام) بودند. در حادثه عاشورا ایشان چهار سال داشتند. همانگونه که یعقوبی در تاریخ خودش ذکر می کند امام باقر (علیه السلام) فرمودند: که من در روز عاشورا بودم ( و انّی لَأذکرُ مقتلُه) من تمام آن حوادثی را که بر جدم ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) اتفاق افتاد را دیدم. بعد از حادثه عاشورا ایشان در هجرت اهل بیت از کربلا به کوفه و از کوفه به شام و بعد بازگشتشان به مدینه حضور داشتند.

* **امام باقر در جمع اسرای کربلا**

در تاریخ فقط دو گزارش، مربوط به سخنانی که امام باقر (علیه السلام) در کوفه و یک مورد هم در شام بیان فرمودند، وجود دارد. در گزارشی که در شام موجود است که چندین مورخ آن را نقل کرده این است که: یزید لعنت الله علیه از امام سجاد (علیه السلام) می خواهد که فرزند امام سجاد (علیه السلام) یعنی امام باقر (علیه السلام) با فرزند یزید کشتی بگیرند. وقتی امام سجاد (علیه السلام) اعلام آمادگی می کند اما طرف مقابل قبول نمیکند و می خواهد با یک توهین، به این قضیه فیصله بدهد. این یک گزارشی است که بسیاری از مورخین آوردند. در یکی از گزارشهایی که در مناقب ابن شهر آشوب و درباره کوفه است، نقل شده که امام، بیاناتی از فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام را بیان فرموده اند.

* **اوج مظلومیت و غربت اهل بیت**

بعد از حادثه عاشورا ایشان در محضر پدر بزرگوارشان امام سجاد (علیه السلام) بودند. در این سالها، اهل بیت علیهم السلام در اوج مظلومیت قرار گرفتند. بیانی که ابن ابی الحدید برای این دوره دارد اینگونه است: که امام سجاد (علیه السلام) فرموده: در کل مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست دارند. سالهایی که امام سجاد (علیه السلام) حتی منزل خودش را از مدینه خارج کرده و در حاشیه شهر مدینه زندگی می کند، ارتباطش با مردم به حداقل رسیده و سعی در مناجات و دعا و تربیت غلامان و آنهایی که از نظر طبقه اجتماعی پایین بودند داشت. امام، طی سالهای زیادی، غلامانی را تربیت کرد و به مناطق مختلف فرستاد و آنها باب تشیع را در مناطق مختلف جهان باز کردند. امام سجاد (علیه السلام) در این دوره عالمان بزرگ اهل سنت، مانند سعیدبن جبیر، سعید بن مسیَب و دیگران که به فقهای سبعه مدینه مشهورند را مورد توجه قرار داد. تا جایی که ابن شهاب زُهری که تدوینگر سنت اهل سنت می باشد هفت سال در محضر امام سجاد (علیه السلام) تلمذ نموده و درس خوانده است.

در این دوره اهل سنت به شدت احساس فقر می کنند زیرا تا آن دوره حاکمانشان را حاکمانی می دیدند که جایگاه رسول الله را دارد اما عملاً می دیدند که آنها در حال ظلم به مردم و فسق و فجور هستند. آرام آرام اهل سنت و عالمانشان به ائمه نزدیک می شوند و سعی می کنند رابطه خود را با حاکمان وقت، جدا کنند. در دوره امام سجاد (علیه السلام) هیچگونه زمینه خاصی مربوط به گسترش تشیع پیدا نشد. امام فقط در مقام بیان مواضع رسول الله بود و اینکه از اصل اسلام دفاع کند. در همین دوره بعضی از خلفای بنی امیه می آمدند در مکه و مدینه و رسماً و آشکارا در میان مردم مشروب می خوردند و حتی مدعی بودند که در عمر خودشان دو رکعت نماز نخواندند. چیزهایی که انسان اگر بخواهد اطلاعات دقیقی از وضعیت امویان در آن دوره پیدا کند باید به کتابهای تاریخی که از جمله آنها اغانی ابوالفرج اصفهانی هست مراجعه کند. مرحوم شیخ عباس قمی کتابی به نام تتمه المنتهی دارد. دو جلد اول کتاب منتهی الآمال مربوط به زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام می باشد، یک جلد دیگر هم به نام تتمه المنتهی می باشد. در آنجا شیخ عباس قمی تاریخ خلفا را مطرح کرده به صورت مختصر و موجز گزارشی از خلفای اموی و عباسی را آورده است. در آنجا اگر به بخشی که مربوط به امام سجاد و امام باقر (علیهما السلام) یعنی در دوره هشام بن عبدالملک به بعد که خود هشام، بیست سال حکومت کرد بعد از او ولید بن عبدالملک بعد از او سلیمان بن عبدالملک بعد از او عمربن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک مراجعه بفرمائید اطلاعات دقیقی از وضعیت ناهنجار حکومت در دوره امام سجاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) خواهید یافت.

* **ادامه حرکت امام سجاد علیه السلام**

بعد از اینکه امام سجاد (علیه السلام) توانست عالمان اهل سنت را از دامان حاکمان ظالم جدا کند نوبت به امام باقر (علیه السلام) رسید. تا سال 94 هجری امام سجاد (علیه السلام) زنده بودند و امورات مسلمانان را رسیدگی می کردند. از سال 95 تا 114هجری قمری امامت شیعیان بر عهده حضرت امام باقر (علیه السلام) افتاد. در این دوره خلاء پیشوائی در میان مسلمانان کاملاً مشهود بود. مسلمانان مطمئن بودند که حاکمان اموی لیاقت پیشوایی مسلمانان و جانشینی رسول الله را ندارند. از این دوره بود که امام باقر (علیه السلام) مسئله نص بر امامت امام علی (علیه السلام) و بعد از ایشان فرزندانشان و بعد موروثی بودن این امامت که از امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) و بعد امام حسین (علیه السلام) و بعد امام سجاد (علیه السلام) و در حال حاضر امام باقر (علیه السلام) اعلام می کرد که من حجت خدا هستم. این دوره در تاریخ تشیع، بسیار مهم است. دوره ای که شیعیان متوجه شدند که باید امام دارای دو ویژگی بسیار مهم علم و عصمت می باشد. علمی که در آن هیچگونه خطائی وجود ندارد و مطلق هم هست. حداقل اثری که در علم امام وجود دارد این است که امام باید تمام اموراتی که مربوط به هدایت مردم است را بدون اینکه خطائی کند دارا باشد که این به معنای عصمت امام می باشد.

این دوره، دوره ای بود که برای اولین بار، تشیع رسماً اعلام موضع خودش را به صورت خیلی آشکارا در میان جوامع مختلف اعلام کرد و آن موضع این بود که پیشوای مسلمانان باید دارای علم و عصمت باشد. امام باقر (علیه السلام) کار خودش را آغاز کرد، نظرات امام باقر (علیه السلام) در بسیاری از بلاد منتشر شد.

اتفاق عجیب آن بود زمانی که از ابوحنیفه به عنوان بزرگترین فقیه عراق دعوت کردند که مقام قاضی القضات عراق را به دست بگیرد او قبول نکرد و حاضر نشد که به این مقام سرسپرده شود و در دوره قبل از آن زمانی که زید بن علی، فرزند امام سجاد (علیه السلام) انقلاب کرد و شورشی بر ضد حاکم کرد، ابوحنیفه به او متمایل شد و با او بیعت کرد و بعد که این انقلاب شکست خورد ابوحنیفه از عراق فرار کرد به حجاز آمد و در مکه متحصن شد، آنجا بود که با امام باقر (علیه السلام) آشنا شد و دو سال در محضر امام باقر (علیه السلام) درس خوانده و شیفته امام باقر (علیه السلام) شده است. جمله ای مشهور دارد و آنکه: لولا السنتان لهلک النعمان اگر آن دو سال نبود ابوحنیفه هلاک شده بود. برخی ها تصور می کنند این دو سال، مربوط به آن دوره ای است که با امام صادق (علیه السلام) ارتباط داشته است! خیر، این دو سال مربوط به زمانی است که ابوحنیفه از عراق فرار کرد و آمد در مکه و آنجا به محضر امام باقر (علیه السلام) می رسید و شگفت زده از آن علوم فراوانی بود که از امام باقر (علیه السلام) دریافت می کرد.

* **معروف ترین لقب امام**

امام، معروف بود به باقرالعلوم. در گزارشها و روایاتها آمده که: این لقب از سوی پیامبر برای امام باقر (علیه السلام) منصوب شده بود. در گزارشهای تاریخی دارد که: وقتی هشام بن عبدالملک انتقاد می کند به زیدبن علی و از برادرش امام باقر (علیه السلام) با بدی یاد می کند می گوید چگونه است آن بقره؟ زید بن علی دفاع می کند و از امام باقر (علیه السلام) به عنوان باقر العلوم یاد می کند و هشام را بسیار تحقیر می کند. این معلوم می شود که از همان دوره امام به باقر العلوم مشهور بوده است و در دوره خودش حتی برادرش امام را با باقر العلوم مدح و ثناء کرده و در برابر دشمن، از امام باقر (علیه السلام) دفاع کرده است.

در دوره امام باقر (علیه السلام) اتفاق دیگری هم افتاد و آن هم این بود که برای اولین بار، مناسک حج در میان شیعه و سنی تفاوت پیدا کرد. تا آن دوره، شیعیان هم حج را مانند اهل سنت انجام می دادند و به دلیل ترس فراوانی که از بنی امیه بود اهل بیت به صلاح نمی دیدند که شیعیان مانند رسول الله حجشان را به جا بیاورند، اما از این دوره به بعد امام باقر (علیه السلام) مجال بسیاری پیدا کرد و توانست آن حج رسول الله را به مردم بیاموزد و شیعیان برای اولین بار، مناسکشان با اهل سنت متفاوت شد.

* **اثبات خلافت بلا واسطه امیرالمومنین و عصمت ائمه**

دو اتفاق تا به حال خدمتتان عرض شد. اولین مطلب خیلی مهم آنکه تاکید بر امامت بلافصل امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول الله و جانشینی فرزندان امیرالمومنین در جایگاه ایشان از سوی امام باقر (علیه السلام) برای اولین بار در میان جوامع مختلف منتشر شد و دفاع شد و ثانیاً بحث از صفات و اوصاف ویژه امام همچون علم امام و عصمت امام در دوره امام باقر (علیه السلام) اوج گرفت. مرحوم شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات اینگونه می نویسد: شیعه آنگونه هست که باید قائل باشد به امامت بلافصل امیر مومنان بعد از رسول الله و داشتن امام منصب علم مطلق و عصمت. تعریف یک شیعه را در این سه گزینه دانست که اولاً امامت بلافصل را قائل باشد و ثانیاً علم امام و عصمت امام را قبول داشته باشد. در دوره امام باقر (علیه السلام) این جریان شکل قدرتمند خودش را پذیرفت و بحث سومی که امام خیلی جدی به آن وارد شد، مسئله مناسک حج بود که در این دوره مناسک حج به صورت جدی با اهل سنت متفاوت گردید.

* **حضور امام در مراسم حج و تبیین احکام**

نکته بعد در مورد امام باقر (علیه السلام) حضور ایشان در حج شریف است. در آن دوره، شخصیتهای بسیاری از ممالک اسلامی به زیارت خانه خدا و انجام حج مبادرت می ورزیدند و وقتی با امام باقر (علیه السلام) روبرو می شدند، عظمت و جایگاه فرزند رسول الله را کامل درک می کردند. امام در این دوره به روایتهایی اشاره می کند که در دوره های قبل آنطور که باید و شاید نتوانسته بودند به آنها اشاره کنند.

یکی از مباحث، تیمم است آن تیممی که مانند رسول الله می باشد را امام اعلام کرد و این موجب شگفتی عالمان و فقیهان آن دوره گردید. امام در این دوره قیاسی که از سوی برخی از فقهای عراق مانند ابوحنیفه مطرح شده بود را به شدت سرکوب کرد و او را تخطئه کرد. امام تاکید می کرد که هر کس بر قیاس اعتنا بکند و آن را عمل بکند باعث می شود که دین پیغمبر را نابود کند. این دوره، دوره ای است که مدارس فقهی اهل سنت به آرامی شکل خودشان را می گیرد و به شدت، بحثهای فقهی در میان جوامع اسلامی در تکاپوست.

امام باقر (علیه السلام) بحث مسح علی الخُفّین را نقد می کند چیزی که از سوی اهل سنت پذیرفته شده بود که مسح بر کفش را انجام دهند. اما امام در همین دوره به شدت از این فتوای اهل سنت انتقاد می کند و می گوید: مسح باید بر روی پا باشد نه بر روی کفش یا خُفّین.

مسئله دیگری که امام خیلی روی آن تاکید داشتند حرمت نبیذ بود؛ برخی از فقهای اهل سنت قائل بودند که مشروب خوردن حلال می باشد. امام باقر (علیه السلام) حرمت آن را اعلام کرد و هیچگونه تردیدی در این قضیه راه نداد. جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در نماز، از مواردی بود که از سوی امام باقر (علیه السلام) رسماً اعلام شد و اینکه بعدها شعار شیعیان شد که باید در نماز وقتی وارد سوره حمد می شوند بسم الله الرحمن الرحیم آن را بلند بگویند، گرچه در نماز ظهر و عصر مامور به اخفات هستیم.

مورد دیگری را که امام باقر (علیه السلام) در دوران خودش بر آن تاکید کرد: عبارت حیّ علی خیرالعمل در اذان می باشد؛ ایشان، اذان در زمان رسول الله را با عبارت حیّ علی خیرالعمل می دانست نه اینکه در اذان صبح بگویند: الصّلاةُ خیرٌ من النّوم. موارد دیگری از مسائل فقهی وجود دارد که برای اولین بار از سوی امام باقر (علیه السلام) مطرح شد.

* **کتب مفید درباره امام باقر علیه السلام**

شما می توانید به کتاب نخستین اندیشه های شیعی، تعالیم امام محمد باقر (علیه السلام) که از سوی دکتر اُرُزینا آرلانانی که ترجمه آقای فریدون بدره ای است مراجعه کنید؛ این کتاب در آبان ماه سال1381جایزه کتاب سال ولایت جمهوری اسلامی ایران شد و خانم لانانی به ایران آمد و این جایزه را دریافت کرد، ایشان در لندن زندگی می کند و به دلیل مباحث تخصصی که در حوزه مطالعات اسلامی داشته به این کتاب روی آورده و این کتاب پایان نامه دکتری ایشان می باشد.

از جمله کتابهایی که خوب است برای زندگی امام باقر (علیه السلام) به آنها رجوع کنید کتابی است که از سوی آقای قرشی نوشته شده است، استاد عزیز جناب آقای قرشی شخصیتی عراقی بود که برای تمام دوازده امام کتاب دارد که بسیاری از کتابهایش در ایران ترجمه شده است. ایشان برای امام باقر (علیه السلام) نیز کتابی نوشته است که متاسفانه هنوز در ایران ترجمه نشده است این کتاب هم از کتابهای قابل اهمیت است گرچه به زبان عربی است و ان شاءالله به زودی ترجمه فارسی آن توسط محققان حوزه و دانشگاه مورد توجه قرار بگیرد.

* **مقدمه**

جلسه دوم از سلسله مباحث زندگانی و شخصیت امام باقر(علیه السلام) را در این جلسه پی می گیریم. همانطور که عرض شد، امام باقر (علیه السلام) پنجمین امام از ائمه اثنی عشر و یکی از چهارده معصوم می باشد؛ کنیه ایشان ابوجعفر است و برای اینکه با امام جواد (علیه السلام) که کنیه ایشان هم ابوجعفر، می باشد، تفاوتی داشته باشد، امام جواد (علیه السلام) را ابو جعفر ثانی می نامند و اگر ابو جعفر مطلق آمد منظور امام باقر (علیه السلام) است؛ نقش انگشتری ایشان هم بنا بر روایت ابن عساکر ( القوّه لله جمیعاً )است.

بنابر اشهر اقوال، تولد امام باقر(علیه السلام) در سال 57 هجری قمری بود و وفات ایشان هم در سال 114 هجری قمری است و مدت عمر ایشان 57 سال است و مدت امامت ایشان نیز 19 یا 20 سال می باشد. ایشان، چهار سال از زندگی شریفشان را در حیات جدش ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) و 37 سال را در کنار پدر بزرگوارش امام سجاد( علیه السلام) گذراندند و همچنین در طول این سالها با ده تن از خلفای بنی امیه معاصر بود یعنی از دوره معاویه اولین خلیفه اموی، لعنت الله علیه تا هشام بن عبدالملک که آخرین پادشاهی بود که ایشان درک کرد و توسط همین هشام امام مسموم شد و به شهادت رسید. حاکمان آندوره عبارت بودند از: ولیدبن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمربن عبدالعزیز، یزیدبن عبدالملک، هشام بن عبدالملک.

آنچه از منابع معتبر به دست می آید، این است که:بیشتر دوران زندگی امام باقر( علیه السلام) در مدینه به نشر معارف دینی و ارشاد شیعیان و تربیت شاگردان گذشت. کلینی نقل می کند که یک بار در دوران هشام بن عبدالملک، امام و فرزندش امام صادق( علیه السلام) از مدینه به شام احضار شدند، این ماجرا بعد از مراسم حج که هشام و امام باقر هر دو در آن حضور داشتند روی داده است و ظاهراً قصد هشام از این کار ارعاب امام بوده است. بیهقی نقل میکند که: چنین سفری در زمان هارون خلیفه عباسی هم روی داده است.

* **سیره سیاسی امام**

در مورد شیوه سیاسی امام، می توان گفت: امام به عنوان بارزترین شخصیت اهل بیت، از نظر سیاسی کاملاً تحت مراقبت بود. طبعاً از نظر سیاسی، بسیاری از مردم و مخالفان بنی امیه به امام روی می آوردند و به همین جهت هم بود که حکومت مراقب امام بود، مخصوصاً به سبب وضع خاصی که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) پیش آمد امام باقر (علیه السلام) بیشتر روش تقیه را پیش می گرفت و به تبیین مبانی نظری خویش در قالب درس می پرداخت.

همه فعالیتها و جزئیات زندگی آن حضرت در منابع تاریخی ذکر نشده است و دقیقاً نمی توان اقدامات سیاسی چندانی را از حضرت سراغ گرفت، با این وجود چند گزارش می باشد که قابل اشاره می باشد.

در گزارشی که مرحوم کلینی و ذهبی آورده اند آمده است که: هشام بن عبدالملک در موسم حج در مسجدالحرام امام باقر( علیه السلام) را دید که در حال طواف است و مردم هم بر گرد او حلقه زدند، این توجه و علاقه مردم نظر او را جلب کرد، هشام از اطرافیان خود پرسید ایشان کیست؟ پاسخ دادند که او محمد بن علی است، شگفت زده شد و گفت: این همان کسی است که مردم عراق شیفته و فریفته او شده اند، یا در گزارش دیگری دارد که هشام گفت: او امام مردم عراق است.

در روایت دیگری که مرحوم کلینی آورده است آمده که هشام، گویا بعد از همین مراسم حج بوده است که امام باقر (علیه السلام) را همراه با فرزندش امام صادق علیه السلام به شام یعنی پایتخت ممالک اسلامی فرا خواند. امام هنگام ورود به مجلس بر خلاف رسم متعارف که اول به خلیفه سلام می کنند و او را امیرالمومنین می خواندند و به او احترام ویژه می گذاشتند، بر همه اهل مجلس یکجا سلام کرد و بدون اجازه خلیفه در گوشه ای نشست. هشام عصبانی شد و از امام انتقاد کرد که چرا شما مردم را به امامت خودت می خوانی؟ حاضران در مجلس هم بنابر قرار قبلی همین شیوه را به کار گرفتند. امام، صریحاً از جایگاه اهل بیت پیامبر در دین اسلام دفاع کرد و فرمود: اهل بیت، عهده دار هدایت مردم می باشند همچنین صراحتاً از گذرا بودن حکومت امویان هم پرده برداشت. هشام آنقدر عصبانی شد که ابتدا امام را به زندان افکند ولی بعد ناگزیر شد که امام را آزاد کند و به مدینه برگرداند. از این دو گزارش برمی آید که امام (علیه السلام) در دعوت مردم به سوی امامت اهل بیت هیچگونه کوتاهی نمی کردند و آشکارا بر حقانیت اهل بیت تکیه می کردند و نکته قابل دقت این است که تاثیر امام در بخشی از سرزمینهای اسلامی غیر قابل انکار است، بخش زیادی از سرزمینهای اسلامی همچون عراق و حجاز تحت تاثیر فرمایشات امام باقر (علیه السلام) بودند تا جایی که خلیفه اموی از حضرتش می ترسید و در مقام کنترل ایشان بر می آمد.

در گزارش دیگری که ابن ابی الحدید در جلد یازده کتابش آورده، این گونه نقل شده است که: امام به افشاگری کارهای امویان از ابتدا تا روزگار خودش پرداخت و شیوه های حکام اموی را در بازداشتن مردم از گرایش به اهل بیت، ساختن احادیث دروغین، آزار رساندن به شیعیان، تخریب شخصیت امامان اهل بیت و به شهادت رساندن آنها آشکار کرد؛ امام در این گفتار از تاریخ سراسر رنج و ناملایم بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سخن گفته است، به دوره امامت حضرت علی (علیه السلام) و ضدیتهای معاویه با آن حضرت، دوران امام حسن (علیه السلام) و خیانت مردم به او که به صلح با معاویه منجر شد، دعوت مردم کوفه از امام حسین (علیه السلام) و پیمان شکنی آنها اشاره کرده و از راویان دروغ پردازی که با دریافت مال به سود امویان حدیث سازی می کردند و نیز آزارهای گوناگونی که بر دست حکام اموی بر پیروانش رفته شکوه کرده است؛ انتقاد صریح امام از خلیفه اموی در برخی موارد و در حضور طرفداران او و نهی برخی شیعیان از قبول مناصب رسمی دولتی از آن رو که ممکن است در اقدامات نابجای حاکمان ظالم شریک شوند و تکریم او از برادرش زید نیز از جمله گزارشهایی است که نشان می دهد امام اقدامات سیاسی در جهت مبارزه با بنی امیه داشته است. با این همه، امام باقر(علیه السلام) از هرگونه اقدام سیاسی عمومی پرهیز می کرد و به پیروان نزدیک خویش می فرمود که اعتماد کافی به مردم عراق ندارد.

هنگامی که بُرِید عِجلی از بسیاری شیعیان در عراق و آمادگی آنها برای فرمانبرداری از امام سخن می گفت آن حضرت ضمن تایید کثرت شیعیان، عدم اعتماد خود را به آنها بیان و تصریح کرد که هنوز شرط لازم برای فداکاری در راه حق را احراز نکرده اند. این گزارش در کتاب وسائل الشیعه مرحوم شیخ حر عاملی در جلد3 صفحه 425 نقل شده است. به علاوه امام هر جا که مصلحت امت ایجاب می کرد از راهنمایی حاکمان اموی نیز دریغ نداشت؛ توصیه امام باقر (علیه السلام) به عبدالملک مروان برای ضرب سکه به جای استفاده از سکه های رومی در پاسخ به تهدید امپراطور روم در برخی از منابع نقل شده است؛ نکته جالب توجه در این ماجرا آن است که عبدالملک نه از روی رغبت، بلکه از روی ناچاری، حضرت باقر (علیه السلام) را با احترام به شام آورد و آن حضرت با تاکید بر حقانیت اسلام او را به این شیوه راهنمائی کرد.

* **نهضت علمی امام باقر ( علیه السلام)**

در دوره امام باقر (علیه السلام) شخصیتهای بسیاری به محضر امام می رسیدند و از ایشان کسب فیض می کردند. ابوحنیفه دو سال در مکه به محضر امام باقر (علیه السلام) رسید و اینگونه شیفته و شگفت زده از فرمایشات امام باقر(علیه السلام) بود که این جمله را می گفت لولاالسّنتان لهلک النّعمان اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک شده بود، نعمان نام کوچک ابوحنیفه است.

از جمله یاران امام باقر(علیه السلام) در این دوره جابربن یزید جُعفی، می باشد. در گزارشهای بسیاری آمده است که جابر سی هزار حدیث از امام باقر (علیه السلام) را حفظ کرده بود و در برخی از این روایات به شدت اهتمام داشت که فاش نشود و علت آن این بود که امام باقر (علیه السلام) آنان را از اسرار آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانست و تاکید کرده بود که فاش شدن این روایات باعث دردسر شیعیان و امام باقر(علیه السلام) خواهد شد. در گزارشی دارد که جابربن یزید جعفی به بیابانها می رفت و سر در چاه می کرد و این روایاتی را که نمی توانست به کسی از مردم بگوید به چاه می گفت. در این دوره شاعرانی همچون کُمِیت که از برجسته ترین شعرای شیعه می باشند در نشر افکار شیعه و ترغیب به سوی ائمه اهل بیت علیهم السلام حرکت می کردند؛ در این دوره شکل گیری مجدد مکتب تشیع آغاز شد. مباحث فقهی تشیع در این زمان، کاملاً شروع به تدوین شدن کرد. شاید تا آن زمان، مناسک حج شیعیان، شبیه اهل سنت بود اما مناسک حج، از این دوره کاملاً شکل خودش را به صورت حقیقی تغییر داد و شیعیان از حالت تقیه خارج شدند و آن مناسک حقیقی اسلام را دیگر به راحتی انجام می دادند. در این دوره امام باقر (علیه السلام) به جایگاه امام، به عنوان شخص معصومی که دارای علم مطلق می باشد اشاره می کند؛ امام را حجت و نماینده خدای متعال بر روی زمین می انگارد و به تمام انسانها سفارش می کند که برای دریافت حقایق دینشان به امام مراجعه کنند.

* **به کارگیری روشهای مختلف، برای جذب شیعیان**

در این دوره امام باقر (علیه السلام) روشهای مختلفی را برای جذب شیعیان و مسلمانان به کار گرفت. معجزات بسیاری که از امام نقل شده است که مرحوم علامه مجلسی در جلد چهل و ششم بحارالانوار، بخشی از آن معجزات را آورده است. در روایتی آمده است که امام در مسجدالنبی مشغول آموزش به شیعیان بودند که از سوی یکی از شیعیان، معجزه ای در خواست شد. امام همان گونه که سخن می گفتند، غیب شدند و آن شخص می گوید: من صدای امام را می شنیدم اما دیگر شخص امام را نمی دیدم. بعد از مدتی امام دوباره ظاهر شد و من پی بردم که امام معجزاتی دارد که از دست بسیاری از انسانها بر نمی آید؛ معجزات دیگری وجود دارد که می توانید به کتابهایی که در این زمینه نگارش شده مراجعه فرمائید.

* **سیره اخلاقی امام باقر**

سیره اخلاقی امام، آنگونه بود که یکی از زاهدان بزرگ عالم اسلامی خوانده می شدند. هُجویری از صوفیان قرن چهارم می باشد که از امام، به عنوان برهان ارباب مشاهدت و امام اولاد نبی و گزیده نسل علی تعبیر کرده است.

به گفته ابن حجر هیثمی امام باقر (علیه السلام) در ترسیم مقامات عارفان و بیان حقایق عرفانی سخنانی دارد که زبان از وصف آن عاجز است. کلینی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: پدرم همواره ذکر خدا می گفت و افراد خانواده خود را هم به این کار سفارش می کرد؛ در سفر حج او را دیدند که غسل کرد و با پای برهنه وارد منطقه حرم شد، چون به مسجدالحرام رسید به کعبه نگریست و با صدای بلند گریه کرد، آنگاه طواف کرد و بعد از نماز سر به سجده نهاد، هنگامی که سر از سجده برداشت محل سجده از بس که امام گریه کرده بود خیس و مرطوب شده بود. امام در برابر مصائب تسلیم بود و همواره می ترسید که مبادا نعمتهای خدا را ناسپاسی کرده باشد. زمانی که یکی از افراد خانواده امام بیمار شد و سپس در گذشت، امام که از بیماری او ناراحت بود بعد از مرگ وی هرگز اظهار جزع نکرد و فرمود: آنچه را دوست می داریم از خدا می خواهیم اما وقتی آنچه برای ما ناگوار است روی دهد نسبت به آنجه خدا برای ما پسندیده است مخالفت نمی کنیم؛ آن حضرت در برابر دوستان فروتنی می کرد و بد زبانی افراد را نادیده می گرفت. نقل است که امام باقر (علیه السلام) در شبانه روز، صد و پنجاه رکعت نماز می گذارد و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که پدرش را بنابر وصیت خود او در جامه ای که هنگام نماز بر تن می کرد به خاک سپردند. سُفیان ثوری از برجسته ترین صوفیان آن زمان است، روزی از کنار باغهایی که امام در آن مشغول به کار بود می گذشت. به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: اگر در این حالت شما از دنیا بروید در بدترین حالت از دنیا رفته اید، چون برای مال دنیا اینگونه عرق می ریزید و اینگونه سختی می کشید در حالیکه می توانستید از زمان خودتان استفاده کنید و در راه عبادت خدا مشغول باشید؛ این طعنه سفیان ثوری باعث شد که امام پاسخ او را بدهد و فرمود: اگر در این حالت از دنیا بروم در راه جهاد خدا از دنیا خواهم رفت؛ الکادُّ لعیاله کالمجاهد فی سبیل الله کسی که برای تامین معیشت زن و بچه اش فعالیت می کند، مانند یک مجاهد در راه خدا می باشد، امام فرمود: اگر این لحظه از دنیا بروم در راه جهاد در راه خدا از دنیا رفته ام زیرا فعالیت می کنم تا محتاج همچون تویی نشوم. آموزه ای مهم بود در زندگی امام و آن اینکه مسلمان در زندگی خویش باید زمان را به سه بخش تقسیم کند آنگونه که امیرمومنان علیبن ابیطالب (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده است: للمومن ثلاثُ ساعات مومن زمانش را به سه بخش تقسیم می کند ساعةٌ لمناجاة الله و ساعةٌ یَرُمُّ به معاشَه و ساعةٌ یُخَلّی فیها بین نفسهِ و بین العزّتها فیما یحلُّ و یَجمُل بخشی از روزش را به مناجات خدا می پردازد و بخشی از روزش را در پی معیشت زندگی خود می کوشد و سومین بخش آن را برای لذت نفس و برای خوشی در دنیا وقت می گذارد و این خوشگذرانی باید دو شاخصه داشته باشد؛ اول اینکه حلال باشد و دوم زیبا باشد. در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) است که اگر کسی در دنیای خودش لذت نبرد، توانایی ندارد حتی مناجات راه خدا و حتی معیشت زندگی خودش را تامین کند. امام در دوره خودش به شدت تاکید کرد که مومن علاوه بر اینکه به زندگی و معیشت می پردازد به مناجات هم می پردازد و لذت نفسانی هم می برد.

به امید آنکه بتوانیم در زندگی خویش تابع حضرات معصومین و علی الخصوص تابع امام باقر (علیه السلام) باشیم.

در این جلسه به فضل الهی به بیان مباحثی درباره زندگی امام جعفر صادق علیه السلام پیشوای ششم شیعیان و بنیانگذار فقه جعفری اشاره خواهیم کرد؛ سعی می نمائیم که مباحث مربوط به زندگانی و شخصیت امام صادق علیه السلام در سه جلسه مورد اشاره قرار بگیرد، در این بخش شرح حالی از آغاز تولد ایشان و گزارشی از القاب و کنیه های ایشان و شرایط سیاسی و اجتماعی و فضای علمی و فرهنگی عصر امام را بررسی خواهیم کرد.

* **دوران تولد و شخصیت امام**

امام در سال 80 قمری به دنیا آمدند و در سال 148 قمری مسموم شده و به شهادت رسیدند. مورخان و نویسندگان در مورد سال تولد امام، اختلاف دارند و از سال80 تا 86 قمری مورد اختلاف است؛ دسته ای از پرآوازه ترین نویسندگان و مورخان شیعی تولد امام را به سال 83 رسانده اند. بزرگانی چون مسعودی، شیخ مفید، طبرسی، ابن شهرآشوب مدعی و معتقد هستند که امام در سال83 قمری به دنیا آمدند.

امام در ماه ربیع الاول و احتمالاً در 17 ربیع الاول در همان روزی که پیامبر گرامی اسلام به دنیا آمده است ایشان هم متولد شده اند؛ مادر امام فاطمه مُکَنّی به امّ فَروه دختر قاسم بن محمد ابی بکر یکی از فقهای مدینه می باشد. ام فروه، هم از نظر پدر و هم از نظر مادر نوه ابوبکر خلیفه اول می باشد و شاید به همین سبب امام صادق علیه السلام فرموده باشد که: ولدنی ابوبکر مرّتین ابوبکر مرا دو مرتبه به دنیا آورد چون امّ فروه، دختر قاسم بن محمد ابی بکر و مادر امّ فروه نیز اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی بکر می باشد و از دو طریق، مادر ایشان به ابوبکر ملحق شده است. گرچه این گزارش را عوالم العلوم مرحوم بحرانی آورده است و از حیث سند آنچنان قابل تکیه نمی باشد. ام فروه را از پرهیزگارترین زنان زمانه خودشان دانسته اند.

* **القاب امام**

امام صادق علیه السلام را به القاب و کنیه های متعددی توصیف کرده اند از ابو حمزه ثمالی از امام سجادعلیه السلام نقل شده است که لقب امام صادق را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم برای امتیاز امام از یکی از نوادگان همنامش به نام جعفربن محمد مشهور به جعفر کذاب که به ناحق دعوی امامت می کرد به او داده شده است. بعدها جعفر کذاب، فرزند امام هادی علیه السلام، ادعای امامت ناحقی می کند. امام صادق علیه السلام هم که نامش جعفر بوده به نام جعفرصادق مشهور شده است. این از حیث روایت می باشد اما در تاریخ علت اینکه به نام امام صادق علیه السلام مشهور شده است گزارشی است که منصور دوانقی خلیفه عباسی امام را صادق نامیده و علت آن را این می داند که امام در مشخص شدن قبر مولایمان امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام نقش مستقیم داشت. چون تا دوره امام صادق علیه السلام این قبر مخفی بوده و بعد در زمان امام صادق علیه السلام این قبر آشکار می شود و منصور دوانقی امام را صادق می نامد و او را در چنین ادعایی تصدیق می کند. امام علی علیه السلام در شبی که از دنیا می رفت به فرزندانش وصیت کرد: که مرا شبانه دفن کنید و محل قبر مرا مخفی نگهدارید زیرا دشمنان بسیاری دارم که شاید بعد از مرگ من به قبر من تعرض کنند و هتک حرمت نمایند و این قبر در حدود صد سال مخفی بود و در دوره امام صادق علیه السلام این قبر آشکار شد. در حال حاضر نیز برخی از اهل سنت، همچون ابن تیمیه ناصبی مدعی است که: نجف محل قبر امام علی علیه السلام نمی باشد و امام علی در خود کوفه در لای یکی از دیوارهای دارالاماره کوفه مخفیانه دفن شده است. این ادعای گزاف او، به دلیل این است که قائل به مرجعیت علمی و به صادق بودن امام صادق علیه السلام نیست. از آن روی است که در برابر دیدگاه و نظر امام صادق علیه السلام می ایستد.

امام، القاب دیگری هم دارد از جمله صابر، فاضل، طاهر و کامل، مشهورترین لقب امام همان لقب صادق می باشد که از سوی همه عالمان جهان اسلام مورد تصدیق قرار گرفته است.

* **دوران زندگی**

امام صادق علیه السلام در مدینه در خاندانی نامدار و مشهور در علم و تقوا و ادب به دنیا آمد؛ ایشان بخشی از عمرش را در محضر امام زین العابدین علیه السلام بود. درباره امام صادق علیه السلام و مرجعیت ایشان میان اعضای خانواده و میان بنی هاشم اختلافی نبود.

* **سیره سیاسی امام صادق علیه السلام**

امام از انتقاد به خلفا و گفتن آنچه می دانست، کوتاهی نمی کرد ولی مراقب بود که خلفا ایشان را به بهانه فعالیتهای سیاسی مورد آزار و اذیت قرار ندهند؛ درباره روابط خلفای اموی با امام صادق علیه السلام اطلاعی در دست نیست اما به نظر میرسد که امام، اعتنائی به قدرت و سطوت آنان نداشته است. یک وقت که هشام بن عبدالملک و برادر او مَسلمه به حج رفته بودند امام صادق علیه السلام در مکه برای مردم، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت و خاندان او را از برگزیدگان خلق و بهترین بندگان خدا و سزاوار پیروی می خواند و تصریح می کرد که دشمنان ایشان به عاقبتی ناخوش گرفتار خواهند شد. این سخنان، چنان بر هشام گران تمام افتاد که چون به دمشق بازگشت والی مدینه به دستور او امام محمد باقر و جعفربن محمدٍالصادق علیهما السلام را نزد خلیفه فرستاد. مقصود هشام از این کار علاوه بر تحقیر امام آن بود که ایشان را در شام نگهدارد، امّا بعد از اینکه از گرایشات مردم به امام صادق علیه السلام و به اهل بیت ترسید امام را به حجاز برگرداند. روزگاری هم که نشانه های سقوط امویان آشکار شد، امام صادق علیه السلام به تکاپویی برای مقابله مستقیم و اِعمال امامت عامّه که بسیاری از گروههای مخالف به آن معتقد بودند برنخواست. عجیب است که با همه علاقه ای که به عموی خویش زیدبن علی علیه السلام داشت و یک وقتی حتی زید هم امام صادق علیه السلام را به قیام تشویق کرد و گفته بود که اجازه دهد با او به جهاد بیعت شود یا خود با زید به جهاد برخیزد، امام علیه السلام قبول نکرد و مخالفت کرد و حتی فرمود: زید، مقتول و مسلوب خواهد شد؛ گفته اند که چون زید قیام کرد خاندان خویش را به امام صادق علیه السلام سپرد و پرداخت همه دینها و قرضهایش را هم بر ذمه امام صادق علیه السلام گذاشت. امام می فرمود که دوست دارم از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که خروج می کند، نگهداری خاندانش را بر عهده بگیرم. سالهای بعد، پس از آنکه ولید بن عبدالملک به قتل رسید و گروهی از بزرگان هاشمی همچون ابراهیم بن محمد بن علی که معروف به ابراهیم امام بود و رهبری جنبش عباسیان را در آن30 سال خاموش و زیرزمینی، به دوش گرفته بود و منصور دوانقی و برادرش سفّاح و عبدالله بن حسن، نوه امام حسن مجتبی علیه السلام و دو پسرش محمد و ابراهیم، اینها همه در ابوا، منطقه ای بین مکه و مدینه گرد هم آمدند تا درباره حکومت و خلافت آینده با هم مشورت کنند. در آن جلسه، عبدالله بن حسن، افراد حاضر را به قبول امامت و مهدویت پسر خویش محمد که معروف بود به نفس زکیه واداشت.

امام صادق علیه السلام هم که به اجبار به آن مجلس دعوت شده بود با این قضیه مخالفت کرد و محمدبن عبدالله که معروف به نفس زکیه بود را نه امام و نه مهدی و نه شایسته قیام خواند و عبدالله آن قدر ناراحت شد که امام صادق علیه السلام را به حسادت متهم کرد و امام صادق علیه السلام در برابر این جسارت ایشان اینگونه فرمود: اگر حکومتی هم تشکیل شود و اگر کسانی هم قرار باشد بر سر کار بیایند این سفّاح و منصور دوانقی هستند که حکومت را به دست خواهند گرفت. این حرف امام مورد تعجب بود چرا که آن موقع سفّاح و منصور دوانقی جایگاهی نداشتند و جوان بودند، اما امام از آینده به صورت علم غیب خبر داد.

آنچه درباره پیش بینی خلافت منصور عباسی توسط امام و اطلاق لقب صادق بر امام توسط منصور دوانقی به روزگار خلافتش می باشد مربوط به همین قضیه است زیرا سالهای قبل امام صادق از حکومت و خلافت منصور خبر داده بود و بعدها منصور در دوران خلافت امام را هم صادق می نامد؛ اما نکته ای که قابل دقت است این است که امام صادق علیه السلام در تحولات سیاسی این دوران و کوششهای ضد اموی عباسیان و دیگر گروههای هاشمی هیچگونه نقش مستقیمی بر عهده نگرفت. حتی در تاریخ ذکر شده است که پس از قتل ابراهیم امام، رهبر قیام عباسیان، ابومسلم خراسانی و ابوسَلَمه خلّال که صد هزارنفر لشگر از خراسان برای فروپاشی حکومت بنی امیه روانه عراق و شام کرده بودند، به امام صادق علیه السلام نامه نوشتند.

ابوسلمه نامه نوشت و از امام درخواست کرد، امام اجازه دهد که ابوسلمه با امام بیعت کند و امام رهبریت همه این امور را بدست بگیرد. اما امام نامه را در جلوی قاصد سوزاند و به قاصد گفت: به ابوسلمه خلّال جواب نامه اش را برسان؛ جواب نامه امام همین قدر بود، زمان زمان من نیست و این لشگریان لشگریان ما نیستند همانگونه که امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام روزگاری که مردم برای اینکه با او بیعت کنند در خانه ایشان ریختند حضرت فرمود: من فتنه هایی را می بینم که مردم دلهایشان تاب نخواهد آورد و از قبول خلافت اجتناب می کرد، اما به اصرار زیاد مردم در این دوران، امام علی مجبور شد خلافت را پذیرفت و در آن دوره سه جنگ بزرگ اتفاق افتاد؛ در این زمان هم امام صادق علیه السلام با سوزاندن نامه ابوسلمه خلال فهماند که این دوره دوره ایشان نیست. در گزارشهای دیگری از این دوران ظاهر می شود که چون خلافت عباسی شروع به کار کرد، سفّاح در آن دو سالی که حکومت کرد و بعد منصور دوانقی که روی کار آمد امام صادق علیه السلام مخالفت مستقیمی با این جنبش نکرد، ولی همواره مورد سوء ظن عباس سفّاح و منصور دوانقی بود. روزگاری که امام در حِیره تبعید بود به دلیل اینکه اینها می ترسیدند امام صادق قیام کند و خلافت عباسی در خطر بیفتد امام را به حیره تبعید کردند و در آنجا احتمالاً برای اولین بار امام با شاگرد مُبرز خویش که بعدها از بزرگترین متکلمان شیعه قرار گرفت یعنی هشام بن حکم ملاقات کرد و هشام، شیفته امام صادق علیه السلام شد و بعدها از بزرگترین متکلمان شیعه قرار گرفت.

در دوره امام صادق علیه السلام چند انقلاب و شورش بر ضد بنی العباس شکل گرفت اما امام در هیچکدام از آنها شرکت نکرد،اولین انقلاب، انقلاب محمدبن عبدالله یعنی نفس زکیه می باشد؛ امام در مدینه بود و هیچگونه روی به این قیام نیاورد.

وقتی منصور عباسی عموی خویش عیسی بن موسی را به سپهسالاری لشگری گماشت و برای سرکوب قیام فرستاد دستور داد که تمام اموال طالبیان و بنی هاشم از جمله اموال امام صادق علیه السلام را مصادره کردند. امام صادق علیه السلام بعدها به حضور منصور دوانقی آمد و از او خواست که اموال خویش را پس بگیرد، اما منصور با طعنه به امام پاسخ داد و اموال را باز نگرداند مخصوصاً در این اموال چشمه ای بود به نام چشمه ابو زیاد که موسی بن عیسی آن را مصادره کرده بود و امام آن چشمه را از منصور دوانقی خواستار بود گزارشهای آن را می توانید در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی مطالعه بفرمایید.

* **سرکوب قیام نفس زکیه**

پس از اینکه قیام نفس زکیه سرکوب شد، امام صادق علیه السلام کشته های قیام را ملاحظه کردند و دیدند که بسیاری از لشکر نفس زکیه اسیر شدند و در بدترین شرایط هستند آنقدر ناراحت شد و گریه کرد که بیمار شد و سه روز در تب می سوخت. بعدها وقتی برادر نفس زکیه یعنی ابراهیم بن عبدالله، به امید اینکه شاید بتواند منصور دوانقی را از پای در بیاورد، انقلاب دیگری را در اطراف کوفه رهبری کرد، دوباره این انقلاب شکست خورد و امام صادق علیه السلام بسیار ناراحت شد. امام، همواره به تمام این سران این انقلابها تاکید می کرد که دوره دوره ای نیست که بتوان انقلاب کرد و نباید کسی انقلاب کند و اگر پرچمی در این دوره بلند شود این پرچم و اهلش طاغوت هستند. در عین حال امام وقتی کشته های آنها را می دید و وقتی وضعیت اسفبار آنها را ملاحظه می کرد بسیار بر آنها تاسف می خورد و اشک می ریخت.

در گزارشی، ابوالفرج اصفهانی آورده است که منصور دوانقی امام صادق علیه السلام را احضار کرد و گلایه بسیاری کرد که چرا شما مردم را تحریک می کنید و شنیده ام مردی از طرف شما برای دریافت زکات شیعیان مامور شده است؛ مُعَلّی بن خُنِیس از شاگردان امام صادق علیه السلام برای گردآوری زکات از شیعیان مامور بود و خبر به منصور دوانقی رسیده بود. امیر مدینه دستور داده بود که مُعَلّی بن خُنیس دستگیر شود و این اتفاق را برای منصور دوانقی ذکر کرده بودند؛ در این دوره امام تحت فشار زیادی بود، بنابر گزارشی معلّی بن خنیس را کشتند و اموال او را تصرف کردند و قاتل معلّی بن خنیس به دعای امام نفرین شد و فردای آن روز از دنیا رفت. گزارشهای بسیاری نشان می دهد منصور دوانقی یقین داشت که امام بر ضد عباسیان کاری را از پیش نمی برد ولی با این حال به شدت از امام می ترسید. ابو زهره عالم مصری که کتابی مستقل درباره زندگی امام صادق به نام الامام الصادق تالیف کرده، در کتابش ذکر می کند که: منصور دوانقی مراقب بود در دام خطایی که هشام بن عبدالملک افتاد نیفتد، زیرا هشام زید بن علی را کشت و پایه های حکومت اموی را سست کرد، منصور دوانقی هم از کشتن امام صادق علیه السلام به صورت آشکار می ترسید، زیرا پایه های حکومت بنی العباس را در خطر می دید به همین خاطر منصور خشونت و تلطف را با هم می آمیخت و گاهی تهدید می کرد و گاهی امام را بسیار بزرگ و محترم می شمرد و حتی گاهی امام را برای نماز خواندن مقدم می کرد و اموالی را هم به امام می سپرد؛ امام در عین حال، وظیفه امامت خویش را که امور هدایت مردم و رهبری فکری جهان اسلام بود را کاملاً انجام داد.

ان شاء الله در جلسات بعد، وضعیت فرهنگی، سیاسی و رفتارهایی که از امام صادق علیه السلام در دوره ایشان صادر شده است را خدمت شما سروران عزیز عرض خواهیم کرد.

* **مقدمه**

در این جلسه دوم از مباحث زندگانی و شخصیت حضرت امام صادق(علیه السلام) به بخشی از رفتارها و اخلاق فردی ایشان اشاره خواهیم کرد.

امام صادق(علیه السلام) مردی میانه بالا و گندمگون و روی گشاده بود و مویی مُجعّد و خالی سیاه بر گونه داشت. نقش انگشتر امام صادق(علیه السلام) اَنت ثقَتی فَاعَصِمنی من شرّ خلقک بود و یا در گزارش دیگری دارد که اللهم اَنتَ ثقَتی فَقِنی شرّ خلقِک و یا اللهُ خالقُ کُلِّ شئٍ می باشد؛ انگشتر امام آنقدر ارزش داشت که پس از رحلتش به پنجاه دینار فروخته شد.

* **جایگاه امام در میان شیعه و اهل سنت**

امام صادق (علیه السلام) جایگاه بسیار بلندی را در میان اهل سنت و شیعه دارد. عطار در تذکرة الاولیاء دارد که صوفیه امام صادق را مقتدا و مراد و غُدوه جمله مشایخ بلکه مقتدای مطلق خود شمرده اند. آورده اند که امام از روزگار و مردم روزگار خویش دلتنگ بود و یک وقت در پاسخ سفیان ثوری که از او می خواست مردم را از فوائد انفاس خویش محروم نکند، این دلتنگی را با تعبیر فَسَدَالزّمان و تغیّرالاِخوان بیان داشت یعنی روزگار فاسد شده و دوستان ما تغییر کرده اند و دیگر ظرفیت آن کلمات و فرامین و معارف وجود ندارد.

بسیاری از آثار صوفیه روایات بسیاری از زهد و عبادت و خشوع و عزلت و خصائص رفتاری امام صادق(علیه السلام) را ذکر کرده اند؛ برای مطالعه این مطالب، می توانید به ربیع الابرار زمخشری و کتاب حلیةُالاولیاء ابو نُعَیم اصفهانی مراجعه کنید.

مالک بن انس که رهبر یکی از مذاهب فقهی اهل سنت می باشد از شاگردان امام صادق(علیه السلام) بود و از او روایتها کرده است و می گفت: امام را جز در حالت نماز یا روزه ندیده ام و چون می خواست حدیثی از رسول خدا روایت کند وضو می گرفت.

* **سخاوت امام**

حضرت امام صادق از جمله سخی ترین مردم زمان خویش بود و آنقدر سفره های اطعام امام، شهره بود که گاهی برای خاندان خویش قوتی نمی ماند؛ آنقدر از سراسر ممالک، مهمان به محضر امام صادق(علیه السلام) می آمدند که سفره اطعام امام شهره و زبانزد خاص و عام بود، می توانید به کتاب ذهبی مراجعه بفرمائید.

* **جریان فرقه اسماعیلیه**

فرزند بزرگ امام صادق اسماعیل است که بعدها فرقه ای در میان شیعیان به نام اسماعیلیه ظهور کرد که تا همین امروز هم وجود دارد. این فرقه مدعی بود که بعد از امام صادق(علیه السلام) اسماعیل، پیشوا و رهبر فکری تشیع است و چون اسماعیل سالها قبل در زمان حیات امام صادق از دنیا رفته بود، قائل شدند که اسماعیل غیبت کرده و بعد از مدتی قائل به امامت فرزند اسماعیل به نام محمد بن اسماعیل شدند. صد و پنجاه سال دوره سطر امامت اینهاست و بعد از صد و پنجاه سال جریانهای فکری اسماعیلیه در عراق و سوریه و مخصوصاً در مصر و مغرب پیگیری شد. حکومتی که اسماعیلیان در مصر راه انداختند حکومت فاطمیان بود، این حکومت بسیار مقتدر بود و بر آئین اسماعیلیه تدوین شده بود. دانشگاه الازهر مصر از جمله آثاری است که از دوره فاطمیان اسماعیلی به یادگار مانده است؛ در دوره معاصر ما بخشی از اسماعیلیان در هند و بخشی در سوریه زندگی می کنند، در ایران هم بخشی در بیرجند و محلات زندگی می کنند؛ عقائد و آثار اسماعیلیه محدود است و در حال حاضر یکی از شاخه های اسماعیلیه به نام آقا خانیه که رهبری آنها را آقاخان محلاتی چهارم به عهده دارد و در لندن دفتری دارند و پژوهشکده ای برای مطالعات اسماعیلیه در آنجا بنا نهادند که جناب دکتر مادِلُنگ و خانم رزیتا لالانی از جمله پژوهشگران آنجا هستند که کتابهایی را در زندگی و آثار اهل بیت (علیهم السلام) تالیف کرده اند.

* **فرزندان امام**

فرزندان امام صادق، اسماعیل، عبدالله، امّ فروه از فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین بودند؛ فرزندان دیگر، حضرت امام کاظم که به نام موسی مشهور است، اسحاق، محمد دیباج، فاطمه از کنیزی به نام حمیده بربریّه به دنیا آمدند.

امام کاظم در میان برادران خویش کوچک بود و احتمال امامت ایشان کمتر بود. منصور دوانقی بعد از شهادت امام صادق تصمیم داشت که جانشین امام را هم ترور کند و او را از بین ببرد به همین خاطر تلاش کرد که بفهمد جانشین امام کیست، اما به دلیل تقیه ای که امام صادق انجام داد و اینکه امام کاظم در سن جوانی به امامت رسید و برادران بزرگتری داشت و حتی در میان آن برادران، شخصیتی مثل عبدالله هم ادعای امامت کرده بود جان امام کاظم در امان ماند.

فرزندان دیگر امام عبارتند از: عباس، علی، اسماء، یحیی، فاطمه و برخی از مورخین نامهای دیگری نیز آورده اند؛ جالب اینکه خانه و وسائل امام صادق(علیه السلام) تا سال چهارصد هجری قمری همچنان در مدینه پابرجا بود یعنی دویست و پنجاه سال بعد از وفات امام درب خانه امام بسته بود و تمام آثاری که از امام باقی بود همانگونه که بود باقی مانده بود، در این سال به دستور الحاکم خلیفه فاطمی درب خانه امام را گشودند و نسخه ای از قرآن و شمشیر و لباس و تخت چوبین و بوریایی که در آن یافتند را به همراه عده ای از سادات به مصر، پایتخت حکومت فاطمیان بردند و در آنجا خلیفه، بخشی از آثار امام صادق را برداشت و بخشی دیگر را به منزل امام، برگرداند. می گویند که قطعه ای از بوریای امام را به سجاده لطیفی تبدیل کردند که خلفای فاطمی در اعیاد بر آن نماز می خواندند و آنها خانه امام صادق(علیه السلام) در مدینه را به دارالعلم تبدیل کردند، گرچه بعدها همانها منزل امام را ویران کردند و فقهائی که در آنجا رفت و آمد می کردند را دستگیرکرده و از میان برداشتند.

* **دیدگاههای سیاسی و اجتماعی امام**

در این بخش از مباحث به دیدگاههای سیاسی و اجتماعی امام صادق هم اشاره ای داشته باشیم.

امام صادق(علیه السلام) در خصوص وظیفه حکومت و حاکمان سه چیز را مورد نیاز مردم می دانست؛ اول: امنیت، دوم: عدالت و سوم: آسایش، آرامش و رفاه. امام صادق(علیه السلام) به هیچ وجه مجاز نمی دانست که حاکمان در این سه چیز کوتاهی کنند و از موارد دیگر، حفظ مرزها، رسیدگی به مظلومان و شایسته سالاری را از وظایف دیگر حاکمان می دانست. امام در این روایت مفصل، مطالبی را می فرماید که بسیار حائز اهمیت است، حکومت و حاکمیت را بر دو نوع عادل و جائر تقسیم می کند، حکومت عادل را همان می داند که خداوند به آن امر کرده است؛ عدالت حکومت، موجب از بین رفتن فساد، ناراستی و نادرستی می شود و حقوق همگان را احقاق می کنند؛ از جمله تبعات حکومت جور را، فساد، ناامنی، ظلم، آشفتگی و تضییع حقوق برمی شمرد؛

امام صادق(علیه السلام) یاران خویش را منع می فرمود از اینکه در صورت دعوی و اختلاف به حاکم حکومت طاغوت مراجعه کنند و به آنها می فرمود که از بین خودشان مردی را که در امور قضاوت و حلال و حرام و احکام متبحر بود را به عنوان حَکَم قرار دهند و به او مراجعه کنند.

* **نفی خشونت در حکومت**

مباحث دیگری که از امام صادق(علیه السلام) در این دوره به وضوح می توانیم ببینیم، مسئله ای بود به نام عدم خشونت در حکومت، دیرزمانی است که خشونت و قدرت و یا خشونت و سیاست با هم تلازم دارند، این ملازمت اگرچه ذاتی نیست و بلکه باید بر ضدّ هم باشند اما در عمل همنشینی دیرینی دارند.

بحث ترور، یکی از انواع اعمال خشونت است که در اسلام به شدت مورد نهی قرار گرفته است. احادیث بسیاری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سائر ائمه (علیهم السلام) نقل شده که اسلام و ایمان به خدا باعث جلوگیری از ترور و غافل کُشی می شود و آن را اجازه نمی دهد؛ حکومت کردن و حکومتداری با ملایمت، مهربانی، نرمی و متانت، روش مورد تایید امام صادق (علیه السلام) است و آن حضرت، تندی و خشونت و زور و تحقیر را در حکومت از ویژگیهای بنی امیه دانسته و رد کرد و آن را موجب گریز مردم می داند.

امام صادق(علیه السلام) با دو تن از همراهان خویش به سمت مدینه حرکت کردند، یکی از نگهبانان حکومت به عنوان باجگیری و اذیت جلوی امام را گرفت و مانع رفتن او شد؛ گفتگو، اصرار زیاد و صحبت امام فایده نبخشید؛ مُصادف، یکی از همراهان امام پیشنهاد کرد که او را بکشیم و در نهر آب بیندازیم، امام نپذیرفت. همچنان گفتگوها و بحث ادامه پیدا کرد تا نیمه های شب آن نگهبان راضی شد و اجازه رفتن به امام داد پس از آن امام خطاب به همراهان خویش فرمود: بحث و گفتگو و مدارای ما با اینکه معطل شدیم بهتر از کشته شدن او بود، بعد فرمود: آدمی از ذلت کم، جزع و بی تابی می کند ولی ممکن است این جزع و عدم صبر او را در ذلتی بزرگ داخل کند.

* **ارزش مشورت**

امام صادق(علیه السلام) در مبحث مشورت کلمات بسیار زیادی را دارد، مبحثی که امروز هم مورد بحث و گفتگو در جامعه جهانی و از مهمترین چالشهای مباحث سیاسی می باشد.

امام صادق(علیه السلام) بر ضرورت عمل به شورا تاکید می کند، امام با یک فعل تحذیری به نام ایّاکَ هشدار می دهد که مبادا مشورت کننده بخواهد بر خلاف نظر بر آمده از مشورت عمل کند، زیرا مفسده و تباهی دین و دنیایش را به دنبال دارد؛ امام صادق به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: سرپیچی از نظر مشورتی و مخالفت با آن موجب هلاکت است؛

* **عدالت در حکومت**

از جمله مباحث سیاسی که امام بر آن تکیه داشتند، بحث عدالت به عنوان شاخصه حکومت می باشد؛ امام می فرماید: خوردن اموال، به ناحق از بدترین گناهان می باشد و ایشان به آیات قرآن استناد می کند، زیرا این کار، زمینه ایجاد و رشد حکومتهای جائر و ناعادل را فراهم می آورد و حتی رجوع به قاضیان حکومت جائر و ظالم را هم جایز نمی داند. این نشان از آن دارد که امام به کسانیکه به حکومت ظالم و طاغوت کمک می کنند برای اینکه باقی بماند، به شدت تهدید و تحذیر می کند و همگان را ترغیب می کند که حکومتهایی بیایند که بر اساس حکم الهی و بر اساس عدالت حرکت می کنند.

* **قیامهای دوران امام صادق و مواضع ایشان**

در دوره امام صادق، قیامهای زیادی شکل گرفت، قیام عموی خودشان زید بن علی، قیام محمد نفس زکیه، قیام ابومسلم خراسانی، دعوت ابوسلمه خلّال و موارد دیگر. . . واکنش امام به هر قیامی متفاوت می باشد ولی بهترین واکنش را به قیام عموی خودشان زید بن علی دارند.

زید در سال 122 قمری بر ضدّ حکومت هشام بن عبدالملک خلیفه اموی قیام کرد ابتدا بیست و پنج هزار نفر از مردم کوفه و عراق با او بیعت کردند ولی در جنگی که بین زید و یوسف بن عمر ثقفی والی عراق در گرفت تعداد کمی به یاری او شتافتند و زید در جنگ شکست خورد و تیری آمد و مستقیم بر پیشانی زید بن علی نشست.

نقل شده که وقتی زید روی زمین افتاد، بخشی از خونهایی که روی پیشانی او بود را به دست خودش گرفت و فرمود: این خونها از سقیفه می چکد؛ انحراف از آنجا آغاز شد تا جایی که امروز، شخصی همچون من هم باید به مسلخ بروم.

امام بعد از شهادت زید، به طور مکرر از زید به نیکی یاد کرد و قیام او را به عنوان قیامی علیه ظلم تایید کرد و می فرمود: اگر زید پیروز می شد حکومت را به اهلش واگذار می کرد؛ آن حضرت تا پایان عمرش از شهادت زید متاثر بود و او را درستکار می دانست و برایش رحمت الهی آرزو می کرد. گرچه روایاتی هم از امام صادق در ذم و نکوهش زید وجود دارد که مرحوم آیت الله خوئی در کتاب رجال خویش تمام اینها را تقیه می داند و در برابر آن همه روایاتی که در مدح زید است ناچیز می شمارد.

* **نهضت علمی امام صادق**

امام صادق(علیه السلام) در دوره ای زندگی می کرد که اوج شکل گیری مدارس و مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت بود. نیمه نخست سده دوم هجری دقیقاً روزگاری که مصادف با جوانی و دوره امامت آن حضرت است یعنی از سال114 قمری تا سال 148 قمری دوره ویژه ای در تمدن اسلامی بود. هجده سال از امامت آن حضرت در سالهایی سپری شد که حکومت بنی امیه رو به زوال نهاده بود و شانزده سال از زندگیش مربوط به سالهایی بود که حکومت بنی العباس کوشش داشت که پایه های حکومت خویش را مستحکم کند؛ در این دوره انتقال حکومت از بنی امیه به بنی عباس در سال 132 قمری خلأیی ایجاد کرد که امام موفق شد مکتب تشیع را با تمام آن ویژگیهایی که در حال حاضر وجود دارد، بنا نهاد و از آن به بعد مذهب تشیع به مذهب جعفری یاد می شد. دوره حکومت اموی دوره ناسیونالیسم عربی و عرب گرایی بود و هیچگونه احترام و عزتی برای غیر عرب قائل نبودند؛ روزگاری که عباسیان بر روی کار آمدند چون بر ضد بنی امیه قیام کرده بودند، ناچار بودند که نسبت به غیر عرب هم احترام ویژه بگذارند و به همین دلیل بخش زیادی از ایرانیها و عجمها وارد حکومت بنی العباس شدند، تا جایی که شخصیتی مانند ابن مقفع یک ایرانی وفادار به فرهنگ باستان ایران و شخصیتی که به نیکویی زبان پهلوی می دانست وارد حکومت بنی العباس شد و رسالۀ الصحابه در تبیین سیاستهای کلان خلیفه عباسی را نوشت، این کتاب هنوز موجود است؛

در این دوره، مسلمانان برای اولین بار با فرهنگ و تمدن ایران، یونان و فرهنگهای کوچک منطقه ای مانند صابئیان حرّان آشنا شدند؛

اتفاق مهمی که در این دوره افتاد مسئله تدوین سنت بود، برای اولین بار کتابهای بسیاری در تدوین روایات پیامبر اسلام و تاریخ اسلام و مسائل پیرامونی اینها انجام شد. این دوره، اوج شکل گیری اندیشه ها و مکاتب کلامی و فقهی در جهان اسلام است و به همین دلیل است که آرام آرام، مناظرات و مباحثات علمی در کوفه، بصره، حجاز و مناطق دیگر اوج می گیرد. حتی در این دوره است که مباحث فلسفی که آن دوره به مباحث دقیق مشهور شده بود، مباحثی مانند عرض، جوهر و جزء لایتجزّء، در این دوره وارد مباحث مسلمانان شد.

امام در این دوره در مباحث کلامی و فقهی وارد شد و شاگردان بسیاری را تربیت کرد که توانستند میراث ائمه را به سراسر جهان اسلام برسانند، شاگردان متکلمی همچون مومن طاق، زراره و هشام بن حکم از جمله آنان هستند.

* **مباحث فقهی امام صادق**

نکته دیگری که قابل توجه هست مباحث فقهی امام صادق(علیه السلام) است. امام در این دوره به شکل کاملاً مدوّن مباحث فقهی شیعیان را پیگیری کرده و آنها را به جامعه اسلامی منتشر کردند. در آن دوره مالک بن انس، شافعی و ابوحنیفه هم دوره امام صادق(علیه السلام) هستند، گرچه شافعی بعدها به دنیا آمده اما از میراث امام صادق، استفاده بسیاری کرده است؛ امام صادق(علیه السلام) تاثیر بسیاری بر ابوحنیفه به عنوان پیشوای مذهب حنفی اهل سنت بر مالک به عنوان پیشوای مالکیان اهل سنت و بر شافعی به عنوان پیشوای شافعیان اهل سنت گذاشته است. مالک، روایات بسیاری از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده است، چون مالک بن انس در مدینه زندگی می کرد و امام هم در مدینه بود و در دورانی، مرتب به محضر امام صادق(علیه السلام) می رسید و از او کسب فیض می کرد، همچنین امام صادق با ابوحنیفه به عنوان امام اهل عراق ملاقات می کرد و او را نصیحت می کرد که به قیاس عمل نکند، زیرا قیاس باعث هلاکت دین و باعث نابودی دین خواهد شد.

امام، در این دوره که اصحاب رأی اهل سنت که عقل گرا بودند و اصحاب حدیث اهل سنت که ظاهر گرا بودند و اختلافات زیادی با هم داشتند را نصیحت می کرد، به اصحاب رأی می فرمود که بترسید از این قیاس عقلانی و بخواهید عقل را در تمام مباحث احکام و اعتقادات وارد کنید که باعث هلاکت دین خواهد شد. همچنین به اصحاب حدیث می فرمود: بترسید از اینکه بخواهید حرفهایی که از تابعین و صحابه رسیده است را مانند گفته های رسول الله بدانید. امام به هر دو جریان نصیحتهای بسیاری کرده و آنها را در مسیر درست هدایت می فرمود، گرچه برخی از آنها نسبت به امام حسادت می کردند و از جایگاه امام می ترسیدند و در حضور منصور دوانقی و خلیفه عباسی از امام بد گویی می کردند.

امام به شاگردان خویش بسیار تاکید می کرد که مطالبی را که از من می شنوید بنویسید و از این دوره به بعد، شاگردان مطالب فقهی و اعتقادی و غیره را می نوشتند و بعدها به صورت رساله هایی باقی ماند که اصول اربعمائة یاد شد و عنوان گرفت، اصول چهارصدگانه ای که همه آنها روایات اهل بیت عصمت و طهارت مخصوصاً روایات امام صادق(علیه السلام) می باشد.

* **تربیت شاگردان و اعزام به سرزمینهای اسلامی**

در این دوره امام صادق(علیه السلام) تلاش بسیاری می کرد که به دو شکل شاگردان زیادی تربیت کند؛ اوّلاً حضور ایشان در مسجدالنبی و خواندن احادیث پیامبر و خواندن احادیث اجداد پاکش و دوم، دعوت از سران و رهبران فکری جهان اسلام به منزل خودشان و مباحثه و مناظره با آنان بود. امام صادق(علیه السلام) در مسجدالنبی بارها از احادیث پیامبر اکرم یاد کرد و گاهی هم بدون سند و بدون اینکه این روایت را منتسب به پیامبر کند می فرمود که اسلام اینگونه است، وقتی سوال شد که شما از کجا اسلام را اینگونه معرفی می کنید؟ حضرت می فرمود: حدیث من حدیث پدرم است، گفته من گفته پدرم است و گفته پدرم گفته پدر و گفته پدرش گفته رسول الله است و رسول الله از جبرئیل و جبرئیل هم از سوی خدای متعال این فرمایشات را برای مردم آورده است.

این دوره، دوره بسیار حساسی است و امام موفق شد شاگردان زیادی تربیت کند که در اقصی نقاط جهان اسلام به عنوان وکیل امام منتشر شدند؛در همان دوره هست که بحث وکالت به صورت جدی پیگیری می شود، سبزوار، نیشابور، مصر، دمشق، بصره، کوفه، شخصیتهایی داشت که قائل بودند که ما از طرف امام وکالت داریم که دین را به مردم یاد بدهیم و وجوهات و اموری که مربوط به مباحث مالی دین اسلام هست را انجام بدهیم؛ بیش از چهار هزار نفر شخصیتهای متنوعی وجود دارد که از امام صادق حدیث نقل می کنند و مطالب امام را به سراسر عالم رسانده اند.

* **فرهنگ و تمدن در کلام امام صادق علیه السلام**

در این جلسه محور مباحث بر اساس مطالبی است که از سخنان حضرت امام صادق (علیه السلام) مربوط به فرهنگ و تمدن می باشد را خدمت شما سروران عزیز عرض خواهیم کرد.

مذهب تشیع در زبان اهل سنت به مذهب جعفری مشهور شده است. شاید ما این عنوان را برای اولین بار از سوی اهل سنت شنیده ایم، اما این مطلب را پذیرفتیم به دلیل اینکه بخش زیادی از مباحث تشیع وامدار شخصیت بزرگوار حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام) است.

همانگونه که در مباحث قبل عرض شد در دوره امام علی (علیه السلام) هیچ وقت چنین فرصت و مجالی ایجاد نشد که امام بتواند مباحث مربوط به هستی شناسی، انسان شناسی، طبیعت و مباحث مختلف را بیان کند.

بخش هایی که در نهج البلاغه و در کتاب های دیگری موجود می باشد، در قبال آن مباحث بسیاری که در حوزه مکتب تشیع وجود دارد بخش ناچیزی را شامل می شود. بعد از آن امام حسن(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) هم دچار همین مشکل هستند و پیرامون امام شخصیت هایی وجود ندارند که علوم مختلف امام را به سراسر ممالک اسلامی برسانند. در دوره امام سجاد(علیه السلام) هم همین مشکل وجود داشت. اما از دوره امام باقر(علیه السلام) مجال برای حضرات معصومین بیشتر شد و عمده سیاست های کاری معصومین بر اساس تعلیم و تربیت مسلمانان بود و نوعی جهاد فرهنگی را پیش روی خودشان قرار دادند. بخش زیادی از فرمایشاتی که الان در کتب و منابع مسلمانان و مخصوصا در کتب شیعه وجود دارد مربوط به امام صادق(علیه السلام) می باشد.

* **عظمت علمی امام صادق علیه السلام**

شما می توانید برای اینکه مباحث مربوط به حدیث شناسی، مکتب امام جعفر صادق( علیه السلام ) در این مطلب، نقش امام صادق( علیه السلام ) در کلام اسلامی و عقاید اسلامی، تاریخ اسلام، طب، فقه و همه این مباحث را می توانید در کتاب"مکتب علمی امام صادق(علیه السلام)" زیر نظر آقای دکتر احمد پاکتچی که توسط دانشگاه امام صادق منتشر شده است، مراجعه بفرمایید. در آن کتاب،40 مقاله هست که در حدود 30 مقاله اش به مکتب امام صادق( علیه السلام) در مباحث مختلف پرداخته است. یکی از مقالات آنجا که به صورت مستقل هم منتشر شده است کتابی است به عنوان"در پیشگاه یک شیمیدان بزرگ حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام)" نویسنده این کتاب، آقای دکتر علی احدزاده هستند و جناب آقای غلامحسین غاربی گلخوران، این کتاب را به زبان انگلیسی نوشته اند که ترجمه هم شده و بخشی از این کتاب در همان مکتب علمی امام صادق(علیه السلام) منتشر شده است. ناشر این کتاب انتشارات یاوریان که در سال 1391 منتشر شده است. بخشی از مباحث مربوط به این کتاب را خدمتتان عرض می کنم.

امام صادق(علیه السلام) سخنانی دارند که در دوران معاصر با پیشرفت علوم، بهتر می شود این مباحث را درک کرد. تا جایی که ایشان( نویسنده کتاب) معتقد است امام صادق(علیه السلام) یک شیمیدان بی نظیر بوده است. بعضی از مباحث امام صادق( علیه السلام) درباره پیدایش جهان به این صورت است که امام فرموده: جهان از یک جرثومه به وجود آمده است و آن جرثومه دارای دو قطب متضاد بود که سبب پیدایش ذره گردید و آنگاه ماده به وجود آمد و ماده تنوع پیدا کرد و تنوع ماده ناشی از کمی یا زیادی ذرات آنها می باشد. این تئوری با تئوری اتمی امروز راجع به بوجود آمدن جهان هیچ مغایرتی ندارد و مطلب مهم و اساسی این است که امام، جهان را بر اساس دو قطب متضاد، دو شارژ مثبت و منفی اتم تبیین می کند. امروزه دانشمندان فیزیک این نظریه را می پذیرند و هنوز نتوانسته اند نظریه ای مناسب تر از این نظریه در ارتباط با پیدایش جهان ارائه کنند. در مورد اصل پیدایش جهان که ماده اولیه خلقت چه می باشد، حضرت امام صادق( علیه السلام ) سخنانی دارند. اگرچه پیش از امام صادق( علیه السلام ) پیامبر هم این بیانات را دارند و مباحث به این صورت است که امام صادق( علیه السلام ) می فرماید: کل جهان به صورت مایع به وجود آمده و بعد در درون مایعات انفجاراتی ایجاد شده و بعد از آن، بخار شده و در نهایت تبدیل به یک لایه ی سفت و محکم و سخت شده است. در فیزیک هم این مسائل پذیرفته شده است و به بیگ بنگ معروف است.

جمله دیگری که امام درباره پیدایش جهان، می فرمایند: یکی از قوانین این است که هر جسمی که جامد و جاذب باشد، کدر است و هر جسمی که جامد و دافع باشد شفاف جلوه می کند. از امام پرسیدند که جاذب چیست؟ فرمود: جاذب، حرارت است. این نظریه به قدری جالب است که انسان، حیرت می کند که چگونه در آن دوران، شخصیتی توانسته چنین نظریه بدیعی را ابراز کند. امروزه قوانین فیزیک این گونه می گویند: هر جسمی که امواج حرارت به سهولت از آن عبور کند، تیره است و درخشندگی ندارد، اما اجسامی که حرارت به خوبی از آنها عبور نمی کند یعنی هادی حرارت نیستند، اینها غالبا درخشندگی دارند.

بخش دوم سخنان مولف در کتاب، به بحث نظریه امام صادق( علیه السلام ) درباره زلزله پرداخته است. امام صادق( علیه السلام ) در بیانی فرموده اند: وقتی در اوضاع دنیا بی نظمی می بینید و مشاهده می کنید که ناگهان طوفان می شود، سیل جاری می گردد و زلزله خانه ها را ویران می کند، اینها دلیل بر بی نظمی جهان نیست و آگاه باشید که هریک از این وقایع غیر منتظره از یک یا چند قاعده ثابت و غیر قابل تغییر اطاعت می کند و بر اثر آن قواعد ثابت است که این وقایع روی می دهد. امروز دانشمندان علوم فیزیک و زمین شناسی همین عقیده را دارند. آنها می گویند: طوفان، زلزله، فوران آتش فشان ها یک واقعه غیر عادی نیست، بلکه مطیع قوانین طبیعت است و زلزله از این جهت در نظر ما غیر عادی جلوه می کند که از قانون آن اطلاع نداریم. اما امام تاکید می کند که این وقایع، تابع قوانین ثابتی است که اگر انسان آنها را بشناسد می تواند حد و اندازه آن را هم دقیقا پیش بینی کند.

امام صادق(علیه السلام) در این بیان به شاگردان خود می فرماید: آنچه به نظر مردم ناشی از بی نظمی جهان جلوه می نماید، مطیع یک یا چند قاعده ثابت غیر قابل تغییر است. تمام فیلسوفان و فیزیک دانان پذیرفته اند که تمام اتفاقات بر اساس یک قوانین ثابتی به وجود می آید، اگرچه انسان از آن قوانین اطلاعی نداشته باشد.

مولف، بخش بعدی کتاب را به نظریه امام صادق( علیه السلام ) درباره ساختمان بدن انسان پرداخته است. امام صادق(علیه السلام) هم بر اساس آنچه از تعالیم قرآن می باشد معتقد بود که انسان از خاک آفریده شده، اما با این تفاوت که امام، تبیین دقیق تری از این مساله را ارائه کرده است. امام به یکی از شاگردانش می فرمایند: تمام چیزهایی که در خاک هست در بدن آدمی نیز وجود دارد اما مقدار آنها به یک اندازه نیست و تعدادشان در بدن انسان خیلی زیاد،کم و خیلی کم است. در ادامه ایشان می فرمایند: چهار چیز است که در بدن انسان زیاد است و هشت چیز در بدن انسان کم است و هشت چیز دیگر خیلی کم است. این جمله امام نشان می دهد که تمام موجوداتی که در روی زمین زندگی می کنند چه زنده و غیر زنده از ترکیب هایی به وجود آمده اند که بخشی از آن ترکیب ها در درون خاک است. این ترکیب ها که در بدن انسان بسیار، کم، زیاد یا خیلی خیلی کم می باشد، الان در علم فیزیک کاملا ثابت شده است. اینکه بعضی از عنصرهایی که مولف هم در کتاب خودش به چندین عنصر مثل: منگنز، مولی بودن، سی سی لیوم، فلوسر، ید، مس، روی، سدیم، کلسیم، فسفر و موارد دیگری که مولف تک تک آنها را در یک صفحه توضیح داده و بخشی که در بدن انسان تاثیر گذارند را اشاره کرده است. امام دقیقا تبین کرد که بخشی از آنها خیلی زیاد، کم و خیلی کم هستند. در حال حاضر این بیان امام قابل اثبات در علم روز می باشد. مولف در صفحه 26 کتاب در پیشگاه یک شیمیدان بزرگ حضرت امام صادق( علیه السلام ) به نظریه امام درباره علل بعضی بیماری ها اشاره می کند. امام صادق( علیه السلام ) می فرمایند: روشنایهایی وجود دارد که اگر از یک بیمار بر شخص سالم بتابد ممکن است آن شخص سالم را بیمار کند. اینجا صحبت از انتقال میکروب نیست بلکه صحبت از روشنایی است که آن هم نه تمام روشنایی ها بلکه بعضی از روشنایی ها که از شخص بیمار به شخص سالم بتابد ممکن است وی را بیمار کند. شاید تا چند سال پیش دانشمندان زیست شناسی و پزشکی این را از خرافات دانسته چون تنها راه انتقال بیماری را از یک فرد بیمار به یک فرد سالم میکروب یا یک ویروس می دانستند. که آن می توانست توسط حشرات، آب، هوا یا تماس مستقیم دو فرد بیمار منتشر و سرایت کند. اما در حال حاضر، در تحقیقات علمی جدید ثابت شده است که بعضی از انوار اگر از بیمار به سوی فرد سالم برود او را بیمار می کند و اولین بار در شوروی این واقعیت اثبات گردید. در یکی از مراکز بزرگ تحقیقات پزشکی شیمیایی و زیست شناسی در شوروی سابق ثابت شد که اولا از سلول های بیمار اشعه ای ساطع می شود و ثانیا نوعی از اشعه که از سلول های بیمار ساطع می شود هرگاه بر سلول سالم بتابد آنها را هم بیمار خواهد کرد. بدون اینکه کوچکترین تماس بین سلول های بیمار و سلول های سالم وجود داشته باشد و بی آنکه از سلول های بیمار میکروب یا ویروسی به سلول های سالم سرایت کند. اینها را بر روی یکی از ماهیچه های بدن آزمایش کردند و توانستند این مساله را از روی قوانین پزشکی ثابت نگه دارند. شاید خیلی سال پیش از این امام صادق( علیه السلام ) به این مساله به صورت آشکار و بی پرده اشاره کرده بود.

* **نظریه امام در مباحث بهداشتی**

بحث دیگری که لازم است خدمت شما سروران عزیز عرض کنم، نظریه بهداشتی امام صادق(علیه السلام) است. جمله ای ساده و بی پیرایه اما کاملا دقیق. امام می فرمایند: پیرامون خود را آلوده نکنید. علت را امام اینگونه بیان می فرماید: آدمی باید طوری زندگی نماید که پیرامون خود را آلوده نکند زیرا اگر اطراف خود را آلوده نمایید روزی می رسد که زندگی بر شما دشوار و شاید غیر ممکن بشود. امروز بعد از آلودگی هایی که پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم به شکل جدی در میان جوامع مطرح شد مشخص گردید که در بخشی از کره زمین زندگی برای بشر غیر ممکن شده است. تنها دلیل ممکن همان آلودگی بود که بشر به دست خودش در پیرامون خودش ایجاد کرد و الان دچار یک مشکل عظیم گردیده است. امام می فرماید: آدمی برای این آفریده شده که عمر طولانی داشته باشد و این خود انسان است که عمرش را کوتاه می کند. این دلیل آشکاری بر توصیه های بهداشتی امام در مورد طبیعت و جانداران است. سخنان دیگری از سوی برخی از شیمیدانان و متفکرین در تبیین کلمات امام صادق( علیه السلام ) بیان شده است که برای شما سروران عزیز امکان مطالعه این کتاب فراهم شود. انشاءالله خدای متعال ما را در این مباحث بیشتر یاری بفرماید. برای مباحث دیگری در حوزه شناخت طبیعت، نظرات، مکتب علمی، طب، شیمی، پزشکی و مانند اینها به کتاب مکتب علمی امام صادق ( علیه السلام ) زیر نظر دکتر احمد پاکتچی مراجعه بفرمایید.